
۱
با پیامبر
ملکوت اخلاق
سید حسین اسحاقی

بسم الله الرحمن الرحیم

ملکوت اخلاق: گلگشتی در جلوه های رفتاری و گفتاری پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

نویسنده:

حسین اسحاقی

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ملکوت اخلاق: گلگشتی در جلوه های رفتاری و گفتاری پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : ملکوت اخلاق: گلگشتی در جلوه های رفتاری و گفتاری پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله/ حسین اسحاقی

مشخصات نشر : قم: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، دفتر عقل، ۱۳۸۵

مشخصات ظاهری : ۳۵۷ص.

شابک : :۹۶۴۹۶۸۷۳۴۳

موضوع : محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق. -- فضایل

موضوع : محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق. -- اخلاق

موضوع : سنت نبوی

وضعیت فهرست نویسی : در انتظار فهرستنویسی

رده بندی کنگره : BP۲۴/۴۶/الف۴۶م۷ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۳۱۱۴۲

ص: ۱

اشاره

دیباچه

می خواست گل که دم زند از رنگ و بوی تو

از غیرت صبا، نفسش در دهان گرفت

حافظ

یکی از منابع شناخت اسلام، سیره و روش زندگانی حضرت محمد صلی الله علیه و آله است؛ چون خداوند، ایشان را اسوه و الگوی کامل زیستن مادی و معنوی برای انسان معرفی می کند.

یکی از افتخارهای مسلمانان این است که تمام دقایق زندگانی آن حضرت از زمان تولد تا وفات ایشان در زمینه گفتار و رفتار و ویژگی های جسمی و معنوی ثبت و ضبط شده است. افزون بر آن، پژوهشگران اسلامی که شیفته پیامبر محبوب خویش بوده اند، با تحلیل و بررسی سرتاسر زندگی ایشان، اصول زندگی انسانی را از لابه لای آن استنباط کرده اند که مجموع این پرداخته ها، سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله را تشکیل می دهد. بدون شک، هر پیامبری، خلیفه خداوند در روی زمین است و چه کسی بدین مقام، سزاوارتر از نبی اکرم صلی الله علیه و آله؛ که او برترین مردم و پیامبران است. محمد صلی الله علیه و آله، نمونه عقل و کمال، سرچشمه حکمت و جلال، مظهر دانش، اسوه شجاعت و پرهیزگاری و انسان کامل و برخوردار همه مقام ها و ارزش های بلند انسانی است. در هیچ یک از رفتارهایش، نشانی از ضعف و ناپسندی نمی توان یافت و رفتارش از هرگونه پراکندگی و تناقض تهی است. خلاصه کلام اینکه او انسانی معصوم و مصون از خطا و مبرا از لغزش و افضل مخلوقات جهان هستی است. به همین دلیل، خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را الگوی بنی آدم، در طول همه قرن ها قرار داده و اطاعت از وی را

حتی در کوچک ترین کارها امری شایسته شمرده است. خداوند می فرماید:

لَقَدْ كانَ لَكُمْ فی رَسُولِ اللّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ. (احزاب: ۲۱)

برای شما در رسول خدا صلی الله علیه و آله نمونه و سرمشق نیکویی برای پیروی است.

رخ زیبا، ید بیضا، دم عیسی داری

آنچه خوبان همه دارند، تو تنها داری

و اینک که ناخدای دشت سبز سیادت، جان زمان را به زیور زیبای نام نبی مکرّم آراسته، پسندیده است که سیرت آن حضرت را دریابیم و این گوهرهای درخشان را چون هدیه ای گران بها، فراروی همکاران خویش قرار دهیم. پژوهش پیش رو توسط جناب آقای سیدحسین اسحاقی و ویرایش جناب آقای محمدصادق دهقان به برنامه سازان رسانه ملی پیش کش می شود. باشد که همت والایشان، پیروی از سیره نبوی را در جامعه اسلامی بیش از پیش نهادینه سازد.

انه ولی التوفیق

اداره کل پژوهش

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

ص: ۳

پیش گفتار

سیره پیشوایان دین اسلام به ویژه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یکی از منابع شناخت معارف اسلامی به شمار می رود. «آنچه ما موظفیم از وجود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله استفاده بکنیم، هم در گفتار است و هم در رفتار، هم در قول است و هم در فعل؛ یعنی سخنان پیغمبر برای ما راهنما و سند است و باید از آن بهره بگیریم و همچنین فعل و رفتار پیغمبر.(۱) همین طور که سخن پیغمبر معنا دارد و برای یک معنا ادا شده است، رفتارهای پیغمبر هم همه معنا و تفسیر دارد و باید در آنها تعمق کرد.(۲) رفتار پیغمبر ما همانند سخنش، آن قدر عمیق است که از جزئی ترین کار پیغمبر می شود قوانین استخراج کرد. یک کار کوچک پیغمبر، یک چراغ است، یک شعله است [و] یک نورافکن است برای انسان که تا مسافت های بسیار دور را نشان می دهد.

سیره در زبان عربی از ماده «سیر» است. «سیر» یعنی حرکت، رفتن، راه رفتن. «سیره» یعنی نوع راه رفتن. سِیرَه بر وزن فِعلَه است و فِعلَه در زبان عربی بر نوع دلالت می کند. مثلاً جَلسَه یعنی نشستن و جِلسَه یعنی سبک و نوع نشستن و این نکته دقیقی است. سیر یعنی رفتن، رفتار، ولی سیره یعنی نوع و سبک رفتار. آنچه مهم است

شناختن سبک رفتار پیغمبر است. آنها که سیره نوشته اند، رفتار پیغمبر را نوشته اند. این کتاب هایی که ما به نام سیره داریم، سیر است نه سیره. مثلاً سیره حلبیه، سیر است و نه سیره. اسمش سیره هست، ولی واقعش سیر است. رفتار پیغمبر نوشته شده است، نه سبک پیغمبر در رفتار، نه اسلوب رفتار پیغمبر، نه قدر پیغمبر.(۳)

سیره پیغمبر یعنی سبک پیغمبر و روشی که پیغمبر در عمل و در روش برای مقاصد خودش به کار می برد. بحث ما در مقاصد پیغمبر نیست. مقاصد پیغمبر عجالتاً برای ما محرز است. بحث ما در سبک پیغمبر است؛ در روشی که پیغمبر برای هدف و مقصد خودش به کار می برد. مثلاً ـ پیغمبر تبلیغ می کرد. روش تبلیغی پیغمبر چه بود؟ چه سبکی داشت... سبک پیامبر در معاشرت با اصحاب و یاران چگونه بود.(۴)

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مردی بود که در عمل سیره داشت [و] روش و اسلوب داشت. منطق داشت و ما مسلمانان موظفیم که سیره ایشان را بشناسیم [و] منطق عملی ایشان را کشف کنیم برای اینکه از آن منطق در عمل استفاده بکنیم. حال آیا یک انسان می تواند از اول تا آخر عمر یک منطق داشته باشد که آن منطق برای او اصل باشد و اصالت داشته باشد؟»(۵)

خدای متعال به همه مسلمانان فرمان می دهد که پیامبر ارجمند اسلام را مقتدا و سرمشق خود قرار دهند و در همه امور از او پیروی کنند:

لَقَدْ کانَ لَکُمْ فی رَسُولِ اللّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللّهَ وَ الْیَوْمَ اْلآخِرَ وَ ذَکَرَ اللّهَ کَثیراً. (احزاب: ۲۱)

ص: ۴

۱- مرتضی مطهری، سیری در سیره نبوی، ص ۴۰.

۲– همان، ص ۴۴.
۳– همان، صص ۴۷ و ۴۸.
۴– همان، صص ۴۸و۵۳.
۵– همان، ص ۶۴.

برای شما در رسول خدا صلی الله علیه و آله، نمونه و سرمشق نیکویی برای پیروی است برای آن کسی که به خدا و آخرت امیدوار است و بسیار خدا را یاد می کند.

و نیز می فرماید:

وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا... . (حشر:۷)

آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما می فرماید، بگیرید و از آنچه شما را باز می دارد، دوری کنید.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در فرازی از نهج البلاغه می فرماید:

همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله کافی است که نمونه و سرمشق تو قرار گیرد و راهنمای تو بر نکوهیدگی و عیبناکی دنیا و خواری ها و زشتی های فراوان آن شود؛ چون هر سوی آن از او گرفته و برای غیر او گسترده شد و برخورداری از آن از او بریده و زینت هایش از او دور کرده شد.

پس به پیامبر پاک و مطهر خود اقتدا کن که روش او نمودار و سرمشقی است برای کسی که اقتدا جوید و تسلایی برای کسی که تسلیت خواهد و محبوب ترین بندگان نزد خدا کسی است که رفتار پیامبرش را سرمشق خود سازد و به دنبال او رود. از دنیا اندکی به قدر ضرورت و با سختی و مشقت می خورد و به آن با گوشه چشم نیز نگاه و توجه نمی کرد. پهلوی او از همه مردم تهی تر و شکم او از همه خالی تر بود. دنیا به او عرضه شد و او از پذیرفتن آن سر برتافت. دانست که خدای سبحان چیزی را دشمن می دارد، او نیز آن را دشمن داشت و چیزی را خوار شمرده، او نیز آن را خوار انگاشت و چیزی را کوچک ساخته، او نیز آن را کوچک دانست و اگر جز این نبود که آنچه خدا و رسول او دشمن داشته اند، دوست می داریم و آنچه خدا و رسول او حقیر و ناچیز دانسته اند، بزرگ و عظیم می پنداریم، همین برای نشان دادن مخالفت ها با خدا و سرپیچی ما از فرمان الهی کافی بود. همانا آن بزرگوار بر روی زمین غذا می خورد و همچون بردگان می نشست و کفشش را به دست خود پینه می زد و لباس خود را وصله می کرد و بر الاغ بی پالان خود سوار می شد و دیگری را بر ترک خود سوار می کرد. پرده ای بر

در خانه او آویختند که نقش هایی داشت. به یکی از زنان خود فرمود: «این پرده را از پیش چشم من دور کن که هرگاه به آن می نگرم، دنیا و زیورهای آن را به یاد می آورم.» با دل خود از دنیا رو گرداند و یاد آن را در خاطر خود میراند و دوست داشت که زینت دنیا از چشم او پنهان بماند تا زیوری از آن برنگیرد. دنیا را پایدار نمی دانست و امید ماندن در آن نداشت و آن را از خود بیرون راند و دل از آن برکند و دیده از آن فرو پوشاند. چنین است هر کس چیزی را دشمن دارد، خوش ندارد به آن بنگرد یا نزد وی آن را یاد کنند. در روش رسول خدا صلی الله علیه و آله نشانه هایی است که تو را به زشتی ها و عیب های دنیا راهنمایی می کند؛ چون او همراه با بستگان نزدیک خود در دنیا گرسنه به سر می برد و با منزلت بزرگی که داشت، زینت های دنیا از او دور مانده بود.

پس بیننده با خرد خویش بنگرد که آیا خدا، محمد صلی الله علیه و آله را به این ترتیب (که از عیش و نوش دنیا به دور داشته بود) اکرام فرموده یا او را خوار و خفیف ساخته است. اگر بگوید او را خوار ساخته، به خدای عظیم سوگند، دروغ گفته است و اگر بگوید او را اکرام کرده، پس باید دریابد که خداوند غیر او را خوار داشته که دنیا را برایش گسترانده و آن را از کسی که از همه به او نزدیک تر و مقرب تر است، دور داشته است.

پس باید اقتداکننده، به پیامبر خود اقتدا کند و از او پیروی کند و پا جای پای او گذارد، وگرنه از بدبختی و هلاکت ایمن نخواهد بود؛ که خدای متعال، محمد صلی الله علیه و آله را نشانه ای برای قیامت و بشارت دهنده به بهشت و بیم دهنده از کیفر و عذاب قرار داده است. از دنیا، گرسنه بیرون رفت و به آخرت، سالم و بی عیب وارد شد. تا آن گاه که از جهان رحلت کرد، سنگی بر سنگی ننهاد و خدا بر ما منّتی بزرگ دارد که به احسان خود، او را برای ما پیشرو نهاد که از او پیروی کنیم و پا جای پای او گذاریم.(۱)

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰.

خداوند به پیامبرش می فرماید:

«فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنْتَ لَهُم؛ ای پیامبر! در پرتو لطف خداوند، نسبت به مسلمانان نرم خوی شدی.» همچنین فرموده است: «وَ لَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلیظَ الْقَلْبِ لاَنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ؛ اگر به جای اخلاق نرم و ملایم، اخلاقی خشن داشتی، مسلمانان از اطراف پراکنده می شدند». (آل عمران: ۱۵۹).

این پژوهش در دو بخش سامان یافته است: بخش نخست به روزشمار زندگی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله اختصاص دارد که به صورت فشرده، رویدادهای مربوط به زندگی پیامبر گرامی اسلام را بازگو می کند. در بخش دوم، به تعداد سوره های قرآن، ۱۱۴ جلوه رفتاری و گفتاری آن حضرت در زمینه اخلاق فردی، خانوادگی و اجتماعی گلچین شده و در سه فصل گرد آمده است.

واپسین کلام نیز تصویرگر رفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله از زبان دو سید جوانان اهل بهشت، امام حسن و امام حسین علیهماالسلام و همچنین تبیین کننده مقصد پیامبران از نگاه معمار بزرگ انقلاب، امام خمینی رحمه الله است. امیدواریم در سالی که به نام مبارک پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آراسته شده است، این پژوهش مورد استفاده خوانندگان و مخاطبان قرار گیرد.

غنچه ای از شاخسار مصطفی

گل شو از یاد بهار مصطفی

از بهارش، رنگ و بو باید گرفت

بهره ای از خُلق او باید گرفت

مرشد رومی چه خوش فرموده است

آن که یم در قطره اش آسوده است

مگسل از ختم رسل، ایام خویش

تکیه کم کن بر فن و بر گام خویش

فطرت مُسلِم سراپا شفقت است

در جهان، دست و زبانش رحمت است

آن که مهتاب از سر انگشتش، دو نیم

رحمت او عام و اخلاقش عظیم

از مقام او اگر دور ایستی

از میان معشر ما نیستی(۱)

ص: ۸

۱- محمد اقبال لاهوری، کلیات اشعار فارسی، ص ۸۹.

بخش اول: مروارید نبوت در یک نگاه

اشاره

ص: ۹

روزشمار زندگی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

چون هدف از این نوشتار، بررسی جلوه های رفتاری و اخلاقی پیامبراعظم صلی الله علیه و آله و پیروی از آنهاست، بیش و پیش از هر چیز، آشنایی مختصر با زندگی این درّ درخشان عالم هستی ضروری می نماید. حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله هنگام طلوع فجر روز جمعه ۱۷ ربیع الاول عام الفیل برابر با سال ۵۷۰ میلادی(۱) در مکه به دنیا آمد.(۲) پیش از تولد آن حضرت، پدرش، عبدالله در ۲۵ سالگی در مدینه از دنیا رفته بود(۳) و مادرش، آمنه، دختر وهب تا یک هفته او را شیر داد. سپس ثویبه به مدت چهار ماه شیردادن او را به عهده گرفت. پس از آن، حلیمه از طایفه بنی سعد که به مکه آمده بود تا برای گذراندن زندگی اش، کودکی را برای شیردادن بپذیرد، عهده دار شیردادن محمد شد و او را به میان قبیله خود (بنی سعد) برد. حلیمه پس از دو سال، او را به آمنه بازگرداند، ولی به این دلیل که از وجود این کودک، برکت ها دیده بود، با رضایت مادرش، دوباره او را به محل سکونت خود بازگرداند.(۴) سرانجام حلیمه، محمد را در پنج سالگی به آمنه تحویل داد.(۵)

هنگامی که محمد شش ساله شد، آمنه بدرود حیات گفت و جدّش، عبدالمطلب

۱- الموسوعه العربیه المیسره، ص ۱۶۵۷.

۲- حبیب السیر، ج ۱، ص ۲۹۵.

۳- التنبیه و الاشراف، ص ۱۹۶.

۴- السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۷۳.

۵- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۱.

سرپرستی او را به عهده گرفت.(۱) هنگامی که هشت ساله شد، عبدالمطلب نیز درگذشت و عمویش، ابوطالب سرپرست وی شد.(۲)

محمد در سیزده سالگی، ابوطالب را در مسافرت به شام که به منظور تجارت انجام گرفت، همراهی کرد. در بین راه، راهبی به نام بحیرا، او را دید و به پیامبری وی بشارت داد و از آینده اش خبر داد.(۳)

محمد در ۲۵ سالگی با خدیجه، دختر خویلد که از اشراف قریش و صاحب سرمایه بود، آشنا شد. سپس با سرمایه او و به همراهی غلامش، میسره برای تجارت به شام رفت و پس از بازگشت، با وی ازدواج کرد.(۴) در ۴۰ سالگی، در بیست و هفتم ماه رجب(۵) به پیامبری برانگیخته شد. هنگامی که در غار حرا سرگرم عبادت بود، جبرئیل نخستین آیات قرآن (سوره علق) را بر او نازل کرد.(۶) از آن پس وضو و نماز واجب شد و جبرئیل کیفیت آنها را به پیامبر ابلاغ کرد.(۷) نخستین مرد و زنی که به پیامبر ایمان

۱- حبیب السیر، ج ۱، ص ۳۰۱.

۲- التنبیه و الاشراف، ص ۱۹۷.

۳- همان.

۴- همان.

۵- الموسوعه العربیه المیسره، ص ۱۶۵۸.

۶- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۲.

۷- السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۶۰.

آوردند، علی بی ابی طالب علیه السلام و خدیجه علیهاالسلام بودند.(۱) سپس چند نفر دیگر نیز اسلام را پذیرفتند. پیامبر با این عده کم تا سه سال مخفیانه در دره های مکه عبادت می کرد و نماز به جا می آورد.(۲) حمزه بن عبدالمطلب، عموی پیامبر در سال دوم بعثت ایمان آورد و به جانب داری از ایشان همت گماشت.(۳) سه سال پس از بعثت، پیامبر مأمور شد که آشکارا به تبلیغ دین اسلام بپردازد. آیات زیر در این زمینه نازل شد:

وَ أَنْذِرْ عَشيرَتَکَ ٱلْأَقْرَبينَ. (شعراء: ۲۱۴)

خویشاوندان نزدیک خود را انذار کن.

فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکينَ. (حجر: ۹۴)

آنچه را مأموریت داری، آشکارا بیان کن و از مشرکان روی گردان.

وَ قُلْ اِنّی أَنَا النَّذيرُ الْمُبينُ. (حجر: ۸۹)

بگو: من انذار کننده آشکارم.

وقتی پیامبر دعوت خود را آشکار کرد، با مخالفت شدید اشراف مکه روبه رو شد. فقط گروه هایی از طبقه های محروم بودند که کم کم به دعوت پیامبر پاسخ مثبت دادند. ابوطالب، عموی پیامبر در این میان نقش مهم و اساسی داشت و با تمام نیرو و نفوذ اجتماعی خویش، از برادرزاده اش حمایت می کرد. به همین دلیل، قریش نمی توانستند متعرض پیامبر شوند و در نتیجه، آزار و ستم خود را متوجه پیروان ضعیف و بی پناه ایشان می کردند. محمد صلی الله علیه و آله برای اینکه پیروان بی یاور خود را از زیر شکنجه قریش آزاد کند، به آنان اجازه داد که به حبشه مهاجرت کنند و در پناه نجاشی، پادشاه آن کشور که مردی عادل بود، زندگی را ازسر بگیرند. به گفته برخی تاریخ نگاران، نزدیک به هشتاد نفر از

۱- التنبیه و الاشراف، ص ۱۹۸.
۲- السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۸۰.
۳- الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۶۹.

مسلمانان در ماه رجب سال پنجم پس از بعثت، به حبشه مهاجرت کردند.(۱)

در اواخر سال ششم، کافران قریش با هم پیمان بستند که با خانواده بنی هاشم و بنی عبدالمطلب قطع رابطه کنند و از ازدواج و خرید و فروش با آنها خودداری ورزند. آنان این پیمان نامه را بر صحیفه ای نوشتند و در خانه کعبه آویختند. ماه اول سال هفتم پس از بعثت، بنی هاشم و بنی عبدالمطلب به جز ابوطالب گرد هم آمدند و از ترس جان خود، با محمد و خدیجه در شعب ابوطالب اقامت گزیدند. آنان نزدیک سه سال درمحاصره اقتصادی قریش، به سختی زندگی کردند. این وضع ادامه داشت تا اینکه محمد به ابوطالب خبر داد تمام صحیفه به جز جمله «بسمک اللهم» را موریانه خورده است. ابوطالب نیز نزد مخالفان پیامبر رفت و پیام برادرزاده خود را رساند. وی از آنها خواست چنانچه این سخن درست باشد، از پیمان خویش دست بردارند و اگر نادرست بود، او برادرزاده خود را تسلیم آنان خواهد کرد. مخالفان پس از بررسی صحیفه و مشاهده درستی گفتار پیامبر، محاصره را شکستند. بدین ترتیب، در آغاز سال دهم بعثت، بنی هاشم و بنی عبدالمطلب از شعب ابوطالب خارج شدند.(۲)

دو ماه پس از خروج از شعب در سال دهم بعثت، در حالی که ۴۹ سال و ۸ ماه از عمر شریف پیامبر گذشته بود، ابوطالب از دنیا رفت. سه روز یا ۶ ماه بعد نیز خدیجه، همسر پیامبر وفات کرد که به همین دلیل، آن سال را «عام الحزن» نامیدند.(۳) ابوطالب هنگام مرگ، ۸۵ سال داشت و حضرت خدیجه، ۶۵ سال که ۲۵ سال آن را در خانه پیامبر به سر آورده بود.(۴)

۱- السیره النبویه، ج ۱، صص ۳۳۹- ۳۵۳؛ حبیب السیر، ج ۱، ص ۳۱۱.

۲- حبیب السیر، ج ۱، ص ۳۱۱.

۳- مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۵۰.

۴- التنبیه و الاشراف، ص ۱۹۹.

با مرگ ابوطالب، کافران مکه بیش از پیش به آزار پیامبر پرداختند؛ زیرا مطمئن بودند که پیامبر، پشتیبان خود را از دست داده است.(۱) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ۵۰ سالگی به اتفاق زید بن حارثه به طائف سفر کرد تا مردم را به اسلام دعوت کند، ولی مردم آن سامان ایمان نیاوردند.(۲) در سال یازدهم بعثت، شش نفر از اهالی یثرب از طایفه خزرج پس از دیدار با پیامبر و شنیدن آیاتی چند از قرآن در منا، دین مقدس اسلام را پذیرفتند و هنگامی که به آنجا بازگشتند، خبر بعثت پیامبر و نزول قرآن کریم را به مردم رساندند. بدین ترتیب، زمینه نشر اسلام در یثرب فراهم شد.(۳)

یک سال بعد، دوازده تن از طایفه اوس و خزرج از یثرب به مکه آمدند و با پذیرفتن دین اسلام، در محلی به نام عقبه با پیامبر بیعت کردند که به آن بیعت عقبه اول می گویند. پیامبر پس از این بیعت، مصعب بن عمیر را برای آموزش احکام دین و قرآن واقامه نماز جماعت به یثرب فرستاد.(۴)

سال دوازدهم بعثت؛ یعنی هنگامی که ۵۱ سال از عمر مبارک پیامبر می گذشت، واقعه معراج پیش آمد.(۵) سال سیزدهم بعثت، دین اسلام در یثرب رواج یافت، به گونه ای که در موسم حج، ۷۳ مرد و زن از بزرگان یثرب در عقبه حاضر شدند و با پیامبر بیعت کردند. این بیعت، بیعت عقبه دوم نام گرفت. یثربیان در این بیعت متعهد

۱- السیره النبویه، ج ۲، ص ۵۷.

۲- حبیب السیر، ج ۱، ص ۳۱۶.

۳- همان، ص ۳۲۰.

۴- السیره النبویه، ج ۲، صص ۷۳_۷۷.

۵- التنبیه و الاشراف، ص ۲۰۰.

شدنـد همان گونه که از زن و فرزند خود حمایت می کنند، از پیامبر پشتیبانی کنند.(۱) خبر این بیعت، قریش را سخت نگران کرد، به گونه ای که بـا شـدت بیشتری به آزار مسـلمانان پرداختنـد. مسـلمانان نیز که پنـاه گـاه محکم تری همچون یثرب یافته بودند، به دستور پیامبر به این شهر روی آوردند.(۲)

در آغاز سال چهاردهم بعثت، قریش تصـمیم گرفت در یک نقشه دسـته جمعی، حضـرت محمد صـلی الله علیه و آله را به قتل برساننـد تـا شـخص معینی گرفتـار مجازات نشود. ایشان که از قصـد آنها آگاه شـده بود، علی بن ابی طالب را در بستر خویش خوابانید و خود به قصد مهاجرت به یثرب از مکه خارج شد. ایشان به همراه ابوبکر ــ که در بین راه به آن حضرت پیوسته بود ــ سه روز در غار ثور پنهان شدنـد و از بیراهه به یثرب رفتنـد.(۳) مهاجرت پیامبر از مکه به یثرب، مبنای تاریـخ مسـلمانان قرار گرفت که «تاریـخ هجری» نامیده می شود.(۴) همچنین به یُمن ورود حضـرت محمد صـلی الله علیه و آله به یثرب، این شـهر را «مدینه النبی» نامیدند. اکنون تنها به مهم ترین رویدادهای دیگر سال های زندگی پیامبر اسلام می پردازیم.

سال اول هجری

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در ۵۳ سالگی، در روز دوشـنبه دوازدهم ربیع الاول وارد یثرب شد. نخست در محله قبا که بیرون شـهر بود، منزل گزید و مسـجدی در آن محل ساخت. این نخستین مسجدی بود که در اسلام ساخته شد. سپس به اتفاق همراهان به سوی شهر حرکت کرد. بین راه در قبیله بنی سالم، نخستین نماز جمعه را با مردم خواند.

۱- السیره النبویه، ج ۲، صص ۸۱ ــ ۸۵.

۲- همان، ص ۱۱۰.

۳- حبیب السیر، ج ۱، ص ۳۲۰.

۴- سید محمدتقی حکیم، پیام پیامبر، ص ۲۰.

بعد وارد شهر شد و خانه ابوایوب انصاری را محل استقرار خود قرار داد.(۱)

پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله برای نخستین بـار بین اصـحاب خود «عقـد اخوت» (برادری) بست و آنان دو به دو با هم برادر شدنـد. خود پیامبر نیز علی بن ابی طالب را به برادری خویش برگزید.(۲) سپس از جانب خداوند مأمور شد برای آگاه ساختن مردم برای حضور در مسجد و ادای نماز جماعت، اذان بگویند که بلال حبشی از سوی پیامبر عهده دار این منصب شد.(۳)

سال دوم هجری

در این سال، روزه در ماه رمضان بر مسلمانان واجب شد.(۴) سپس قبله مسلمانان از بیت المقدس به کعبه تغییر یافت. در همین سال، علی علیه السلام با دختر پیامبر، حضرت فاطمه علیهاالسلام ازدواج کرد.(۵) نخستین آیه در مورد جهاد نیز در این سال بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد:

أُذِنَ لِلَّذینَ یُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللّهَ عَلی نَصْرِهِمْ لَقَدیرٌ.(حج: ۳۹)

به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، اجازه جهاد داده شده است؛ زیرا به آنان ستم شده و خداوند بر یاری آنان تواناست.

پیامبر پس از نزول این آیه، در زمان های مختلفی با مشرکان جنگید. گاهی خود آن

۱- حبیب السیر، ج ۱، صص ۳۲۵ _ ۳۲۹.
۲- همان.
۳- همان، ص ۳۲۹.
۴- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹۵.
۵- همان.

حضرت، لشکریان اسلام را در جنگ همراهی می کرد و گاه نماینده خویش را با آنان گسیل می داشت. جنگ هایی که خود پیامبر در آنها شرکت داشت، «غزوه» و جنگ هایی که نماینده آن حضرت در آنها شرکت داشت، «سریه» نامیده می شوند.(۱)

برخی تاریخ نگاران، شمار غزوه های پیامبر را ۲۶ غزوه و بعضی دیگر ۲۷ غزوه دانسته اند؛ زیرا جنگ وادی القری در بازگشت از جنگ خیبر اتفاق افتاد که عده ای آن را با جنگ خیبر یکی حساب می کنند.(۲) البته سریه ها را ۳۶ سریه به شمار آورده اند.(۳) در بعضی جنگ ها، برخوردی به صورت جنگ پیش نیامده، ولی هدف حرکت از مرکز اسلام (مدینه) در صورتی که دشمن تسلیم نشود، جنگ بوده است. در نتیجه، این اقدام، جنگ به شمار آمده است.

از مهم ترین جنگ های این سال، جنگ بدر بزرگ بود که پیامبر با ۳۱۱ تن از مهاجران و انصار، به بدر رفتند. آنان صبح روز جمعه نوزدهم ماه رمضان با قریش که ۹۵۰ نفر بودند و یکصد اسب نیز همراه داشتند، پیکار کردند. در این جنگ، هفتاد تن از قریش کشته و هفتاد تن دیگر اسیر شدند. از مسلمانان فقط چهار نفر شهید شدند و جنگ با پیروزی مسلمانان به پایان رسید. این کارزار تا وقتی که پیامبر به مدینه بازگشت، ۱۹ روز طول کشید.(۴)

بنی قَینُقاع، طایفه ای از یهودیان مدینه بودند که شمارشان به ۴۰۰ نفر می رسید. پیامبر در جنگ بنی قینقاع، قلعه هایشان را محاصره کرد که پس از ۱۵ روز تسلیم شدند. پیامبر

۱- حبیب السیر، ج ۱، ص ۳۳۴.
۲- مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۸۷.
۳- مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۶۱.
۴- التنبیه و الاشراف، صص ۲۰۲_۲۰۶.

نیز آنان را به اَذرِعات (محلی در شام) تبعید کرد و اموالشان را به غنیمت گرفت.(۱)

سال سوم هجری

در این سال، رویدادهای مهمی پیش آمد. از جمله جنگ قَرقَره الکدر که پیامبر با ۲۰۰ تن از اصحاب خود برای پیکار با سلیم و غطفان از مدینه حرکت کرد. آنان به آبی بین مکه و مدینه به نام قرقره الکدر رسیدند که محل استقرار دشمن بود، ولی اثری از آنها نیافتند. فقط مقداری از اموالشان را غنیمت گرفتند و به مدینه بازگشتند.(۲) جنگ دیگری نیز میان مسلمانان و کافران قریش در کنار کوه احد (نزدیک مدینه) رخ داد که هفتاد تن از مسلمانان در آن کارزار شهید شدند. بعضی گفته اند تعداد شهیدان جنگ احد ۶۵ نفر بوده است که چهار نفر از آنان مهاجران بودند. یکی از آن چهار تن، حمزه، عموی پیامبر بود. از مشرکان هم ۲۳ نفر کشته شدند. پیامبر پس از جنگ احد به مدینه بازگشت.(۳)

سال چهارم هجری

هیئتی از قاره به مدینه آمده و از پیامبر درخواست کرده بودند افرادی را برای آموزش دستورهای دین اسلام به آنجا بفرستد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهنیز نه تن از یارانش را به سرپرستی عاصم انصاری همراه هیئت یاد شده به آن سرزمین فرستاد. هنگامی که این کاروان به رجیع رسید، هیئت قاره به مسلمانان خیانت کردند. آنان هفت نفر از مسلمانان را به شهادت رساندند و دو نفر دیگر را به اسارت گرفتند که سرانجام آن دو را نیز شهید کردند.(۴) رویداد دیگر، جنگ با یهودیان بنی نضیر بود. پیامبر، ابن امّ مکتوم را در مدینه به جانشینی خود گمارد.

۱- همان، صص ۲۰۶ و ۲۰۷.

۲- همان، ص ۲۰۹.

۳- التنبیه و الاشراف، صص ۲۱۰_۲۲۲.

۴- همان، ج ۲، ص ۲۱۲.

آن گاه با مسلمانان از مدینه خارج شد و به سوی قلعه بنی نضیر شتافت. آنها را ۱۵ روز محاصره و پس از تسلیم شدن، به فدک و خیبر تبعید کرد.(۱) در ماه شعبان این سال، امام حسین علیه السلاممتولد شد.(۲) همچنین با نزول آیه زیر، شراب حرام گردید:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ. (مائده:۹۰)

ای کسانی که ایمان آورده اید! شراب، قمار، بت ها و چوبه های تیر (که برای برد و باخت به کار می رود) پلیدند و از کارهای شیطانند. از آنها دوری کنید تا رستگار شوید.

در این سال، فاطمه بنت اسد، مادر حضرت علی علیه السلام درگذشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به احترام او پیراهن خود را کفن وی کرد، بر او نماز گزارد و وی را در بقیع به خاک سپرد.(۳)

سال پنجم هجری

در این سال، جنگ ذات الرقاع رخ داد. پیامبر در این جنگ با همراهان خود، نماز را به طریق خوف به جا آورد. این نماز نخستین نماز خوفی بود که در اسلام برگزار می شد.(۴)

در همین سال، آیه مربوط به تیمم نازل شد و جنگ خندق یا احزاب پیش آمد. چند گروه مخالف از قریش، عظفان، سلیم، اسد، اشجع، قریظه، نضیر و جمعی از یهود که به ۲۴ هزار نفر می رسیدند، برای جنگ با پیامبر به سوی مدینه حرکت کردند. تنها قریشیان چهار هزار نفر بودند که ۳۰۰ اسب و ۱۴۰۰ شتر داشتند و فرماندهی آنها با ابوسفیان بود. در مقابل، مسلمانان در حدود سه هزار نفر بودند. در این میان، سلمان فارسی

۱- همان، ص ۲۱۳.

۲- همان.

۳- حبیب السیر، ج ۱، ص ۳۵۶.

۴- همان، ص ۳۵۷.

پیشنهاد کندن خندق را به دور مدینه داد که پیامبر نظر او را پذیرفت. این جنگ با رشادت ها و دلاوری های علی علیه السلام همراه بود و با کشتن عمرو بن عبدود، پیروزی را برای اسلام و مسلمانان به ارمغان آورد.

سال ششم هجری

در این سال، پیامبر به قصد انجام دادن عمره در ماه ذی قعده با ۱۶۰۰ نفر از مسلمانان به سوی مکه حرکت کرد. وقتی به حدیبیه رسیدند، مشرکان از ورود آنان به مکه جلوگیری کردند. پیامبر از همراهان خویش بیعت گرفت تا پای جان از آن حضرت حمایت کنند که به بیعت رضوان معروف شد. سپس به مشرکان اعلام کرد که قصد جنگ ندارند، بلکه برای انجام عمره آمده اند، ولی نتیجه ای نگرفت. سرانجام بین پیامبر و مشرکان، پیمان صلحی به نام صلح حدیبیه بسته شد. بر اساس این پیمان نامه، مسلمانان آن سال به مکه نرفتند و قرار شد سال آینده به مکه بروند.(۱) در این سال، مردم از شدت خشک سالی و بی آبی، دچار قحطی شدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با اصحاب به صحرا رفتند و دو رکعت نماز استسقاء (طلب باران) به جا آوردند و دعا کردند. از همان لحظه تا هفت شبانه روز باران فراوان بارید.(۲)

سال هفتم هجری

در ماه محرم، جنگ خیبر پیش آمد. پیامبر در این جنگ با ۱۴۰۰ سرباز و ۲۰۰ اسب به سوی خیبر حرکت کرد. یهودیان به قلعه های خود پناه بردند، ولی با دلاوری های مسلمانان، قلعه هایشان یکی پس از دیگری سقوط کرد و سرانجام مسلمانان پیروز شدند. بعضی از یهودیان با دیدن شکست خود، پیشنهاد صلح دادند که پیامبر نپذیرفت. سپس از پیامبر درخواست کردند زمین هایی در اختیارشان باشد تا در آنها کشاورزی

۱- التنبیه و الاشراف، ص ۲۲۱.

۲- حبیب السیر، ج ۱، ص ۲۶۸.

کنند و از محصول خود سهمی هم به مسلمانان بدهند. پیامبر این درخواست را پذیرفت و هر سال عبدالله بن رواحه انصاری را برای جمع آوری محصول نزد آنان می فرستاد. وقتی عبدالله در جنگ موته شهید شد، پیامبر، جبار پسر صخر را به جای او روانه کردو این برنامه تا زمان خلافت عمر بن الخطاب ادامه داشت. هنگامی که عمر به خلافت رسید، همه یهودیان را از حجاز بیرون راند.(۱)

پیامبر در ماه محرم همان سال برای خود مهری درست کرد که روی آن «محمد رسول اللّه صلی الله علیه و آله» حک شده بود.(۲) آن گاه در ماه ربیع الاول به پادشاهان و امیران سرزمین های گوناگون نامه نوشت و آنان را به اسلام فراخواند. ایشان نامه هایش را با «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» آغاز می کرد و با مهر مخصوص خود پایان می داد.(۳)

در این سال، پیامبر برای انجام دادن عمره که مشرکان در سال گذشته در حدیبیه مانع از انجام دادن آن شده بودند، در ماه ذی قعده از مدینه خارج شد. وقتی که به مکه رسید، مشرکان براساس قرار قبلی از مکه بیرون رفته بودند. پیامبر با همراهان خود سه روز در مکه توقف کردند و اعمال عمره را به جا آوردند.(۴)

سال هشتم هجری

در این سال، جعفر بن ابی طالب، زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه هنگام جنگ با رومیان در سرزمین موته شهید شدند.(۵) فتح مکه نیز در این سال صورت گرفت و پیامبر

۱- التنبیه والاشراف، ص ۲۲۲.

۲- همان، ص ۲۲۴.

۳- همان، ص ۲۲۵.

۴- حبیب السیر، ج ۱، صص ۳۸۱ و ۳۸۲.

۵- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹۶.

بـا کمـک علی علیه السـلام، بت هایی را که اطراف کعبه بودنـد، شـکست. همچنین با اینکه قریش دشـمنی و آزار بسـیاری به مسـلمانان روا داشـته بودنـد، آنـان را عفو کرد. جنگ حنین از رویـدادهای دیگر این سال است. مسـلمانان در این جنگ، قبیله هوازن را شـکست دادند و عده بسـیاری از زنان و مردان دشـمن را اسیر و اموالشان را به غنیمت گرفتند. جنگ طائف از دیگر حوادث مهم این سال است که مسلمانان پس از محاصره شهر و نبرد با دشمنان، شهر را آزاد کردند.(۱)

سال نهم هجری

جنگ تبوک در ماه رجب این سال پیش آمد. در این جنگ، طرف مقابل مسلمانان، امپراتور روم بود. پیامبر با اصحاب از جان گذشـته خود به تبوک رفتند، ولی کار به صلح انجامید و دشمن پذیرفت که جزیه پرداخت کند. پیامبر هم برای آنان امان نامه نوشت.(۲) در همین سال، منافقان، مسجد ضرار را برای دست یابی به اهداف شومشان بنا کردند که به دستور پیامبر ویران شد. همچنین «سـوره برائت» بر پیـامبر نـازل شـد و آن حضـرت، علی علیه السـلامرا مـأمور کرد که به مکه برود و هفت آیه اول این سوره را هنگامی بخواند که مردم در منا اجتماع کرده اند.

سال دهم هجری

در این سال، علی علیه السـلام مأمور شد به یمن برود و نامه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را برای مردم آنجا بخواند و آنان را به اسلام دعوت کند. طایفه همْدان همگی در یک روز مسلمان شدند و دیگر قبیله ها به تدریج به اسلام گرویدند.

در همین سال، پیامبر برای آخرین بار با مسلمانان حج به جا آورد. به همین سبب،

۱- مناقب آل ابی طالب، ج ۱، صص ۱۸۰ و ۱۸۱؛ السیره النبویه، ج ۴، صص ۱۲۱ _ ۱۲۹.

۲- السیره النبویه، ج ۴، صص ۱۵۹_۱۶۹.

آن حج را حجّه الوداع می گوینـد. برخی آن حـج را حجه البلاغ نیز نامیـده اند؛ زیرا پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله در پایان سخنرانی ها و مناسک حج، رو به جمعیت مسلمانان کرد و فرمود: «اَللّهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ؛ خدایا پیام تو را به مردم ابلاغ کردم؟» همه مردم گفتند: آری. آنگاه پیامبر گفت: «اَللّهُمَّ اَشْـهَدْ؛ خدایا شاهد باش.» در همین سـفر، علی علیه السلام از یمن بازگشت و در ایـام حـج خـدمت پیـامبر رسـید. پیامبر نیز او را در قربانی خویش شـریک ساخت.(۱) حضـرت محمـد صـلی الله علیه و آله در بازگشت از «حجه الوداع» در میانه راه مکه و مدینه در محلی به نام غدیر خم، علی علیه السلام را جانشین خود معرفی کرد.(۲)

سال یازدهم هجری

پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله در بازگشت از حـج بیت الله الحرام به مـدینه، در ماه صـفر بیمار شـد و در خانه بستری گردید. آن حضـرت در طول بیماری خویش، سه بار میان مردم ظاهر شـد و با آنان از فتنه های روزگار و خداحافظی، وفای به وعده و حلالیت طلبی سـخن گفت. آن حضـرت پس از تحمـل مـدتی بیماری، سـرانجام روز دوشـنبه بیست و هشـتم ماه صـفر در ۶۳ سالگی دیده از جهان فرو بست. بدن مطهر وی را در اتاق مسکونی خودش به خاک سپردند.(۳)

۱- التنبیه و الاشراف، صص ۲۳۹_۲۴۰.

۲- الارشاد، صص ۸۹ و ۹۰.

۳- همان، صص ۸۲ و ۸۳ .

بخش دوم: ۱۱۴ جلوه رفتاری و گفتاری پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

اشاره

ص: ۲۴

فصل اول: اخلاق فردی

درآمد

لَقَدْ کانَ لَکُمْ فی رَسُولِ اللّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللّهَ وَ الْیَوْمَ اْلآخِرَ وَ ذَکَرَ اللّهَ کَثیراً. (احزاب: ۲۱)

به یقین، رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شما نمونه نیکویی است برای هر کس که به خدا و روز جزا امید دارد و بسیار یاد خدا می کند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله الگوی جاودان مسلمانان است که می توانند گفتار و کردار خود را در آینه وجودش به تماشا بنشینند. حضرت علی علیه السلام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را الگوی کامل معرفی می کند:

وَ لَقَدْ کانَ فِی رَسُولِ اللّه صلی الله علیه و آله کافٍ لَکَ فِی الْاُسْوَهِ.(۱)

پیروی کردن و الگوگیری از رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تو کافی است.

بنابراین:

فَتَأَسَّ بِنَبِیِّکَ الاَطْیَبِ الاَطْهَرِ صلی الله علیه و آله فَاِنَّ فِیهِ اُسْوَهً لِمَنْ تَأَسّی وَ عَزَاءً لِمَنْ تَعَزّی وَ اَحَبُّ الْعِبادِ اِلَی اللّهِ الْمُتَأَسّی بِنَبِیِّهِ وَ الْمُقْتَصُّ لِأَثَرِهِ.(۲)

از پیامبر پاک و پاکیزه ات پیروی کن؛ زیرا راه و رسمش، سرمشقی است برای آن کسی که بخواهد پیروی کند و مایه فخر و بزرگی است برای کسی که خواهان بزرگواری است و محبوب ترین بندگان نزد خداوند، کسی است که از پیامبرش سرمشق گیرد و گام در جای قدم

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰.

۲- همان.

او گذارد.

هر کس اسوه حسنه را بشناسد و از او پیروی نکند، بی تردید، به بیراهه ره می سپارد و در دنیای زر و زور و تزویر و در تاریکستان نادانی و دنیاگرایی غوطه ور خواهد شد. آن که بدون اسوه حسنه سیر می کند، البته راه به جایی نمی برد.

به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله، میزان اکبر است و همه چیز را باید با خُلق و سیره و روش و راه و رسم او سنجید و بدان عرضه کرد؛ که اگر با آن موافق بود، حق است و چنانچه با آن مخالف بود، باطل است. خداوند، پیامبر را فرستاد تا همگان را به سوی حق دعوت کند:

وَ سِیْرَتُهُ الْقَصْدُ وَ سُنَّتُهُ الرُّشْدُ وَ کَلامُهُ الْفَصْلُ وَ حُکْمُهُ الْعَدْلُ.(۱)

سیره و راه و رسم او معتدل و روش او صحیح و متین و سخنانش روشنگر حق از باطل و حکمش عادلانه است.

خداوند، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را فرستاد تا به سوی حق دعوت کند و گواه رفتار خلق باشد. پس:

وَ اقْتَدَوا بِهَدْیِ نَبِیِّکُم فَاِنَّهُ اَفْضَلُ الْهَدْیِ وَ اسْتَنُّوا بِسُنَّتِهِ فَاِنَّها اَهْدی السُّنَنِ.(۲)

و به راه و رسم (سیره) پیامبرتان اقتدا کنید که بهترین راه و رسم هاست و رفتارتان را با روش پیامبر تطبیق دهید که هدایت کننده ترین روش هاست.

دلا نزد کسی بنشین که او از دل خبر دارد

به زیر آن درختی رو که او گل های تر دارد

در این بازار عطاران، مرو هر سو چو بی کاران

به دکان کسی بنشین که در دکان شکر دارد

۱- همان، خطبه ۹۴.

۲- همان، خطبه ۱۱۰.

ترازو گر نداری، پس تو را زو ره زند هر کس

یکی قلبی بیاراید، تو پنداری که زر دارد

تو را بر در نشاند او به طرّاری که می آیم

تو منشین منتظر بر در که آن خانه دو در دارد

به هر دیگی که می جوشد، میاور کاسه و منشین

که هر دیگی که می جوشد، درون چیز دگر دارد

نه هر کلکی، شکر دارد؛ نه هر زیری، زبر دارد

نه هر چشمی، نظر دارد؛ نه هر بحری، گهر دارد (۱)

مردی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام درخواست کرد اخلاق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را برایش بشمارد. آن حضرت فرمود: تو نعمت های دنیا را بشمار تا من نیز اخلاق آن جناب را برایت بشمارم. عرض کرد: چگونه ممکن است نعمت های دنیا را احصا کرد، با اینکه خداوند در قرآن می فرماید: «وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّهِ لاتُحْصُوها؛ اگر نعمت های خدا را بشمارید، نمی توانید به پایان رسانید.» علی علیه السلام فرمود:

خداوند تمام نعمت دنیا را کم می داند در این آیه که می فرماید: «قُلْ مَتاعُ الدُّنْیا قَلیلٌ ؛ بگو متاع دنیا اندک است» و اخلاق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در این آیه عظیم شمرده است، چنان که می فرماید: «إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیمٍ؛ تو را خویی بسیار بزرگ است.» اینک تو چیزی را که اندک است، نمی توانی بشماری، من چگونه چیزی را که بزرگ است، احصا کنم. با این حال، همین قدر بدان که اخلاق نیکوی تمام پیامبران به وسیله رسول اکرم صلی الله علیه و آله تمام شد. هر یک از پیامبران، مظهر یکی از اخلاق پسندیده بودند. چون نوبت به پیامبر رسید، تمام اخلاق پسندیده را جمع کرد. ازاین رو، فرمود: «اِنّی بُعِثْتُ

۱- کلیات دیوان شمس تبریزی، ج ۱، صص ۲۲۷_۲۲۸.

لِاُتِمِّمَ مَكارِمَ الاْخْلاقِ؛ من برانگیخته شدم تااخلاق نیکو را تمام کنم».(۱)

آینه نبی صلی الله علیه و آله

«نه درازی باریک بود و نه کوتاهی خرد، بل که میانه این هر دو بود: راست اندام تمام پشت. رویی داشت نه گرد و برآمده چون روی فربهان و نه خشک و نزار چون روی نحیفان، بل که روی گرد به قاعده بود، سپید و روشن و لطیف. چشمی داشت سپیده ها سپید و سیاهه سیاه. مژگانی راست به هم در رُسته، دراز و بسیار. انگشتانش، هم از آنِ دست و هم از آنِ پای، درشت و بزرگ. کف های وی نرم چون حریر بود و چون از جای خود برخاستی و می رفتی، از چستی همانا که مرغ بود که می پرید و در میان دو کتفش، مهر نبوت بودی. و او خود خاتم پیغامبران و مهتر عالمیان بود و در سخا از همه بهتر بود و در شجاعت از همه بیشتر بود و در فصاحت از همه نیکوتر و تمام تر بود و در عهد و پیمان از همه درست تر بود و در خوی و خلق از همه نیکوتر بود و در تعیّش با مردم، از همه بزرگ تر. بر بدیهه، چون وی را بدیدندی، از وی هیبت داشتندی و چون با وی مخالطت کردندی، وی را چون جان و دل دوست گرفتندی. نه پیش از وی، مثل وی کسی توانستندی دیدن و نه بعد از وی، کسی مثل وی تواند یافتن».(۲)

۱

(۱) لباس و پوشش

بیان نمونه هایی از سیره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در مورد پوشیدن جامه، جنس لباس،

ص: ۲۸

۱- مصطفی زمانی، داستان ها و پندها، ج۲، ص ۱۰۰، به نقل از: وقایع الایام، ج ۳.

۲- رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، سیرت رسول الله صلی الله علیه و آله، ویرایش: مدرس صادقی، ص ۳۴.

رنگ و اندازه آن و شیوه پوشیدن پیراهن و کفش و مانند آن می تواند الگویی مناسب برای همگان باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله هم به سلامت وعافیت جسمی، هم به سادگی و هم به نوع سالم تر پارچه لباس توجه داشت. لباس پنبه ای مورد علاقه آن حضرت بود. حضرت علی علیه السلاممی فرماید:

اَلْبِسُوا الثِّیابَ الْقُطْنِ فَاِنَّها لِباسُ رَسُولِ اللّهِ.(۱)

لباس های پنبه ای بپوشید؛ چرا که آن، لباس پیامبر خداست.

رنگ سبز، رنگ موردپسند پیامبر برای لباس بود: «کانَ یُعْجِبُهُ الثِّیابُ الْخُضْرُ.»(۲) از سوی دیگر، رنگ سرخ، رنگی بود که آن را برای لباس نمی پسندید: «اِنَّهُ کَرِهَ الْحُمْرَهَ فِی اللِّباسِ.»(۳) در پوشیدن لباس همواره به پاکیزگی آن توجه می کرد، به گونه ای که می فرمود: هر کس لباسی را می پوشد، باید در آراستگی و پاکیزگی آن بکوشد: «مَنِ اتَّخَذَ ثَوْباً فَلْیُنَظِّفْهُ.»(۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله هر گاه لباس تازه می پوشید، خدا را شکر و سپاس می گفت: «کانَ مِنْ فِعْلِهِ اِذَا لَبِسَ الثَّوْبَ الْجَدِیدَ حَمِدَ اللّهُ.»(۵) در روایت دیگری آمده است ایشان وقتی جامه نو بر تن می کرد، چنین دعا می فرمود:

خدایی را سپاس که بر تن من چیز پوشاند تا پوشش من باشد و میان مردم آراسته باشم.(۶)

۱- سنن النبی، ص ۱۲۶.

۲- همان، ص ۱۲۰.

۳- همان، ص ۱۳۳.

۴- مکارم الاخلاق، ص ۱۰۳.

۵- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۵۱.

۶- محجه البیضاء، ج ۴، ص ۱۴۵.

از نشانه های وارستگی آن حضرت در پوشیدن جامه آن بود که ایشان فخر خویش را به جامه و نوع آن نمی دانست. این است که نقل شده هر نوع لباسی که فراهم می شد، می پوشید؛ از لنگ و پیراهن یا جُبّه یا هر چیز دیگر.(۱) ایشان هر چه فراهم بود، می پوشید؛ چه قطیفه ای باشد که به بر کند یا برد عالی که بپوشد، چه جبه پشمین: «ما وَجَدَ مِنَ الْمُباحِ لَبِسَ؛ هر چه از حلال می یافت، می پوشید».(۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر غفاری فرمود:

ای ابوذر! من لباس خشن و سخت می پوشم، روی زمین می نشینم؛ انگشتانم را پس از غذا می لیسم؛ بر چهار پای بی زین سوار می شوم و کسی را همراه خود سوار می کنم. اینها از سنت های من است. هر کس از سنت های من روی گردان شود، از من نیست.(۳)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بیشتر موارد، عمامه بر سر می نهاد. هنگام نماز و خطبه و جهاد به تناسب شرایط، سر را با چیزی می پوشاند و گاهی هم سر برهنه بود. به روایت امام صادق علیه السلام، پیامبر اسلام عرقچین و کلاه سفید و راه راه می پوشید و هنگام جنگ، عرقچین بر سر می گذاشت.(۴)

در روایت دیگری است که آن حضرت دستمال و حوله ای داشت که پس از وضو، چهره خود را با آن خشک می کرد و اگر حوله و دستمالی همراه نداشت، با گوشه لباس خود، صورت را خشک می کرد.(۵)

۱- سنن النبی، ص ۱۲۵.
۲- محجه البیضاء، ج ۴، ص ۱۲۵.
۳- سنن النبی، ص ۱۳۱.
۴- مکارم الاخلاق، ص ۱۲۰.
۵- مکارم الاخلاق، ص ۳۶.

پیامبر هرگاه لباس و پیراهن می پوشید، ابتدا سمت راست را بر تن می کرد و از سمت چپ جامه را از تن درمی آورد.(۱) آن حضرت انجام کار را با دست راست و شروع از سمت راست را در همه کارهایش دوست می داشت، حتی در پوشیدن جامه و کفش یا شانه کردن مو.(۲)

امام صادق علیه السلام از پدران خویش روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله مردان را از اینکه در لباس پوشیدن، خود را شبیه زنان سازند، بازمی داشت و زنان را نهی می کرد که در لباس پوشیدن شبیه مردان شوند. (۳)

(۲) خوردن و آشامیدن

اولیای الهی همواره از اسارت شکم آزاد بودند. به فرموده امام صادق علیه السلام:

نزد پیامبر خدا، هیچ چیز محبوب تر از این نبود که پیوسته گرسنه و از خدا ترسان باشد.(۴)

کسی از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا این روایت صحیح است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نان گندم، سیر نخورد؟ فرمود: نه. «اصلاً نان گندم نمی خورد، بلکه نان جو مصرف می کرد.»(۵) مقید نبودن آن حضرت به نوع خاصی از غذا، نشان دهنده این

۱- سنن النبی، ص ۱۲۳.
۲- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۷.
۳- مکارم الاخلاق، ص ۱۱۸.
۴- سنن النبی، ص ۱۶۰.
۵- همان، ص ۱۶۲.با تغییر و تصرف

وارستگی است: «کانَ رَسُولُ اللّهِ یَأکُلُ الاَصْنافَ مِنَ الطَّعامِ؛ پیامبر خدا هر نوع غذایی را می خورد». (۱)

بدگویی از غذا، نوعی ناسپاسی در برابر نعمت الهی است که این رویه هرگز در زندگی پیامبر دیده نشد:

ماذَمَّ طَعاماً قَطُّ، کانَ اِذَا اَعْجَبَهُ اَکَلَهُ وِ اِذَا کَرِهَهُ تَرَکَهُ وَ لا یُحَرِّمُهُ عَلَی غَیْرِهِ.(۲)

هرگز از طعامی بدگویی نکرد. اگر از غذایی خوشش می آمد، می خورد و اگر دوست نداشت، نمی خورد و برای دیگران هم ممنوع نمی ساخت.

ایشان ظرف غذا را با انگشتانش پاک می کرد و می فرمود: «برکت غذای آخر ظرف بیشتر است.»(۳) هر گاه طعام و سفره را در مقابل حضرت می نهادند، چنین دعا می کرد:

اَللّهُمَّ اجْعَلْها نِعْمَةً مَشْکُورَةً تَصِلُ بِها نِعْمَةَ الْجَنَّهِ.(۴)

خدایا، این را نعمتی سپاس گزاری شده قرار بده؛ نعمتی که آن را به نعمت بهشت پیوند دهی.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «آن حضرت از آغاز بعثت تا دم مرگ، هرگز در حال تکیه دادن غذا نخورد».(۵)

رسول خدا صلی الله علیه و آله در آغاز و پایان غذا خوردن و آب نوشیدن «بسم اللّه» و

۱- مکارم الاخلاق، ص ۲۶.

۲- سنن النبی، ص ۱۷۷.

۳- همان.

۴- مکارم الاخلاق، ص ۱۴۳.

۵- سنن النبی، ص ۱۶۲.

«الحمـدللّه» می گفت. هرگاه آب می نوشید، آب را به صورت مکیـدن می نوشـید، نه با یک نفس و به صورت بلعیدن و می فرمود: «درد کبـد، از بلعیـدن آب به یک نفس پدیـد می آید». ابن مسـعود می گوید: «حضـرت رسول، آب را با سه نفس می نوشید، نه یک سره و پیوسته و در هر بار «بسم اللّه» می گفت و در پایانش خدا را شکر می کرد.» ابن عباس نیز روایت کرده که آن حضـرت را دیده که با دو نفس آب می خورد.(۱) رسول خدا صـلی الله علیه و آله گاه در ظرف های بلوری که از شام می آوردنـد، آب می نوشـید. گـاهی نیز در کـاسه هـای چوبی یـا سـفالی و زمانی در مشت های خویش آب می نوشـید و می فرمود: «هیـچ ظرفی به گوارایی دست نیست». گاهی هم از دهانه مشک آب می نوشـید. گاهی ایسـتاده، گاهی سواره و در هر ظرفی که پیش می آمد. شربت خنک را هم دوست داشت، ولی می فرمود:

سَیِّدُ الاْشْرِبَهِ فی الدُّنْیا وَ الْاخِرَهِ الْماءُ.(۲)

آب، سرور و سالار همه نوشیدنی ها در دنیا و آخرت است.

امام حسین علیه السلام فرموده است:

رسول خدا صـلی الله علیه و آله وقتی غذایی می خورد، می گفت: بارخدایا! در آن به ما برکت عطا کن و بهتر از آن را روزی ما گردان. هنگامی که شیر یا شربتی می نوشید، می گفت: بارخدایا! در آن به ما برکت عطا کن و از آن روزی ما گردان.(۳)

حضرت امام رضا علیه السلام فرمود:

۱- همان، ص ۱۶۹.

۲- مکارم الاخلاق، ص ۳۱.

۳- عیون الاخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۳۹.

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: برترین خوردنی اهل دنیا و آخرت، گوشت است و پس از آن، برنـج. و فرمود: شـربت عسل را هر کس به شـما تعارف کرد، رد نکنیـد. فرمود: انار بخوریـد که هر دانه آن در معـده قرار می گیرد، دل را روشن می سازد و شـیطان را چهل روز بیرون می راند. و فرمود: سرکه، نان خورش نیکویی است. خانواده ای که سرکه داشته باشند، فقیر نمی شوند. و فرمود: بر شـما باد به روغن زیتون که آن تلخی صفرا و سودا را می گشاید و بلغم را می برد و عصب را قوی می سـازد و بیمـاری را برطرف می کنـد و اخلاـق را نیکو و وجود (یـا نَفَس) را پاکیزه و غم را برطرف می سازد. و فرمود: برترین خـوراک دنیـا و آخرت، گـوشت اسـت و برتریـن نوشـیدنی دنیـا و آخرت، آب اسـت و مـن سـرور فرزنـدان آدمم و فخر نمی کنم.(۱)

پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله سرکه و روغن زیتون را بیشتر از نان خورش ها دوست می داشت. یک بار بر ام سلمه وارد شد و آن بانو پاره نانی خـدمت پیامبر آورد. پیامر فرمود: خورشـی داری؟ عرض کرد: نه ای رسول خـدا، جز سـرکه چیزی نـدارم. فرمود: «سرکه، خورش خوبی است. خانه ای که در آن سرکه باشد، بی چیز نیست».(۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، خربزه را با شکر و با خرما می خورد و خوردن هندوانه را نیز با خرما دوست داشت و از سبزی هـا، ریحان را دوست داشت و از نگاه کردن به ترنـج سبز و سـیب سـرخ خوشـش می آمـد.(۳) روزی غذایی بسـیار گرم برای پیامبر آوردند. حضرت فرمود:

۱- همان، ج ۱، ص ۳۴_۳۶.
۲- فروع کافی، ج ۲، ص ۱۷۲.
۳- همان، ص ۱۸۱.

خداوند آتش را طعام ما نساخته است. بگذارید خنک و قابل خوردن شود که غذای داغ، بی برکت است و شیطان در آن بهره ای دارد.(۱)

گفته انـد: پیـامبر شامگـاه پنـج شـنبه در مسـجد قبا روزه اش را گشود و فرمود: آیا چیزی برای نوشـیدن هست؟ اوس بن خولی الانصاری قدح بزرگی از شربت شیر و عسل برای ایشان آورد. پیامبر آن را چشید و از دهان دور کرد و فرمود:

این دو نوشـیدنی است؛ یکی از آنهـا کـافی است. من آن را نمی خورم و بر دیگران حرام هم نمی کنم، ولی خودم برای خـدا فروتنی می ورزم و هر کس برای خـدا فروتنی کند، خدا او را بالا می برد و هر کس تکبر کند، خداوند او را پایین می کشد و هر کس در معاش به اقتصاد و میانه روی عمل کنـد، خـدا به او روزی می بخشد و هر کس تبذیر و زیاده روی کند، خدا او را محروم می سازد و هر کس از مرگ بسیار یاد کند، خدا او را دوست می دارد.(۲)

(۳) بهداشت

دین اسـلام، همگان را به رعایت بهداشت و سـلامت جسم فرا خوانده است. پیامبر گرامی اسلام نیز که رفتارش همواره الگوی مسلمانان است، در مورد بهداشت تن و جان، سیره پسندیده ای داشت. در این باره آمده است:

کانَ رَسوُلُ اللّهِ لا یَتَنَفَّسُ فِی الاِناءِ اِذَا شَرِبَ فَإِذَا اَرَادَ أَنْ یَتَنَفَّسَ اَبْعَدَ الاِناءَ عَنْ فِیهِ، حَتّی یَتَنَفَّسَ.(۳)

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وقتی آب می نوشـید، در ظرف آب، نفس نمی کشـید، (بازگشت نفس را در آب داخل نمی کرد) بلکه هر وقت می خواست نفس بکشد، آن را از دهان دور نگه می داشت.

۱- همان، ج ۲، صص ۱۷۰ و ۱۷۱.
۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۲.
۳- مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۳۲.

ایشان در پاسخ به این پرسش که چرا مسلمانان کمتر بیمار می شوند، فرمود:

نَحْنُ قَوْمٌ لا نَأْکُلُ حَتّی نَجوُعَ وَ إِذَا اَکَلْنَا لا نَشْبَعُ.(۱)

ما جمعیتی هستیم که تا وقتی کاملاً گرسنه نشویم، غذا نمی خوریم و چون غذا می خوریم، خود را کاملاً سیر نمی کنیم.

ایشان به مسواک دهان و دندان بسیار توجه می کرد، به گونه ای که:

لَمْ یُرَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله قطُّ خَارِجاً مِنَ الْغَائِطِ اِلاّ تَوَضَّأَ وَ یَبْتَدِی ءُ بِالسِّوَاکِ. (۲)

دیده نشد رسول خدا صلی الله علیه و آله قضای حاجت کند، مگر اینکه پس از آن وضو می ساخت و وضو را با مسواک کردن آغاز می کرد.

رسول گرامی اسلام با گرفتن ناخن، مالیدن روغن به بدن، سرمه کشیدن، زدودن موهای زاید و کوتاه کردن شارب، مسلمانان را به اهمیت دادن به بهداشت فرا می خواند. ایشان درباره کوتاه کردن ناخن می فرماید:

مَنْ قَلَّمَ اَظْفارَهُ یَوْمَ الْجُمْعَهِ اَخْرَجَ اللّهُ مِنْ اَنامِلِهِ داءً وَ اَدْخَلَ فِیهِ شِفاءً.(۳)

هر کس ناخنش را روز جمعه بگیرد، خداوند درد را از انگشتانش بیرون کند و شفا را در آن وارد سازد.

ایشان همواره بوی خوش به کار می برد؛ موهایش را شانه می زد و لباسش همیشه تمیز و زیبا بود. هنگام خروج از خانه، در آینه نگاه می کرد و هر وقت وضو می ساخت، مسواک می زد. رنگ کفش و لباس آن حضرت نیز با هم متناسب بود. عمامه ای که بر سر می نهاد، به قامتش برازندگی ویژه ای می داد و بر جذبه و ابهتش می افزود. ایشان

۱- سنن النبی، ص ۱۸۱.

۲- محجه البیضاء، ج ۱، ص ۲۹۶.

۳- مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۱۲۳.

می فرمود:

اِنَّ اللّهَ جَمِیلٌ وَ یُحِبُّ الْجَمالِ.(۱)

همانا خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد.

محمد بن جریر طبری دراین باره می نویسد:

کَانَ یَنْظُرُ فِی الْمِرْآهِ وَ یُرَجِّلُ جَمَّتَهُ وَ یَمْتَشِطُ وَ رُبَّما نَظَرَ فِی الْماءِ وَ سَوّی جَمَّتَهُ فِیهِ وَ لَقَدْ کَانَ یَتَجَمَّلُ لِاَصْحابِهِ فَضْلاً عَلَی تَجَمُّلِهِ لِاَهْلِهِ وَ قَالَ: اِنَّ اللّهَ یُحِبُّ مِنْ عَبْدِهِ اِذَا خَرَجَ اِلَی اِخْوَانِهِ اَنْ یَتَهَیَّاءَ لَهُمْ وَ یَتَجَمَّلَ.(۲)

عادت رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که به آینه نگاه می کرد و موی سرش را صاف می کرد و شانه می زد و چه بسا در برابر آب، موی سر خود را منظم می کرد و خود را نه تنها برای خانـدانش، بلکه برای اصحاب خویش می آراست و می فرمود: خدا دوست دارد که بنده اش وقتی برای دیدن برادران از خانه بیرون می رود، خود را آماده کند و بیاراید.

پیامبر گرامی اسلام همواره از بوی خوش استفاده می کرد، چنان که در این باره آمده است:

کَانَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله یُنْفِقُ عَلَی الطِیبِ اَکْثَرَ مِمّا یُنْفِقُ عَلَی الطَّعامِ.(۳)

رسول الله صلی الله علیه و آله برای عطر و بوی خوش، بیش از غذا پول خرج می کرد.

وارد شده است مردی ژولیده و با ریش بلند و نامنظم خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد. حضرت فرمود:

۱- نهج الفصاحه، ص ۱۵۹.

۲- مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۳۶.

۳- همان، ص ۶۶.

این مرد روغن پیدا نکرده است، تا موهایش را صاف و منظم کند؟ بعضی از شما نزد من می آیید، در حالی که قیافه شیطان را دارید.(۱)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

پیامبر خدا از هیچ راهی نمی گذشت مگر آنکه هر کس پس از ساعت ها از آنجا گذر می کرد، از بوی خوشی که از ایشان مانده بود، می فهمید آن حضرت از آنجا گذشته است. هیچ نوع عطری برایش نمی آوردند، مگر آنکه از آن به خود می مالید و می فرمود: بوی عطر، مطبوع و خوب و حمل آن، آسان است.(۲)

(۴) آراستگی

آراستگی و زیبایی ظاهری در سنت رسول الله صلی الله علیه و آله جایگاه ویژه ای داشت.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِنَّ اللّهَ یُبْغِضُ الْوَسَخَ وَ الشَّعَثَ.(۳)

پروردگار، چرک و ژولیدگی را دشمن می دارد.

در سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است:

وَ کانَ یَنْظُرُ فِی الْمِرآهِ وَ یُرَجِّلُ جَمَّتَهُ وَ یَمْتَشِطُ وَ رُبَّما نَظَرَ فِی الْماءِ وَ سَوّی جَمَّتَهُ فِیهِ وَ لَقَد کانَ یَتَجَمَّلُ لِاَصْحابِهِ فَضْلاً عَلَی تَجَمُّلِهِ لاَهْلِهِ.(۴)

رسول خدا صلی الله علیه و آله در آینه نگاه می کرد و موی سر خود را شانه می زد. گاهی هم به جای آینه، در ظرف آب نگاه می کرد و موی سر خود را

۱- محجه البیضاء، ج ۱، ص ۳۰۹.
۲- مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۶۶.
۳- نهج الفصاحه، ح ۷۴۱.
۴- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۴۹.

مرتب می ساخت. علاوه بر اینکه خود را برای خانواده آراسته و مهیا می کرد، خود را برای برادران دینی اش هم می آراست.

آن حضـرت با شانه، سر خود را شانه می کرد. همسرانش مراقب و منتظر بودند که وقتی از موهای سر و صورت او می ریخت، آنهـا را جمع کننـد. تـار موهـایی که گـاهی نزد مردم به عنوان تبرک مانـده بود، از همـان موهـا بود. وی گـاهی روزی دوبار، محاسن خود را شانه می زد و پس از شانه زدن، شانه را زیر تشک و بالش خود می گذاشت.(۱)

پیـامبر خـدا به بوی خوش اهمیت فراوانی می داد و خود را معطر می ساخت. هرگاه از کوچه و گـذرگاهی می گـذشت، آنان که از آن مسـیر می گذشـتند، از رایحه خوش بر جای مانده، می دانستند که پیامبر از این کوچه گذشته است. هرگاه عطری به او عرضه می شـد، از آن اسـتفاده می کرد و می فرمـود: «بـوی آن خـوش است. سـنگینی هم نـدارد.» اسـتفاده از بوی خوش را همیشه دوست داشت و از آن لذت می برد.(۲)

حضـرت به سـنت مسـواک زدن دنـدان نیز اهمیت می داد، به گونه ای که دنـدان هـایش پیوسـته براق و سـفید بود. ایشـان در خواص و آثار مسواک می فرمود:

اَلسِّوَاکُ مُطَهِّرَهٌ لِلْفَمِ وَ مَرْضَاهٌ لِلرَّبِّ وَ جَعَلَهَا مِنَ السُّنَّهِ الْمُؤَکَّدَهِ.(۳)

مسواک هم پاکیزه کننده دهان است، هم موجب رضای الهی است و از سنت های مؤکدی است که خداوند قرار داده است.

ایشان به گل و هدیه دادن آن اهمیت می داد، چنان که امیرمؤمنان علی علیه السلام فرموده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله گلی را با هر دو دست به من عطا کرد. وقتی آن

۱- مکارم الاخلاق، ص ۳۳.

۲- بحارالانوار، ج ۱۶،ص ۲۴۹.

۳- محدث قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۷۴ .

را به بینی نزدیک ساختم، فرمود: «همانا این گل پس از آس،(۱) سرور گیاهان بهشت است».(۲)

۵

(۵) خواب و استراحت

پیامبر گرامی اسلام به پهلوی راست می خوابید و دست راستش را زیر گونه راست خویش می نهاد و می فرمود: «آفریدگارا! مرا روزی که بندگانت را بر می انگیزانی، از عذابت (در امان) نگه دار».(۳)

به طور معمول در آغاز شب می خفت و در فرجام آن برمی خاست. گاه برای انجام دادن کار مردم، شب زود نمی خوابید. چون می خفت، بیدارش نمی کردند تا خود بیدار می شد. هنگام خفتن، دست راست را زیر گونه راست می نهاد(۴) و هرگاه از خواب برمی خاست، پروردگار را سجده می کرد.(۵)

مردمان را از خوابیدن بر پشت بام بدون نرده یا دیواره بازمی داشت.(۶) ارتفاع مناسب

۱- آس، درختی است شبیه به درخت انار که برگ هایش سبز و خوش بو و گلش سفید و معطراست.

۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، صص ۴۰ و ۴۱.

۳- اصول کافی، ج ۳، ص ۳۲۳.

۴- جامع الصغیر، ج ۲، ص ۳۱۲.

۵- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۵۳.

۶- اصول کافی، ج ۶، ص ۵۳.

دیوار را یک ذراع و یک وجب می دانست و می فرمود:

کسی که بر پشت بام بی دیواره بخوابد و ناگواری بر او رخ دهد، تنها خودش را سرزنش کند.(۱)

پیامبر وقت خواب، مسواک را بر بالین خود می نهاد و چون برمی خاست، اول مسواک می کرد و می فرمود:

چنان به مسواک کردن مأمور شدم که بیم داشتم بر من واجب شده باشد.(۲)

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

بستر رسول خدا یک عبا بود و بالش او چرمی پر شده از برگ خرما. شبی بستر او را دو لایه گستردند. بامداد فرمود: (نرمی و راحتی) این بستر شب گذشته مرا از نماز بازداشت و فرمان داد بسترش را همچنان یک لا بیفکنند.(۳)

پیامبر گاهی روی بوریایی بدون هیچ زیرانداز دیگری می خفت و پیش از خواب مسواک می کرد. چون به بستر می رفت، بر پهلوی راست می خوابید. دست راست را زیر گونه راست قرار می داد و آیه الکرسی و دعا می خواند. از جمله آن دعاها این بود:

بِسْمِ اللّهِ اَمُوتُ وَ اَحْیی وَ اِلَی اللّهِ الْمَصِیرُ اَللّهُمَّ آمِنْ رَوْعَتِی وَاسْتُرْ عَوْرَتی وَ اَدِّ عَنِّی أَمانَتِی.(۴)

به نام خدا می میرم و زنده می شوم و بازگشت به سوی خداست. بار خدایا! هراسم را تسکین ده و امنیتم بخش و عورتم را پوشیده بدار و امانتم را بپرداز.

حضرت علی علیه السلام درباره نوع رخت خواب ایشان می فرماید:

ص: ۴۱

۱- همان، ص ۵۲۰.
۲- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۹.
۳- صدوق، امالی، ص ۲۹۷.
۴- موسوی گرمارودی، سیمای آفتاب، ص ۴۰.

كَانَ لَهُ فِرَاشٌ مِنْ أدْمٍ حَشْوهُ لِيفٌ وَ كَانَت لَهُ عَبَاءَة تُفْرَشُ لَهُ حَيْثُمَا انْتَقَلَ وَ تُثَنَّى ثِنتَين وَ كَانَ كَثِيراً ما يَتَوَسَّدُ وَسَادَةً لَهُ مِنْ أدْمٍ حَشوُها لَيفٌ وَ يَجْلِسُ عَلَيها... وَ كَانَ يَنَامُ عَلَى الْحَصِيرِ لَيسَ تَحتَهُ شَى ءٌ غَيْرُهُ.(۱)

رخت خواب ایشان پوستی بود که داخل آن از لیفه و پوشال خرما پر شده بود. بالش او نیز چنین بود. زیرانداز او یک عبا بود که گاهی هم آن را دولا می کرد و بر آن می نشست. بیشتر موارد بر حصیری می خوابید که زیرش چیزی جز آن نبود.

۶

(۶) توکل

یکی از گفتنی های شیرین فتح مکه این بود که وقتی ابوسفیان آن همه شکوه و عظمت سپاه رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید، در حیرت و تعجب فرو رفت. وی کنار نیروها قدم می زد و می گفت: «ای کاش می دانستم که چرا محمد بر من پیروز شد؟ با اینکه او همچون ما دارای سازمان دهی و تشکیلات رزمی نبود و گروندگان به محمد از هر نظر از ما ناتوان تر بودند. چگونه آنها این چنین نیرومند شدند و بر ما پیروز گشتند.» رسول اکرم صلی الله علیه و آله سخن او را شنید. پس دست مبارکش را روی شانه ابوسفیان گذاشت و فرمود: «بِاللّهِ غَلَبْتُکَ؛ ما به کمک اللّه بر شما پیروز شدیم».(۲)

این سخن همان است که ما از آن به «امداد غیبی» یاد می کنیم؛ زیرا هر کس به خدا توکل کند و از روی ایمان خالص، در خط اللّه گام بردارد، پیروز می شود. خداوند در قرآن می فرماید:

وَ الَّذینَ جاهَدُوا فینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنینَ. (عنکبوت: ۶۹)

همانا آنانی را که در راه ما جهاد کنند، هدایت خواهیم کرد و خدا با نیکوکاران است.

پیامبر گرامی با تربیت قرآنی دریافته بود که سپردن کارها به خداوند و اتکال به ذات الهی، عامل پیروزی و نجات است. آیات وحی در تار و پود جان او جای گرفته

۱- مکارم الاخلاق، ص ۳۸.

۲- محمد محمدی اشتهاردی، داستان های شنیدنی از فتح مکه و جنگ حنین، ص ۵۳.

بود که:

ای رسول ما، خدا تو را کفایت می کند و مؤمنانی که پیروان توأند. (انفال: ۶۴)

پس ای رسول، هر گاه مردم از تو روگردانیدند، بگو خدا مرا کافی است که جز او خدایی نیست. من به او توکل کرده ام که (خدای جهان) و رب عرش بزرگ اوست. (توبه: ۱۲۹)

و ای رسول، هرگز مگو که من این کار را فردا خواهم کرد. مگر آنکه بگویی «ان شاء اللّه» (اگر خدا بخواهد) و خدا را لحظه ای فراموش مکن و بگو امید است خدای من، مرا به حقایقی نزدیک تر از این هدایت فرماید.(کهف:۲۳و۲۴)

درباره نفی اتکا به خود و غفلت از اثرگذار واقعی در کارها آمده است که یکی از اصحاب، اذن تشرف به محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را گرفت. حضرت فرمود: «کیستی؟» عرض کرد: «منم ای رسول خدا.» رسول اکرم صلی الله علیه و آله خشمگین شد و فرمود: «من! من! آیا رواست برای مخلوقی که بگوید من!» آن شخص از کرده خود پشیمان شد و گفت: «پناه می برم به خدا از خشم خدا و رسولش. پس علت خشم آن حضرت را پرسید.» رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا نمی دانی که این لفظ «مَن» شایسته مخلوق نیست؟ آیا نمی دانی که ابلیس در برابر فرمان خدا بر اینکه آدم را سجده کند، گفت: انا خیرٌ مِنْهُ. من بهتر از او هستم. در نتیجه از درگاه رحمت حق رانده شد.» در این وقت، آن صحابی دوباره اظهار پشیمانی کرد و متعهد شد که دیگر هرگز «من» نگوید.(۱)

البته توکل به معنای خانه نشینی و واگذاری مطلق کارها به دست خداوند نیست که این با آموزه های دینی ناسازگار است. انسان متوکل، در انجام دادن کارها، تأثیر خدا را بیش از هر چیز احساس می کند و خود را وجودی رابط و وابسته به یک موجود مستقل می یابد. با این حال، به دقت، عوامل طبیعی کار را در نظر دارد و به علل کارها توجه می کند. در حکایتی آمده است: روزی شتر پیامبر گُم شد. پس از جست وجوی فراوان آن را پیدا کردند و نزد پیامبر آوردند. حضرت رو به غلامش کرد و فرمود: مگر هنگام

۱- داستان ها و پندها، ج ۸، ص ۱۵۵؛ به نقل از: جامع النورین، ص ۱۸۵.

خواباندن شتر، زانوانش را نبسته بودی؟ غلام عرض کرد: کسی که به قادر متعال توکل داشته باشد، احتیاجی ندارد که زانوان شتر را ببندد. حضرت فرمود:

«اَعْقِلْ وَ تَوَکَّلْ؛ اول زانوی شتر را ببند و بعد توکل کن»؛ زیرا قبول مشیت الهی به چیزی تعلق می گیرد که همراه با کسب و کار و تلاش باشد. نه آن گونه باش که کاری نکنی و همه چیز را به خدا واگذار کنی و نه چنان باش که بدون توکل و یاری باری تعالی، کسب و کار را منشأ خیر و برکت بدانی.(۱)

(۷) خداترسی و ذکر مدام

حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیوسته به یاد خدا بود، هم در دل و هم در زبان. هرگاه از مجلسی برمی خاست، می گفت: «سُبْحانَکَ اللّهُمَّ وَ بِحَمْدِکَ.»(۲) هنگام خوابیدن، بیدار شدن، آماده شدن برای نماز، استراحت، غذا خوردن و به طور کلی در سفر و حضر، دعا می خواند و یاد خدا می کرد. هنگام دعا، مانند مسکینی که غذا می خواهد، متضرعانه دست به سوی درگاه خدا بلند می کرد. روزی هفتاد بار «اَسْتَغْفِرُاللّهَ» می گفت؛ با آنکه معصوم بود و گناهی از حضرتش سر نزده بود. هنگام خواب به توصیه جبرئیل امین، «آیه الکرسی» می خواند.(۳)

حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرموده است:

۱- مهدی پرتوی آملی، امثال و حکم، ص ۱۲۹.

۲- محجه البیضاء، ج ۴، ص ۱۳۲.

۳- مکارم الاخلاق، ص ۳۸.

جدّ من، رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنکه خداوند، گذشته و آینده او را بخشوده و آمرزیده بود، کوشش و بندگی خدا را رها نمی کرد تا آنجا که ساق و قدمش (از کثرت عبادت) ورم کرد. پدر و مادرم فدای او، برخی به او گفتند: آیا این گونه عمل می کنی، در حالی که خدا گناه گذشته و آینده ات را آمرزیده است؟ فرمود: آیا بنده شاکر و سپاس گزار نباشم.(۱)

امام صادق علیه السلام فرمود:

پیامبر هر روز هفتاد مرتبه «استغفرالله» و هفتاد مرتبه «اتوب الی الله» می فرمود. (هفتاد مرتبه از خدا طلب آمرزش و هفتاد مرتبه به سوی خدا توبه می کرد).(۲)

این نشانه راه و رسم بندگی و توجه کامل و پیوسته به معبود است. حضرت امام باقر علیه السلام از قول عایشه می فرماید:

عایشه به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: چرا خود را (در عبادت) به رنج و مشقت می اندازی، در حالی که خداوند، گناه گذشته و آینده تو را آمرزیده است. پیامبر فرمود: ای عایشه، آیا بنده ای سپاس گزار نباشم؟(۳)

در روایتی دیگر عطاء بن زیاد می گوید: «روزی به عایشه گفتم عجیب ترین چیزی که از پیامبر دیدی، چه بود؟ عایشه گفت: همه کارهای پیامبر عجیب است، ولی از همه عجیب تر اینکه شبی از شب ها پیامبر در خانه من بود. اندکی استراحت کرد. هنوز آرام نگرفته بود که برخاست و وضو گرفت و به نماز ایستاد و آن قدر در حال نماز گریه کرد که جلو لباسش از اشک چشمش تر شد. پس سر به سجده نهاد و آن قدر گریست که زمین تَر شد. همچنان تا طلوع صبح، پریشان و گریان بود. وقتی بلال حبشی آمد و پیامبر را برای نماز صبح طلبید، آن حضرت را گریان دید. پرسید: شما که مشمول لطف خدا هستید، پس برای چه گریه

۱- شیخ طوسی، امالی، صص ۴۷ و ۴۸.
۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۵۰۴.
۳- اشاره به آیه «لِیَغْفِرَ اللّهُ لَکَ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ.» فتح: ۲

می کنید؟ پیامبر فرمود: آیا نباید بنده سپاس گزار خدا باشم؟ چرا نگریم، خداوند در شبی که گذشت آیات تکان دهنده ای بر من نازل کرده است. پس شروع به خواندن آیات ۱۹۰ تا ۱۹۴ سوره آل عمران کرد و در پایان فرمود: وای به حال کسی که این آیات را بخواند و در آن نیندیشد».(۱)

پیامبر همیشه نگران و در اندیشه جهان آخرت بود. ابوذر نقل می کند که پیامبر شب را به نماز می ایستاد و این آیه را تکرار می کرد:

إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُکَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکیمُ. (مائده: ۱۱۸)

پروردگارا، اگر آنان را مجازات کنی، بندگان تواَند و اگر آنان را ببخشی، تو عزیزی و کارهایت از روی حکمت است.(۲)

ابن مسعود می گوید: «روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به من فرمود: برایم قرآن بخوان. شروع به خواندن سوره نساء کردم. وقتی به این آیه رسیدم:

فَکَیْفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ بِشَهیدٍ وَ جِئْنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهیدًا. (نساء: ۴۱)

(حال مردم) چگونه است، آن هنگام که برای هر امتی گواهی (بر اعمالشان) حاضر سازیم و تو را (ای پیامبر) گواه آنان بیاوریم.

متوجه شدم که دیدگان پیامبر پر از اشک شد و به من فرمود: همین مقدار که خواندی، کافی است».(۳)

امام موسی کاظم علیه السلام به نقل از پیامبر فرمود:

وقتی موسی بن عمران با خدای خود راز و نیاز می کرد، می گفت: «یا رَبِّ أَبَعیدٌ اَنْتَ مِنّی فَاُنادِیکَ اَمْ قَریبٌ فَاُناجِیکَ؛ پروردگارا! آیا تو از من دوری تا ندا کنم تو را یا نزدیکی تا با تو آهسته راز و

۱- تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۲۱۳.

۲- سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۲.

۳- همان، ص ۴۲۰.

نیاز کنم؟» به حضرت موسی علیه السلام وحی شد: ای موسی! من هم نشین کسی هستم که مرا یاد کند. موسی عرض کرد: پروردگارا! من در حالی هستم که تو را بزرگ تر از آن می شمارم تا یادت کنم. خداوند فرمود: ای موسی! در هر حال مرا یاد کن.(۱)

۸

(۸) قرآن خواندن

شب ها، تا سوره های حدید، حشر، صف، جمعه و تغابن را نمی خواند، نمی خفت.(۲) جابر گفته است: «شب تا سوره های تبارک و الم تنزیل را نمی خواند، نمی خوابید».(۳) رسول گرامی، سوره اعلی را دوست می داشت.(۴) هنگام خواندن قرآن، صدایش را می کشید(۵) و با آوایی زیبا قرآن می خواند(۶) و می فرمود:

هر چیز آرایه ای دارد و زینت قرآن، آوای خوش است(۷) و نغمه زیبا بر زیبایی

۱- منهج الصادقین، ج ۴، ص ۱۱۵.

۲- سنن النبی، ص ۳۴۱.

۳- همان.

۴- همان، ص ۳۴۲.

۵- همان، ص ۳۴۶.

۶- سیدنا محمد، ص ۵۵.

۷- صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۱۱.

قرآن می افزاید.(۱)

همچنین آورده اند پیامبر نمی خوابید، مگر آنکه مسبّحات را تلاوت می کرد و می فرمود: «در این سوره ها آیه ای هست که از هزار آیه بالاتر است.» عرض کردند: مسبّحات کدام سوره ها هستند؟ فرمود: «حدید، حشر، صف، جمعه و تغابن مسبّحات هستند».(۲)

شیخ طبرسی می گوید: از ابن عباس نقل شده است که پیامبر وقتی «سَبِّحِ اسْمِ رَبِّکَ الْأَعْلی» را می خواند، می فرمود: «سبحان ربی الاعلی.» این روایت از حضرت علی علیه السلام نیز نقل شده است.(۳)

سیوطی از ابی امامه نقل می کند: «پس از حجه الوداع، با پیامبر نماز می خواندم. حضرت «لا اُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیامَهِ» را زیاد می خواند. وقتی که به این آیه می رسید «الیس الله بقادر علی ان یحیی الموتی»، می شنیدم که می فرمود: «بَلی وَ اَنَا عَلی ذلِکَ مِنَ الشّاهِدِینَ؛ آری و من بر این امر گواهم».(۴)

سیوطی همچنین می گوید: «از ابن عباس روایت است که پیامبر وقتی که آیه «وَ نَفْسٍ وَ ما سَوّاها فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها» را می خواند، درنگ می کرد و می فرمود: «اَللّهُمَّ آتِ نَفْسی تَقْوَیها وَ زَکّیها،اَنْتَ خَیْرُ مَنْ زَکّیها، اَنْتَ وَلِیُّهَا وَ مَوْلیها؛ خدایا! به روح من تقوا و تزکیه آن را عنایت کن. تو بهترین کسی هستی که آن را تزکیه می کنی. تو سرپرست و مولای

۱- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۲۵۵.

۲- مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۲۹.

۳- همان، ج ۱۰، ص ۴۷۳.

۴- الدر المنثور، ج ۶ ، ص ۲۹۶.

روح من هستی.» ابن عباس می گوید: پیامبر این دعا را در نماز می گفت».(۱)

عبدالله بن مسعود یکی از نویسندگان وحی بود. آیات قرآن که بر پیامبر نازل می شد، به افرادی از جمله به عبدالله پسر مسعود می گفت آن آیات را بنویسند. روزی پیامبر به عبدالله فرمود: آیاتی از قرآن را بخوان تا من بشنوم. عبدالله آیاتی را از سوره نساء خواند تا به آیه «فَکَیْفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ بِشَهیدٍ وَ جِئْنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهیدًا.» (نساء: ۴۱) رسید که می گوید: «پس چگونه است (حال بندگان) هنگامی که از هر گروهی، گواهی (بر کردار آنان) بیاوریم و تو ای پیامبر گواه بر این امت باشی.» پیامبر تا این آیه را شنید، منقلب شد و چشم هایش پر از اشک گردید و فرمود: دیگر بس است.

علامه طبرسی در تعبیری زیبا ذیل این آیه می نویسد:

وقتی که شاهد و گواه (پیامبر) با شنیدن این آیه، این چنین دگرگون و اندوهگین شود، پس امت او که بر او شهادت داده می شود، چه باید بکنند؟(۲)

۹

(۹) عبادت رسول اللّه صلی الله علیه و آله

رسول اللّه صلی الله علیه و آله اولین کسی است که به حق، معرفت کامل پیدا کرده و در درگاه الهی، پیشانی فروتنی بر خاک بندگی ساییده است. ایشان فرموده است:

کُنْتُ اَوَّلَ مَنْ اَقَرَّ بِرَبّی جَلَّ جَلالُهُ وَ اَوَّلَ مَنْ اَجَابَ.(۳)

من اولین کسی بودم که مبدأ را شناختم و به توحید اقرار کردم و اولین کسی

۱- همان، ص ۳۵۶.

۲- مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۹.

۳- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۱۲.

بودم که دعوت معبود را اجابت کردم.

نماز که کمال خضوع بندگان در برابر پروردگار است، نور چشم رسول اللّه صلی الله علیه و آله است. هم ایشان می فرماید: «قُرَّهُ عَیْنِی فِی الصَّلوهِ؛ نماز نور چشم من است».(۱)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله شب تا صبح را به طور متناوب به عبادت و شب زنده داری مشغول بود و چنین نبود که تمام شب را استراحت کند. امام صادق علیه السلام درباره این سیره نبوی می فرماید:

رسول اللّه صلی الله علیه و آله هنگامی که نماز عشا را می خواند، آب وضو و مسواک را بالای سرش می نهاد. روی آن را می پوشاند. قدری می خوابید، سپس بیدار می شد و مسواک می کرد و وضو می گرفت. چهار رکعت نماز می خواند و آن گاه می خوابید. دوباره برمی خاست و مسواک می کرد و وضو می گرفت. چهار رکعت دیگر نماز می خواند. باز می خوابید و آن گاه نماز «وتر» را می خواند.(۲)

آن وجود نازنین چه نیکو به این کریمه قرآنی عمل می کرد: «وَ مِنَ اللَّیْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَیْلاً طَویلاً.» (انسان: ۲۶)

خداوند از بندگان خاص می خواهد که بخشی از شب را به تسبیح معشوق بپردازند و پاسی از شب طولانی را سر بر سجده تواضع نهند و برای معبود خود نیایش کنند.

حضرت در نماز چنان خلوصی داشت که هنگام نماز از همه تعلق ها می برید و تنها توجهش به سوی خداوند بود:

کانَ اذَا حَضَرَ الصَّلوهُ فَکَاَنَّهُ لَمْ یَعْرِفْنا وَ لَمْ نَعْرِفْهُ اِشْتِغالاً بِعَظَمَهِ اللّه .(۳)

ص: ۵۰

۱- محجه البیضاء، ج ۳، ص ۶۸ .

۲- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۹۶.

۳- محجه البیضاء، ج ۱، ص ۳۵۱.

هنگامی که وقت نماز می رسید، آن قدر متوجه خدا بود، مثل اینکه او ما را نمی شناخت و ما او را نمی شناسیم.

دگرگونی حالت حضرت هنگام راز و نیاز، نشان دهنده اوج بندگی و خاکساری ایشان در برابر پروردگار بود:

اِذَا قامَ إِلَی الصَّلوهِ تَرْبَدُ وَجْهَهُ خَوْفا مِنَ اللّه .(۱)

هنگامی که به نماز می ایستاد، صورت حضرت از بیم خدا دگرگون می شد.

ایشان از نظر ادب نیز آن قدر مؤدب و خاضعانه در برابر حق قرار می گرفت که گویی مانند لباسی است که کناری افتاده باشد: «اِذا قامَ إِلیَ الصَّلوهِ کَاَنَّهُ ثَوْبٌ مُلقی».(۲)

پیامبر گرامی اسلام، لذت بخش ترین کارها را ارتباط با معبود و راز و نیاز با خدا می دانست. بی شک، اظهار بندگی و راز و نیاز با خداوند، چنان شوقی در دل ها پدید می آورد که محبت غیر خدا در آن جای ندارد. با بندگی خدا، آدمی در خود احساس آرامش می کند. حضرت علی علیه السلام می فرماید:

کانَ رَسولُ اللّه ِ صلی الله علیه و آله لایُؤثِرُ عَلَی الصَّلوهِ عِشَاءً وَ لا غَیْرَهُ وَ کانَ اِذَا دَخَلَ وَقْتُها کَاَنَّهُ لا یَعْرِفُ اَهْلاً وَ لا حَمِیما.(۳)

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ چیز را (از شام و غیر آن) بر نماز مقدم نمی داشت و چون وقت نماز می شد، گویا هیچ یک از اهل و عیال، قوم و خویش و دوست خود را نمی شناخت.

همچنین وارد شده است که شبی پیامبر در خانه یکی از همسرانش (ام سلمه) بود. اندکی از شب نگذشته بود که ام سلمه دید رسول خدا صلی الله علیه و آله در بستر نیست.

۱- میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، مؤسسه آل البیت، ج ۴، ص ۹۳.

۲- همان.

۳- مجموعه ورام، ج ۲، ص ۷۸.

برخاست و دنبال او گشت. ناگهان متوجه شد که حضرت کنار اتاق ایستاده، دست ها را بلند کرده و اشک از دیدگانش جاری است و چنین با خدا راز و نیاز می کند:

خدایا! نیکی هایی که به من عطا فرموده ای از من مگیر. خدایا! دشمنان و حسودان مرا شاد مگردان. خدایا! مرا به بدی هایی که از آنها نجاتم دادی، باز مگردان. خدایا! یک لحظه مرا به خودم وامگذار.

در این هنگام، ام سلمه گریست. پیامبر فرمود: ام سلمه! چرا می گریی؟ گفت: پدر و مادرم فدایت چرا گریه نکنم؟ تو با آن مقام بلندی که داری و با آنکه خداوند گناه گذشته و آینده ات را بخشیده است، چنین با خدا راز و نیاز می کنی (ما به ترس از خدا و گریه سزاوارتریم). پیامبر فرمود: چگونه در امان باشم، حال آنکه خداوند یک لحظه، یونس پیامبر را به خودش واگذاشت و بر سرش آمد، آنچه آمد.(۱)

در حدیثی از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمده است:

اَفْضَلُ النّاسِ مَنْ عَشِقَ العِبادَةَ فَعانَقَها وَ أَحَبَّها بِقَلْبِهِ وَ باشَرَها بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَها، فَهُوَ لایُبالی عَلی ما أَصْبَحَ مِنَ الدُّنیا: عَلی عُسْرٍ أمْ عَلی یُسْرٍ.(۲)

برترین مردم کسی است که عاشق عبادت شود. پس دست در گردن آن آویزد و از صمیم دل دوستش بدارد و با پیکر خود با آن درآمیزد و خویشتن را وقف آن گرداند و او را باکی نباشد که دنیایش به سختی بگذرد یا به آسانی.

(۱۰) نیایش

روح بندگی خدا در سراسر زندگی پیامبر دیده می شود. او پیش از هر چیز، بنده خالص خدا بود. آن قدر برای نماز و مناجات با خدا می ایستاد که پاهایش ورم می کرد و چهره اش زرد می شد. یکی از اصحاب به آن حضرت عرض کرد: مگر نه این است که خداوند در گذشته و آینده، تو را از گناه دور نگه داشته است. پس چرا خود را این گونه

۱- بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۱۸.

۲- ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۳۵.

به زحمت می افکنی؟ پیامبر در پاسخ او فرمود: «اَفَلا اَکُونُ عَبْدا شَکَورا؛ آیا بنده سپاس گزار خدا نباشم».(۱)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله معمولاً پس از نماز این دعا را می خواند:

اَللّهُمَّ اغْفِرْلی خَطائی وَ ذُنوبی کُلَّها، اَللَّهُمَّ أَنْعِمِی وَ اَحْیِنی وَ ارْزُقْنی وَ اهْدِنی لِصالِح الْاعمالِ وَ الْاَخْلاقِ فَاِنَّهُ لا یَهْدی لِصالِحِها اِلاّ اَنْتَ وَ لا یَصْرِفُ عَنْ سَیِّئِها اِلاّ اَنْتَ.(۲)

خدایا! همه خطاها و گناهانم را بیامرز. خدایا! به من نعمت بخش و مرا زنده بدار و روزی ده و مرا برای انجام کارهای نیک و رعایت اخلاق پسندیده، هدایت فرما؛ چون جز تو کسی انسان ها را به کارهای نیک، هدایت نکند و از کارهای زشت باز ندارد.

هنگامی که صدای اذان را می شنید، با بازگو کردن جمله های آن، در پایان اذان می فرمود:

اللَّهمَ رَبَّ هذِهِ الدَّعْوهِ التّامَّهِ و الصَّلوهِ الْقائِمَهِ اَعْطِ مُحمّدا سُؤْلَهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ و بَلِّغْهُ الدَّرَجَهَ الْوَسیلَهَ مِن الْجَنَّهِ و تَقَبَّلْ شَفاعَتَهُ فی اُمَّتِهِ.(۳)

ای خدایی که پروردگار این دعوت تام و نماز برپا شده هستی، خواهش های محمد را در روز قیامت برآور و او را به درجه ای که وسیله آمرزش بهشتی است، برسان و شفاعت او را درباره امتش بپذیر. هنگامی که بر سر سفره حاضر می شد، می فرمود:

سُبْحانَکَ اللَّهُمَّ ما اَحْسَنَ ما تَبْتَلینا سُبحانَکَ ما اَکْثَرَ ما تُعْطِینا، سُبْحانَکَ ما اَکْثَرَ ما تُعافینا اَللّهُمَّ اَوْسِعْ عَلَیْنا و عَلی فُقَراءِ المُؤمنینَ وَ المُؤمِناتِ و الْمُسلِمینَ و

ص: ۵۳

۱- بحارالانوار، ج ۱۷، صص ۲۵۷و ۲۸۷.

۲- علامه سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۸۷.

۳- نعمان بن محمد الیتمی، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱۴۶

الْمُسْلِماتِ.(۱)

خدایا منزهی تو. چه نیکوست آنچه ما را به آن آزموده ای و چه بسیار است آنچه به ما بخشیده ای و چه فراوان است سلامتی هایی که به ما داده ای. خدایا! بر ما و بر فقیران اهل ایمان، گشایش در روزی کرامت فرما.

هنگام خواب نیز بدین گونه از خداوند یاری می جست:

بِسْم اللّه ِ اَمُوتُ و اَحْیی وَ اِلَی اللّه ِ الْمَصیرُ، اَللّٰهُمَّ آمِنْ رَوْعَتِی وَ اسْتُرْ عَوْرَتی وَ اَدِّ عَنِّی اَمانَتِی.(۲)

به نام خدا می میرم و زنده می شوم و بازگشت همه خلایق به سوی اوست. خدایا! ترسم را به اَمن و آرامش تبدیل فرما و عیبم را بپوشان و خودت امانتی را که به من سپرده ای، ادا فرما.

هنگام دیدن هلال ماه نو، دست ها را بلند می کرد و می گفت:

اَللّٰهُمَّ أَهِلَّهُ عَلَینْا بِالْاَمْنِ و الایمانِ و السَّلامَهِ وَ اْلِاسْلامِ.(۳)

خدایا! هلال این ماه را برای ما همراه امنیت و داشتن ایمان و سلامتی و بهره مند شدن از اسلام قرار ده.

ایشان در ابتدای سال نو چنین دعا می فرمود:

اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْاِلهُ الْقَدیمُ و هذِهِ سَنَهٌ جَدیدَهٌ فَاَسْئَلُکَ فیها الْعِصْمَهَ مِنْ الشَّیْطانِ و الْقُوَّهَ عَلی هذِهِ النَّفْسِ الْاَمّارَهِ بالسُّوءِ و اْلِاشْتِغالَ بِما یُقَرِّبُنی إلَیْکَ یا کَریمُ، یا ذَالْجَلالِ و الْاِکْرامِ، یا عِمادَ مَنْ لا عِمادَ لَهُ، یا ذَخیرَهَ مَنْ لاذَخیرَهَ لَهُ، یا حِرْزَ مَنْ لاحِرْزَ لَهُ، یا غِیاثَ مَنْ لا غِیاثَ لَهُ.(۴)

خدایا! معبود ازلی تو هستی و این، سال نو است. از تو می خواهم که در این سال مرا از شرّ

۱- سنن النبی، ص ۳۲۳.
۲- همان، ص ۳۲۲.
۳- علی بن طاهر ابی احمد الحسینی، امالی، ج ۲، ص ۱۰۹.
۴- سنن النبی، ص ۳۳۹.

شیطان نگه داری و بر این نفس اماره ام پیروز گردانی و به آنچه مرا به تو نزدیک می کند، مشغول سازی. ای کریم، ای صاحب جلال و کرم، ای تکیه گاه کسی که تکیه گاهی ندارد، ای مایه امید کسی که ذخیره ای ندارد، ای نگه دار کسی که نگه دارنده ای ندارد، ای فریادرس آن که فریادرسی ندارد.

آن طور که نمایان است، روحیه دعا و استعانت از خدا در تمام کارهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وجود دارد و ایشان به راحتی از سلاح دعا برای ارتباط با مبدأ آفرینش و شکرگزاری به پاس نعمت های خداوندی بهره می گیرد.

(۱۱) نمازگزاری

حذیفه می گوید:

کانَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله اِذَا حَزَنَهُ اَمرٌ فَزَعَ اِلَی الصَّلاهِ.(۱)

شیوه رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان بود که چون مشکلی برای او پیش می آمد، به نماز پناه می برد و از آن یاری می جست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

کانُوا یَعْنِی اَلاْنْبِیاءُ یَفْزَعُونَ اِذَا فَزَعُوا اِلَی الصَّلاهِ.(۲)

ص: ۵۵

۱- تفسیر الدر المنثور، ج ۱، ص ۶۷ .

۲- همان.

پیامبران خدا چنان بودند که چون دچار نگرانی می شدند، به نماز پناه می بردند.

و ابی الدرداء نیز می گوید:

کانَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله اِذا کانَت لَیْلَهُ ریحٍ کانَ مَفْزَعُهُ اِلَی الْمَسْجِدِ حَتّی یَسْکُنَ وَ اِذا حَدَثَ فِیالسَّماءِ حَدَثٌ فِی کُسُوفِ شَمْسٍ اَوْ قَمَرٍ کانَ مَفْزَعُهُ اِلَی الصَّلاهِ.(۱)

رسم رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان بود که چون شبی باد سهمگینی می آمد، به مسجد پناه می برد تا آرام گیرد و چون در آسمان، کسوف و خسوفی اتفاق می افتاد، به نماز پناه می برد.

جابر بن عبداللّه انصاری می گوید: پیامبر گرامی اسلام در خطبه ای فرمود:

اَیُّهَا النّاسُ عَلَیْکُمْ بِالصَّلوهِ فَاِنَّها عَمُودُ دِینِکُم کَابِدوا اللَّیْلَ بِالصَّلوهِ وَ اذْکُرُوا اللّه کَثِیرا یُکَفِّرْ عَنْکُم سَیِّئاتِکُم.(۲)

ای مردم! نمازتان را رعایت کنید. نمازتان را به پا دارید که ستون دین شما است. شب را با نماز آغاز کنید و خدا را زیاد یاد کنید که آن پوشاننده گناهانتان است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

ما فی صَلاهٍ یَحْضُرُ وَقتُها اِلاّ نادی مَلَکٌ بَیْنَ یَدَی النّاسِ: اَیُّهَا النّاسُ قُومُوا اِلَی نِیْرانِکُم الَّتِی اَوْقَدتُمُوها عَلی ظُهُورِکُم فَاطْفَئُوها بِصَلاتِکُم.(۳)

هیچ نمازی نیست که وقت به جا آوردن آن فرا رسد، مگر آنکه فرشته ای می آید و در برابر مردم فریاد می کند: ای مردم! برخیزید و به آتش هایی که (به سبب ارتکاب گناهان) بر پشت های خود افروخته اید، بنگرید. پس شعله آن آتش ها را به یاری نمازهایتان فرو نشاید. این سخن کنایه است از اینکه سیئات خود را به وسیله نماز محو سازید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کلامی دیگر می فرماید:

اگر نهری در کنار خانه شما باشد و در آن هر روز پنج نوبت خود را شست و شو دهید، آیا در بدن شما چیزی از آلودگی می ماند؟ هرگز! نماز نیز نهر جاری و روانی است که هرگاه برپا می شود، گناهان را می شوید و از بین

۱- همان.

۲- شیخ مفید، امالی، ص ۱۸۹.

۳- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۳.

می برد.(۱)

همچنین ایشان فرموده است:

مَنْ اَحَبَّ اَنْ یَعْلَمَ اُقْبِلَتْ صَلوتُهُ اَمْ لَمْ تُقْبَلْ فَلْیَنْظُرْ هَلْ مَنَعَتْ صَلوتُه عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ فَبِقَدْرِ ما مَنَعَتْهُ قُبِلَتْ مِنْهُ.(۲)

هرکس می خواهد بداند که نمازش پذیرفته شده است یا خیر، باید بنگرد اگر نماز، او را از زشتی ها بازداشت، پس بداند که به میزان بازدارندگی، نمازش پذیرفته شده است.

عایشه می گوید:

اوقاتی پیش می آمد که پیامبر خدا با ما و ما با حضرتش سخن می گفتیم. چون هنگام نماز می رسید، به خاطر توجه به عظمت حق تعالی، چنان بود که گویی ما را نمی شناخت و ما او را نمی شناسیم و از جمع ما بلند می شد و خود را برای نماز اول وقت آماده می کرد.(۳)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در سخنی به اباذر، شیفتگی اش به نماز را به شیفتگی انسان گرسنه به غذا و انسان تشنه به آب همانند کرد و فرمود:

گرسنه هرگاه بخورد، سیر می شود و تشنه اگر بنوشد، سیراب می شود، ولی من از نماز سیر نمی شوم.(۴)

آمده است که نمایندگان طائف به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیدند و برای پذیرش اسلام چنین شرطی تعیین کردند: ما را از خواندن نماز معاف بدار؛ زیرا ما رکوع را عیب می دانیم. پیامبر فرمود:

۱- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۷.
۲- مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۸۵.
۳- محجه البیضاء، ج ۱، ص ۳۵۰.
۴- علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۶۳.

لَاخَيْرَ فی دینٍ لَیْسَ فیه رُکوعٌ و لا سُجُودٌ.

دینی که در آن رکوع و سجده نباشد، خیری در آن نیست.

بعضی از مفسران می گویند آیه ۴۸ سوره مرسلات در رد پیشنهاد آنها نازل شده است:

وَ اِذَا قِیلَ لَهُمُ ارْکَعُوا لا یَرْکَعُونَ.(۱)

و چون به آنان گویند رکوع کنید، رکوع نکنند.

(۱۲) روزه

سه روز در ماه روزه می گرفت. اولین و آخرین پنج شنبه هر ماه و چهارشنبه نیمه هر ماه.(۲) تمامی ماه شعبان را روزه می گرفت. با حلوا افطار می کرد و اگر حلوا نبود، روزه اش را با آب ولرم می گشود و می فرمود:

این کار سبب می شود که کبد و معده، پاکیزه، دهان خوش بو و لثه ها محکم شوند و سر درد برطرف شود... دعای روزه دار به هنگام افطار پذیرفته شده است.(۳)

بر این باور بود که روزه، تنها لب بستن از خوردن و آشامیدن نیست، بلکه دست، پا، چشم، گوش و زبان روزه دار نیز باید روزه بدارد؛ چنان که فرمود: «چه بسیار کسان که از روزه خویش جز گرسنگی و تشنگی سودی نمی برند».(۴)

شیخ کلینی از غبسه العابد نقل می کند: «پیامبر تا زمانی که از دنیا رفت، ماه شعبان و

۱- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۱۹.
۲- اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۶۹.
۳- مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۶۹.
۴- مسند الشهاب، ج ۲، ص ۳۰۹.

ماه مبارک رمضان و سه روز هر ماه را روزه می گرفت».(۱)

شیخ صدوق نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

روزه سه روز در هر ماه؛ یعنی پنج شنبه اول و چهارشنبه وسط و پنج شنبه آخر ماه و روزه ماه شعبان وسوسه و غم دل را از بین می برد و ما خاندان پیامبر در هر ماه، این سه روز را روزه می گیریم.(۲)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

پیامبر یک روز به اصحاب خود فرمود: چه کسی همیشه روزگار روزه می گیرد؟ سلمان گفت: من، ای پیامبر. شخصی به سلمان گفت: من در بیشتر روزها می دیدم که تو غذا می خوری. سلمان گفت: آن گونه که تو گمان می کنی، نیست. من سه روز در هر ماه روزه می گیرم. خداوند می فرماید: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثالِها؛ کسی که یک حسنه انجام می دهد، ده برابر پاداش می گیرد.» و از طرفی روزه شعبان را هم به ماه مبارک رمضان وصل می کنم و هرکس که چنین کند، ثواب روزه تمام روزگار را دارد. پیامبر به آن مرد فرمود: تو کجا و لقمان حکیم کجا که به سلمان که مانند لقمان حکیم است؛ اعتراض می کنی؟ از او بپرس تا به تو پاسخ دهد.(۳)

شیخ کلینی از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

پیامبر در فصل رطب، اولین چیزی که با آن افطار می کرد، رطب بود و در زمانی که خرما بود، با خرما افطار می کرد.(۴)

ص: ۵۹

۱- اصول کافی، ج ۴، ص ۹۱.

۲- سنن النبی، ص ۷۱.

۳- معانی الاخبار، ص ۶۹.

۴- اصول کافی، ج ۴، ص ۱۵۳.

در برخی روایت ها آمده است: «پیامبر گاهی با کشمش افطار می کرد.»(۱) شیخ مفید می فرماید:

روایت است که سحری خوردن مستحب است، هرچند بـا یک لیوان آب باشـد و بهتر آن است که با خرما و قاووت سـحری بخورند، چون پیامبر به عنوان سحری از اینها می خورد.(۲)

پیامبر وقت افطار می گفت:

اَللّهُمَّ لَکَ صُمْنا وَ عَلی رِزْقِکَ اَفْطَرْنا، فَتَقَبَّلْهُ مِنّا.

بار خدایا! برای تو روزه داشتیم و از روزی تو افطار کردیم. پس آن را از ما بپذیر.

و در پی آن می فرمود: «تشنگی به سر آمد و رگ و پی آب گرفت و پاداش آن باقی است».(۳)

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی نزد دیگران افطار می کرد و غذا می خورد، می فرمود: روزه داران نزد شما افطار کردند و نیکان از طعام شما خوردند و فرشتگان نیکوکار بر شما درود فرستادند.(۴)

پیامبر خدا به جابربن عبداللّه انصاری فرمود:

ای جابر! این ماه رمضان است، هرکس روز آن را روزه بدارد و قسـمتی از شب آن را به عبادت بایسـتد و شکم و فرج خود را از حرام باز دارد و زبان خود

۱- تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۹۸.
۲- مقنعه، ص ۵۰.
۳- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۴۲.
۴- همان، ص ۲۹۳.

را نگه دارد، از گناهان خود مثل بیرون رفتن از این ماه بیرون می رود.

جابر عرض کرد: ای رسول خدا، چه نیکوست این سخن که گفتی! فرمود: «و چه سخت است شرط هایی که کردم».(۱)

همچنین آورده اند: «پیامبر زنی را دید که با زبان روزه به کنیز خود دشنام می داد. پیامبر غذایی طلبید و به آن زن گفت: بخور. عرض کرد: روزه هستم! فرمود: چگونه روزه ای در حالی که به کنیز خود دشنام دادی؟ روزه فقط خودداری از خوردن و نوشیدن نیست، بلکه خداوند، روزه را حجاب همه امور زشت و ناروا ساخته است. چه کم هستند روزه داران و چه بسیارند گرسنگی کشندگان».(۲)

(۱۳) هم رنگی و دوری از تکلّف

پیامبر به تمام معنا از تکلف دور بود و این حقیقت در همه امور زندگی شخصی و اجتماعی آن حضرت مشهود است. بی تکلفی پیامبر در لباس و آراستگی و نشست و برخاستش، به تمام معنا وجود داشت. مانند پادشاهان و اشراف لباس نمی پوشید و از حرکت های پر طمطراق بیزار بود. چنان نبود که در رفت و آمد، خیل مریدان و ملتزمان رکاب همراهی اش کنند. چشم ها را با کبکبه و دبدبه پر نمی ساخت که این سیره «مَلاَء» است. سادگی، راحتی و بی آلایشی او، همه را مجذوب خود می کرد. چون راه می رفت، قدم هایش را سبک برمی داشت و تند می رفت.(۳)

این ویژگی بندگان حقیقی خداست که سبک بار و بی پیرایه و فروتن هستند:

وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْنًا. (فرقان: ۶۳)

و بندگان خدای رحمان، آنان هستند که بر روی زمین سبک بال و فروتنانه روند.

ابن عباس می گوید:

ص: ۶۱

۱- تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۲۶۰.

۲- همان، ص ۲۵۸.

۳- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج ۱، ص ۹۵.

كانَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله اِذَا مَشِیَ مَشْیا یُعْرَفُ اَنَّهُ لَیْسَ بِمَشْیِ عاجِزٍ وَ لا بِکَسْلانِ.(۱)

چنان با نشاط راه می رفت که به نظر ناتوان و کسل نمی رسید.

آن چنان بی تکلف بود که وقتی وارد مجلسی می شد، در نزدیک ترین جا به محل ورود خود می نشست: «کانَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله اِذَا دَخَلَ مَنْزِلاً قَعَدَ فِی اَدْنَی الْمَجْلِسِ حِینَ یَدْخُلُ.»(۲) همچنین کراهت داشت کسی برای وی به پا خیزد و مردم نیز از این جهت پیش پای آن حضرت بلند نمی شدند.(۳)

ابو امامه نقل می کند: «روزی پیامبر در حالی که به عصا تکیه داده بود، بر ما گذشت و ما به احترام او از جا برخاستیم، به ما گفت: آن سان که ایرانیان برای بزرگ داشتن یکدیگر در پیش پای هم برمی خیزند، برنخیزید.»(۴) همین بی پیرایگی او سبب شده بود همه شیفته او شوند. مردمش، او را سخت دوست می داشتند و به او عشق می ورزیدند.(۵) ایشان می فرمود:

مرا بالاتر از آنچه هستم، قرار مدهید و آن سان که نصارا درباره مسیح سخن گفتند، درباره من سخن مگویید. همانا خداوند پیش از آنکه مرا رسول گیرد، بنده گرفته است.(۶)

ص: ۶۲

۱- مکارم الاخلاق، ص ۲۲.

۲- کافی، ج ۲، ص ۶۶۲.

۳- مکارم الاخلاق، ص ۱۶.

۴- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج ۱، ص ۱۶۸.

۵- مکارم الاخلاق، ص ۱۶.

۶- الکامل فی اللغه و الادب، ج ۱، ص ۲۰۳.

در سیره حضرت آمده است که رسول اللّه صلی الله علیه و آله احترام دیگران را برای خود نمی پسندید:

اَنَّهُ کانَ یَکْرَهُ أنْ یُقامَ لَهُ فَکَانُوا اِذَا قَدِمَ لایَقُومُونَ لِعِلْمِهِمْ کِراهَهَ ذَلِکَ فَاذِا قامَ قامُوا مَعَهُ حَتّی یَدْخُلَ مَنْزِلَهُ.(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله کراهت داشت کسی برای وی به پا خیزد و مردم نیز از این جهت پیش پای آن حضرت بلند نمی شدند، ولی هنگام رفتن، آنان با حضرت برمی خاستند و همراهش تا در خانه می آمدند.

ابوذر غفاری می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان اصحابش می نشست. اگر ناشناسی می آمد، نمی دانست پیامبر کدام است تا آنکه می پرسید. پس از پیامبر درخواست کردیم تا جایگاهی اختیار کند که اگر ناشناسی وارد شد، حضرت را بشناسد. آن گاه سکویی از گِل بنا کردیم، حضرت بر آن می نشست و ما نیز گرد او می نشستیم.

در حدیث آمده است:

کانَ من خُلْقِهِ اَنْ یَبْدَأَ مَنْ لَقِیَهُ بالسَّلامِ.(۲)

از خلق و خوی حضرت آن بود که با هرکس برخورد می کرد، پیش از او سلام می کرد.

همچنین اول از همه دست می داد و مصافحه می کرد:

اِذَا لَقِیَ مُسْلِما بَدَأَ بالمُصافَحه.(۳)

۱- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۱۳.

۲- المحجه البیضاء، ج ۴، ص ۱۳۴.

۳- سنن النبی، ص ۶۲.

هر گاه با مسلمانی دیدار می کرد، ابتدا با او دست می داد.

خدمت کاران شهر مدینه که با ظرف های مخصوص، آب را برای اربابان خود می آوردند، پس از نماز صبح، ظرف های آب را خدمت پیامبر می بردند تا آن حضرت، دست خود را در آنها قرار دهد و به این صورت متبرک شوند. چه بسا روزهای سرد که این کار انجام می شد و پیامبر بدون اینکه اظهار ناراحتی کند، دست خود را در آن آب های سرد می گذاشت.(۱)

(۱۴) انجام کارهای شخصی

پیامبر در روش و منش خویش استقلال را می آموخت. آن حضرت در برخوردها و رفتار، مسلمانان را متوجه این اصل با ارزش در حیات انسان ها می کرد و شخصیت مستقل را در آنها احیا می فرمود. لقمان حکیم در وصایای خود به فرزندش، راز رشد و تعالی پیامبران و راست کرداران را چشم پوشی از غیر خدا می دانست:

فَاِنَّما بَلَغَ الْأَنبیاءُ وَ الصِّدّیقونَ ما بَلَغوا بِقَطْعِ طَمَعِهِمْ.(۲)

همانا پیامبران و راست کرداران به آنچه دست یافتند، جز به قطع طمعشان نبود.

آن حضرت کارهای شخصی خود را به دیگران نمی سپرد و آنچه را خود می توانست انجام دهد، به دیگران واگذار نمی کرد. در وصف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

کانَ یَخیطُ ثَوْبَهُ وَ یَخْصِفُ نَعْلَهُ وَ کانَ اَکْثَرُ عَمَلِهِ فی بَیْتِهِ الْخِیاطَهَ.(۳)

رسول خدا صلی الله علیه و آله لباس خود را می دوخت و کفشش را پینه می کرد و بیشترین کاری که در خانه انجام می داد، دوزندگی بود.

پیامبر خدا کفش خود را پینه می زد و لباس خود را می دوخت و در خانه را خود

۱- سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۶.
۲- بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۴۲۰.
۳- الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۱۶.

باز می کرد. شیر گوسفندان را می دوشید و شتر را می بست و سپس آن را می دوشید. چون خادمش در دستاس کردن خسته می شد، به او کمک می کرد.(۱)

نوشته اند آن حضرت در سفری با اصحاب و یاران خود در جایی که آب بود، توقف کردند تا آماده نماز شوند. پیامبر که به سوی آب می رفت، بدون آنکه با کسی چیزی بگوید، به سوی شتر خویش برگشت. اصحاب متوجه برگشت وی شدند و پرسیدند: چه می خواهید؟ فرمود: می خواهم زانوی شتر خویش را ببندم. گفتند: اجازه دهید ما این کار را برایتان انجام دهیم. فرمود: هرگز در کارهای خود از دیگران ولو به اندازه یک قطعه چوب مسواک کمک نخواهید و کارهای خود را خودتان انجام دهید.(۲) آن حضرت می فرمود: «کُلُوا مِنْ کَدِّ اَیْدِیکُمْ؛ از دسترنج خود بخورید».(۳)

رسول عزتمند اسلام در روایتی دیگر مژده داده است:

مَنْ اَکَلَ مِنْ کَدِّ یَدِهِ مَرَّ عَلَی الصِّراطِ کَالْبَرْقِ الْخاطِفِ.(۴)

کسی که از دسترنج خویش بخورد، از صراط چون برق درخشان بگذرد.

همچنین فرمود:

مَنْ اَکَلَ مِنْ کَدِّ یَدِهِ حَلالاً فُتِحَ لَهُ الْأَبْوابُ الْجَنَّهِ یَدخُلُ مِنْ أَیِّها شاءَ.(۵)

هرکس معاش خود را از دسترنج حلال خویش تأمین کند، درهای بهشت بر او گشوده شود تا از هر یک که خواست، داخل شود.

۱- اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۹.
۲- کحل البصر، صص ۶۸ _ ۶۹.
۳- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۳۱۴.
۴- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۱۷.
۵- همان.

(۱۵) حفظ زبان

حضـرت محمـد صـلی الله علیه و آله همواره مراقب زبـان خویش بود و در سـخنانش نیز نقش بسـیار مهم زبان را یادآوری می فرمود:

زبان چنان عـذابی می بیند که هیچ یک از اعضای بدن چنان رنجی نمی بینند. زبان می گوید: خداوندگارا! مرا چنان شـکنجه ای دادی که هیچ عضوی را چنان رنجی ندادی؟ آفریدگار پاسخ می دهد: از تو سـخنی برآمد که به خاور و باختر رسـید و در نتیجه آن خون بی گناهان ریخت؛ فال هایی به ناحق گرفته شد و حرمت هایی هتک شد. پس سوگند به ارجمندی خودم تو را چنان عذاب خواهم کرد که هیچ عضوی از اعضا را چنین عذابی نکرده باشم.(۱)

همچنین فرمود:

من ضامن خانه ای در بالای بهشت، خانه ای در میانه بهشت و خانه ای در ورودی بهشت برای کسی هستم که ستیزه جویی در گفتار را رها کند؛ گرچه بر حق باشد. بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد.(۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

در قیـامت، اهـل سـخریه و اسـتهزا را می آورنـد و برای یکی از آنهـا، یـک در بهشت باز می شود و به او گفته می شود که بیا داخل بهشت شو. او با غم و انـدوه می آیـد، ولی همین که می خواهـد داخل بهشت شود، در به رویش بسـته می شود. بعد درِ دیگری باز می شود و می گویـد بیا از این در داخل شو. تا نزدیک در بهشت می رسـد، در به رویش بسـته می شود و به همین ترتیب در سوم و چهـارم و... تا اینکه بالاخره در بهشت به رویش گشوده می شود، به او می گوینـد بیا بیا از این در داخل شو. او که چندین دفعه مسخره شده است، دیگر باور نمی کند و به طرف در بهشت نمی رود.(۳)

نقل است: «شخصی به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: من بیشتر

۱- کنز العمال، ج ۳، ص ۵۷۷.
۲- بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۲۸.
۳- محجه البیضاء، ج ۵، ص ۲۳۶.

گناهان را مرتکب می شوم، ولی تصمیم گرفته ام که خود را اصلاح کنم، ولی نمی دانم چگونه؟ حضرت فرمود: راست بگو و دروغ نگو و هر گناهی را که می خواهی، انجام بده. او در محضر پیامبر تعهد کرد که هرگز دروغ نگوید. پس از مدت کوتاهی، شیطان او را وسوسه کرد تا کار خلافی انجام دهد. بی درنگ به فکر فرو رفت که اگر من مرتکب چنین عملی شوم و فردا رسول خدا صلی الله علیه و آله از من در این باره بپرسد، چه بگویم. اگر راست بگویم، حد بر من جاری می کند و اگر دروغ بگویم، که خلاف تعهد است. به همین ترتیب، هرگاه می خواست مرتکب گناهی شود، قدری اندیشه می کرد و به این ترتیب، ترک دروغ سبب شد دیگر گناهان را نیز ترک کند».(۱)

(۱۶) شوخ طبعی

اسلام، شوخی را تا زمانی تأیید کرده است که با گناه دیگری مانند تحقیر و تمسخر و افترا و غیبت و مانند آن همراه نباشد. رسول گرامی اسلام با سفارش یاران خود به شوخ طبعی، به مقدار ضرورت، خود نیز با آنان شوخی می کرد. حضرت علی علیه السلام می فرماید:

کانَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله لَیَسُرُّ الرَّجُلَ مِنْ اَصْحابِهِ اِذا رأهُ مَغْمُوما بِالْمُداعَبَهِ وَ کانَ یَقُولُ اِنَّ اللّه َ یُبْغِضُ الْمُعَبِّسَ فی وَجْهِ اَخیهِ.(۲)

رسول الله صلی الله علیه و آله هرگاه مردی از اصحابش را غمگین می یافت، او را با شوخی، خرسند می ساخت و می فرمود: خداوند دشمن دارد کسی را که به روی برادرش چهره در هم کشد.

نمونه های دیگری از مزاح های پیامبر در کتاب های احادیث و سیره ذکر شده است. از آن جمله:

ص: ۶۷

۱- امالی، ص ۴۱۹.

۲- سنن النبی، ص ۶۰.

۱. انجشه، خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شتر همسر آن حضرت «حُدی»(۱) می خواند. پیامبر فرمود: «ای انجشه! با شیشه ها مدارا کن».(۲) (کنایه از اینکه زنان، لطیف و ضعیفند ممکن است با شتابان رفتن شتر بترسند و بیفتند).

۲. زنی خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و نام شوهرش را برد. حضرت فرمود: شوهرت همان است که در چشمانش سفیدی هست؟ گفت: نه در چشمانش سفیدی نیست. آن زن به خانه آمد و جریان را برای شوهرش تعریف کرد. مرد گفت: آیا نمی بینی که سفیدی چشم من از سیاهی آن بیشتر است.(۳)

۳. پیامبر به پیرزنی از قبیله اَشجَع فرمود: پیرزنان وارد بهشت نشوند. بلال حبشی که سیاه چهره بود، آن پیرزن را ناراحت دید و جریان را به رسول اللّه صلی الله علیه و آلهباز گفت. پیامبر فرمود: سیاه هم به بهشت نمی رود. بلال و پیرزن هر دو ناراحت بودند که ناگهان عباس، عموی پیامبر که پیرمرد بود، آن دو را دید و حال آنان را برای پیامبر بازگو کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پیرمرد هم به بهشت نمی رود. همه غمگین شده بودند. پیامبر که چنین دید، همه آنها را فراخواند، دلشان را نرم کرد و فرمود: «خداوند، پیرزنان، پیرمردان و سیاهان را به نیکوترین شکل برمی انگیزاند و آنان جوان و نورانی شده به بهشت می روند».(۴)

۴. سیره رسول اللّه صلی الله علیه و آله به گونه ای بود که به یارانش اجازه می داد تا در حضور مبارکش، گفته های طنزآمیز ادا کنند. آنان نیز به پیروی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از شوخی های ناپسند پرهیز داشتند، ولی از شوخی های پسندیده دریغ نمی کردند. از

۱- نوعی از خواندن که باعث حرکت بیشتر شتر می شود.

۲- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۹۴.

۳- همان.

۴- همان، ص ۲۹۵.

جمله، نُعیمان، مرد شوخ طبعی بود. روزی عربی را با یک خیک عسل دید. آن را خرید و به خانه عایشه برد. رسول خدا صلی الله علیه و آله پنداشت که به عنوان هدیه آورده است. نعیمان رفت و اعرابی بر در خانه پیامبر ایستاده بود. چون انتظارش طولانی شد، صدا زد: ای صاحب خانه! اگر پول ندارید، عسل را برگردانید. رسول خدا صلی الله علیه و آله جریان را دریافت و قیمت عسل را به آن شخص پرداخت. پیامبر چون زمانی دیگر، نعیمان را دید، فرمود: چرا چنین کردی؟ گفت: دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله عسل را دوست می دارد و اعرابی هم یک خیک عسل داشت. پیامبر خدا از کار نعیمان خندید و به او هیچ گونه درشتی نکرد.(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله هم کلام خویش را با تبسم می آمیخت و هم چهره ای خندان داشت و هم به چهره دیگران لبخند می زد. در حدیث است:

کَانَ اَکْثَرُ النّاسِ تَبَسُّما و ضِحْکا فی وُجُوهِ اَصْحابِهِ.(۲)

بیش از همه، لبخند داشت و بر روی یارانش لبخند می زد.

۵. امام موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: «عربی بدوی نزد پیامبر می آمد و هدیه و سوغاتی به پیامبر اهدا می کرد. بعد همان ساعت می گفت: پول سوغات و هدیه ما را بدهید. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز می خندید. پس از آن جریان هر وقت غمگین می شد، می فرمود: آن اعرابی کجاست. کاش پیش ما می آمد».(۳)

۶. پیامبر از پشت سر کسی آمد و بازوی او را گرفت و فرمود: «چه کسی این «بنده» را می خرد؟» (و منظور حضرت، بنده خدا بود).

۷. شوخی و مزاح ظریف و زیبای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره خوردن خرما نیز معروف است. گفته اند روزی آن دو گرامی با هم خرما

۱- همان، ص ۲۹۶.
۲- المحجه البیضاء، ج ۴، ص ۱۳۴.
۳- اصول کافی، ج ۲، ص ۶۶۳ .

می خوردنـد که پیامبر، هسـته ها را جلوی علی علیه السـلام می گذاشت و در پایان فرمود: هرکه هسـته اش بیشتر باشد، پرخور بوده است! امیرمؤمنان در پاسخ گفت: هر که با هسته خورده باشد، پرخورتر بوده است.(۱)

۸. همچنین از شوخ طبعی پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله چنین نقل می کنند که حضـرت برخی یاران را از پشت سر بغل می گرفت و دو دسـتش را بر چشـمان آنان می گذارد تا آنان را بیازماید که آیا می توانند با چشم بسـته، طرف مقابل را تشخیص دهند یا نه.(۲)

۹. رسول خدا صلی الله علیه و آله نه تنها خود، شوخی را آغاز می کرد، بلکه زمینه فرح را برای یاران خود فراهم می آورد.

روزی مرد عربی بر آن حضـرت ــ که بسـیار انـدوهگین می نمود ــ وارد شد. وی می خواست چیزی بپرسد. اصـحاب گفتند: نپرس! چهره پیامبر چنان گرفته است که جرئت پرسـیدن نـداریم. چهره پیامبر هرگز گرفته نبود، مگر هنگام نزول آیات موعظه یا آیات قیامت. او گفت: مرا به حال خود واگذارید. سوگند به خدایی که او را به پیامبری برانگیخت، هرگز رهایش نمی کنم تا خنده بر لبانش ظاهر شود. آن گاه به پیامبر گفت: ای رسول خدا! شـنیده ام دجّال با نان و غذا نزد مردم گرسنه می آید. پدر و مادرم به فـدایت. آیا بایـد غذا نخورم تا از لاغری بمیرم یا بهتر است نزد دجّال غذای کافی بخورم و چون سـیر شدم، به خدا ایمان آورم؟ پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله آن قدر خندید که دندان های مبارکش نمایان شد. سپس فرمود: خیر! خداوند تو را به وسیله آنچه دیگر مؤمنان را بی نیاز می کند، بی نیاز می سازد.(۳)

۹. نقل است روزی حضرت محمد صلی الله علیه و آله به صهیب بن سنان فرمود: در حالی که از چشم درد رنج می بری، خرما می خوری؟ صهیب گفت: این چشم من درد می کند و

۱- ملامحسن فیض کاشانی، التحفَهُ السّنیه، ص ۳۲۳.

۲- سید نعمت الله جزایری، زُهر الربیع، ص ۷.

۳- محجه البیضاء، ج ۴، ص ۱۳۴.

من خرما را با طرف دیگر می خورم.(۱)

۱۰. روزی ابوهریره کفش حضرت را ربود و آن را نزد خرمافروشی گرو گذاشت و خرما گرفت. مشغول خوردن بود که پیامبر سر رسید و از او پرسید: ای ابا هریره! چه می خوری؟ پاسخ داد: کفش پیامبر را.(۲)

در مکتب رسول اللّه صلی الله علیه و آله شوخی باید به اندازه ای باشد که مایه تخریب شخصیت گوینده آن نشود. قیس بن سعد، یار جوان پیامبر پس از توصیف شوخ طبعی حضرت می گوید: «به خدا سوگند! آن حضرت با آن شگفتی و خنده، هیبتش از همه افزون تر بود».(۳)

زیاده روی در شوخی، ابهت انسان را درهم می شکند و اسلام هم برای شخصیت پیروان خود ارزش والایی قائل شده است. بنابراین، رسول خدا صلی الله علیه و آله افراط در شوخی را نکوهش می کرد: «لاتَمْزَحْ فَیَذْهَبَ بَهاؤُکَ؛ از شوخی [زیاد] بپرهیز؛ زیرا ارزش و قداست شکسته می شود».(۴)

در شوخی نباید از وسایل نامشروعی چون دروغ، برای خندان دیگران بهره گرفت. رسول گرامی اسلام در هشداری می فرماید:

وَیْلٌ لِلَّذی یُحَدِّثُ فَکَذِبَ لِیَضْحَکَ به الْقَوْمُ وَیْلٌ لهُ، وَیْلٌ لهُ.(۵)

وای بر کسی که کلام دروغی را نقل کند تا دیگران بخندند. وای بر او، وای

۱- زُهرالربیع، ص ۷.
۲- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۹۶.
۳- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۵۱.
۴- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۸.
۵- همان، ص ۸۸.

بر او.

مزاح باید از زشتی گفتار و نادرستی عاری باشد. پیامبر می فرمود:

اِنّی لااَمْزَحُ وَلا أقُولُ اِلّا حَقا.(۱)

من شوخی نمی کنم و سخنی نمی گویم، مگر آنکه در چارچوب حق باشد.

یکی از یاران پیامبر از ایشان پرسید: آیا در اینکه با دوستان خود شوخی می کنیم و می خندیم، اشکالی هست؟ پیامبر در پاسخ فرمود: «اگر سخنی ناشایست در میان نباشد، اشکالی ندارد».(۲)

از سوی دیگر، خنده زیاد و قهقهه نیز عظمت و متانت آدمی را از بین می برد. از این رو، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِیّاکَ و کَثْرَةَ الضِّحْکِ فَإِنَّهُ یُمیتُ الْقَلْبَ.(۳)

از خنده بسیار برحذر باش که دل را می میراند.

تبسم، بهترین نشانه شادی و نشاط است. چهره رسول اللّه صلی الله علیه و آلهنیز هنگام دیدار یاران بیش از دیگران شاداب و خندان می نمود و گاه چنان می خندید که دندان های مبارکش نمایان می شد.(۴) ابوالدرداء می گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه سخنی می فرمود، سخنش با لبخند همراه بود».(۵)

۱- همان، ج ۶۶، ص ۷.

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۹۲.

۳- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۸۵.

۴- محجه البیضاء، ج ۴، ص ۱۳۴.

۵- مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۵۸.

(۱۷) استقامت و پایداری

مهم تر از کسب پیروزی، نگه داری دستاوردهای آن است که تنها در سایه استقامت و پایداری امکان پذیر خواهد بود. در همین زمینه، وقتی آیه شریفه سوره هود نازل شد، این حقیقت که بقای پیروزی به استقامت مردم بستگی کامل دارد، پیامبر را به سختی، به تفکر واداشت:

فَاسْتَقِمْ کَما أُمِرْتَ وَ مَنْ تابَ مَعَکَ وَ لا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ. (هود: ۱۱۱)

پس چنان که مأمور شده ای، استقامت کن و کسانی نیز که همراه تو رو به خدا کرده اند، استقامت بکنند و از حد مگذرید که خداوند به آنچه می کنید، بیناست.

از ابن عباس نقل است که هیچ آیه ای شدیدتر و مشکل تر از این آیه بر پیامبر نازل نشد. به همین دلیل، هنگامی که اصحاب آن حضرت از وی پرسیدند که چرا به این زودی موهای شما سپید شده و آثار پیری در شما نمایان گشته است، فرمود: «سوره هود و واقعه مرا پیر کرد».(۱)

به راستی چرا این آیه این قدر بر پیامبر گران و سنگین بود؟ آیا امر به استقامت به آن بزرگوار این شدت و سنگینی را سبب گشته بود؟ او که خود اسوه استقامت بود؛ سیزده سال استقامت در مکه و ده سال استقامت در مدینه. بنابراین، چه چیزِ این آیه، آن همه سنگینی و فشار بر حضرت وارد آورده بود که موجب سپید شدن موها و فرا رسیدن پیری وی شده بود؟ آیا امر به استقامت موجب شده بود؛ حال آنکه خطاب «وَ اسْتَقِمْ کَما أُمِرْتَ» (شورا: ۱۵) پیش تر نازل گشته بود. این بار سخن از «من تاب معک» بود. برای آنکه پیروزی بماند، امت تو باید استقامت کند و پیامبر نگران این امر بود.

هنگامی که آیه شریفه نازل شد، پیامبر فرمود: «شَمِّرُوا شَمِّرُوا؛(۲) دامن به کمر بزنید! دامن به کمر بزنید (یعنی وقت کار و تلاش بسیار است).» از آن پس ایشان هرگز

ص: ۷۳

۱- صدوق، امالی، ص ۱۹۴.

۲- الدر المنثور، ج ۳، ص ۳۵۱.

خندان دیده نشد.

پیامبر نگران آینـده امت بود؛ چون صـلاح و خیر و سـعادت شان در گرو اسـتقامت آنها بود.(۱) پیـامبر، الگوی تمام عیار ثبات نفس و استقامت به شمار می رفت.(۲) یاران مقاوم و پرتلاش ایشان نیز استقامت و پایداری را از رسول اللّه صلی الله علیه و آله آموخته بودند. در آن هنگام که مشـرکان، محمد صـلی الله علیه و آله و علی علیه السـلام را محاصـره کرده بودند، ناگاه چشم پیـامبر به ابودجـانه افتـاد. فرمود: ابودجـانه! من بیعت خود را از تو برگرفتم و به سـلامت بیرون شو و به هر جا خواهی برو، ولی علی، او از من و من از اویم. ابودجانه گریه کرد و گفت: به خدا سوگند، هرگز خود را از بیعت تو رها نمی کنم. به کجا بروم؛ به سوی زنم بروم که خواهـد مرد. به خانه خود بروم که خراب خواهـد شد یا به طرف مال خود برگردم که فانی می شود یا به سوی اجل بگریزم که زود می رسد؟ حضرت رسول از مشاهده قطره های درشت اشک که از دیدگان ابودجانه می ریخت، بر او رقّت کرد و اجـازه مبـارزه داد. از یک طرف، علی علیه السـلام و از طرف دیگر، ابودجانه با کفار جنگیدنـد. در این هنگام، ابودجـانه از کثرت جراحت بر زمین افتاد. علی علیه السـلام او را برداشت و خـدمت پیامبر آورد. ابودجانه عرض کرد: یا رسول اللّه ! آیا بیعت خویش را به انجام رسانیده ام؟ آن حضرت فرمود: آری و در حق او دعای خیر گفت.

بـاز علی علیه السـلام یـک تنه به جنـگ درآمـد. آن قـدر در رزم کوشـید که بـدن مبارکش نود زخم برداشت و شانزده مرتبه هنگـام حمله آوردن بر زمین افتاد که در چهار مرتبه از آن، جبرئیل به صورت مردی نیکوصورت، آن حضـرت را از زمین بلند کرد. ناگاه پیامبر دیـد که پاهای علی علیه السـلام از فشار درگیری لرزان شـده است. پس سـیلاب اشک از دیده فرو ریخت و عرض کرد: پروردگارا! مرا وعده دادی که دین خود را قوی و غالب کنی و البته اگر بخواهی، بر تو دشوار نیست.(۳)

۱- سیره نبوی، دفتر اول، ص ۴۶۹.

۲- بحارالانوار، ج ۱۶،ص ۱۷۵.

۳- ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۷.

این الگوهای استقامت چنان مطیع حق بودند که از هرگونه سختی و مشکلی در راه اطاعت او استقبال می کردند. آنها با یقین به راه خود و ایمان به مقصد، هرگز از درگاه اطاعت حق خارج نشدند.

وقتی دعوت علنی پیامبر آغاز شد و ایشان مردم را به اطاعت خدا فرا خواند و بت ها را نفی کرد، سران قریش سراغ ابوطالب رفتند که از مرام پیامبر دفاع می کرد. آنان با او اتمام حجت کردند و گفتند که برادرزاده ات به خدایان ما عیب می گیرد و پدران ما را گمراه می داند. یا خودت جلوی او را بگیر یا ما با تو کارزار می کنیم.

ابوطالب سخنان قریش را با پیامبر در میان گذاشت. آن حضرت در پاسخ فرمود: اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم قرار دهند، هرگز از دعوت خود دست برنمی دارم تا اینکه آن را انتشار دهم یا در راه آن کشته شوم. پس از این موضع گیری صریح و محکم پیامبر، ابوطالب که خود نمونه استقامت بود، خطاب به او گفت: به راه خود ادامه بده و هرچه می خواهی بگو. به خدا سوگند، هرگز از یاری تو دست برنخواهم داشت.(۱)

در دوران سخت گیری قریش، رسول اکرم صلی الله علیه و آله از اینکه آشکارا به نماز و عبادت بپردازد، باکی نداشت. گاهی آن حضرت به همراه علی علیه السلام و همسرش، خدیجه در کنار خانه کعبه به نماز می ایستاد. روزی عفیف کندی آنها را در آن حالت دید. از عباس بن عبدالمطلب پرسید: اینها چه کسانی هستند و این چه آیینی است؟ گفت این آیین برادرزاده من محمد است که خدا، او را به نبوت برگزیده است و این زن، همسر او و این جوان، برادرزاده من، علی بن ابی طالب است.(۲)

کفار قریش در برخورد با شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ناسزا گویی و توهین می پرداختند تا او دست از دعوت خویش بکشد، ولی استقامت رسول اللّه صلی الله علیه و آله ستودنی بود. روزی پیامبر در مسجد الحرام در حال

۱- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۷۸.

۲- سیره حلبی، ج ۱، ص ۳۰۶.

سجده بود. عقبه بن ابی معیط مقداری خون و فضولات شکم شتری را که در گوشه ای ریخته بودند، برداشت بر سر و گردن رسول اکرم صلی الله علیه و آله نهاد. دخترش، فاطمه آنها را از سر و گردن رسول اللّه صلی الله علیه و آله برداشت و ایشان بار دیگر به نماز ایستاد. این بار عقبه، بالاپوش خود را به گردن پیامبر پیچید و به سختی فشار داد و نزدیک بود ایشان را خفه کند که ابوبکر فرا رسید، دست عقبه را گرفت و او را به کناری کشید.

روزی دیگر به دیوار کعبه تکیه داده و در سایه آن آرمیده بود که خباب بن ارت از ستم های قریش شکایت کرد و گفت: آیا وقت آن نرسیده است که برای ما از خدا فرج و گشایش بخواهی. پیامبر برخاست و نشست و در حالتی که رنگ رخسارش برافروخته بود، گفت: «هنوز به پای خداپرستان پیشین نرسیده اید. بدن آنها را با شانه های آهنین چنان می خراشیدند تا به استخوان می رسید. با اره به دو پاره شان می کردند و آنان همچنان در راه دین و عقیده شان استقامت می کردند. سوگند می خورم که خداوند، دین خود را سرانجام پیروز خواهد ساخت».(۱)

آری، محاصره سه ساله در شعب ابوطالب، گرسنگی، محرومیت و آوارگی نتوانست استقامت پیامبر و یارانش را درهم شکند. ایشان پس از بیست و سه سال مبارزه، هدف خویش را پیش برد و دین اسلام را گسترش داد.

(۱۸) نظم و انضباط

پیامبر اسوه نظم و انضباط بود. نظمی دقیق و الهی بر همه شئون رفتاری وی سایه افکنده بود. وی صف های نماز را منظم می داشت و سخت بر آن تأکید می کرد و می فرمود:

سَوُّوا بَیْنَ صُفُوفِکُم وَ حاذُوا بَیْنَ مَناکِبِکُمْ لایَسْتَحْوِذْ عَلَیْکُمُ الشَّیْطانُ.(۲)

۱- صحیح بخاری، ج ۵، صص ۴۵و۴۶.

۲- وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۴۷۲.

میان صف ها را پر کنید و دوش به دوش یکدیگر بایستید تا شیطان بر شما چیره نشود.

پیـامبر آن قـدر نسـبت به نظم حسـاس بود که در سـخن دیگری بـا شـدت بیشتری، رعایت این هماهنگی را از نمازگزاران می طلبد:

اَقِیمُوا صُفُوفَکُم فَإِنّی أراکُم مِنْ خَلْفی کَما اَراکُم مِنْ قُدّامی وَ مِنْ بَیْنَ یَدَیَّ وَ لاتَخالِفُوا فَیُخالِفَ اللّه ُ بَیْنَ قُلُوبِکُم.(۱)

صف هایتـان را به پا داریـد (و بدانیـد) که من شـما را از پس سـر می بینم، همان گونه که از جلو می بینم. نامرتب نباشـید؛ که خداوند دل های شما را از یکدیگر دور می گرداند.

نعمان می گوید:

حضرت همواره صف های نماز ما را منظم می کرد؛ آن چنان که تیرهای کشیده و صاف را ردیف می کنند. روزی برای آغاز نماز ایستاد و چیزی نمانده بود که تکبیره الاحرام را نیز بگوید که دید مردی سینه اش را جلو داده است. سپس فرمود: بندگان خدا یا صف هایتان را منظم کنید یا (همین بی نظمی در شما تأثیر می گذارد و) میانتان اختلاف خواهد افتاد.(۲)

از ابوذر غفاری نقل شده است که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود:

بر عاقـل واجب است که برای خود سـاعت هـایی را داشـته باشـد. ساعتی برای مناجات با پروردگار؛ ساعتی برای رسـیدگی به کردار خود؛ ساعتی برای انـدیشه در آنچه خداونـد نسـبت به او انجام داده است و ساعتی برای خلوت خویش و بهره گرفتن از حلال.(۳)

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۸۵.

۲- فیض القدیر، ج ۴، ص ۳۹۶.

۳- بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۲۳.

بنابراین، شأن انسان عاقل، برنامه ریزی و نظم است و سیره انبیای الهی نیز بر نظم استوار بوده است.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در ساعت معینی از شبانه روز به همسرانش سر می زد.(۱) چون به خانه می رفت، وقتش را سه قسمت می کرد: بخشی برای پروردگار والا (و راز و نیاز با او)؛ قسمتی برای خانواده اش و پاره ای برای خودش. همچنین گاه آن ساعت را که به خود اختصاص داده بود، بین خود و مردم تقسیم می کرد.(۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آرایش نظامی و نظم دادن به صف های سربازان اسلام چنان دقیق بود که هرگاه شانه سربازی جلوتر بود، او را به عقب می برد و پس از منظم ساختن صف ها، برای آنان خطبه می خواند.(۳)

در جنگ موته، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله لشکری سه هزار نفری فراهم ساخت و برای این لشکر، سه فرمانده برگزید که در صورت شهادت هر کدام، دیگری فرماندهی را برعهده گیرد: جعفر بن ابی طالب؛ زیدبن حارثه؛ عبداللّه بن رواحه. همچنین دستور داد در صورت به شهادت رسیدن نفر سوم، لشکریان، خود، یک نفر را به فرماندهی برگزینند.(۴)

همچنین نقل است که ایشان گروهی ده نفری را که طلحه نیز در میان آنان بود، برای جهاد به منطقه ای فرستاد و به آنان فرمود: اسم رمز شما «یا عشره» (= ای ده نفر) باشد. اسم رمز رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از جنگ ها «یا کُلُّ خیر» و در جنگی دیگر «اَمِتْ اَمِت» (=بمیر، بمیر) بوده است. همچنین کسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید که آن

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۷۱.

۲- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۱۵۰؛ حلیه الابرار، ج ۱، ص ۱۷۴.

۳- فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۳۸۰.

۴- همان، ص ۲۸۹.

حضرت می فرماید: «هرگاه دشمن به منطقه شما وارد شد، اسم رمزتان «طم لاینصرون» باشد».(۱)

پس از جنگ بدر، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دستور داد شهیدان مسلمان را در قبر گذارند و فرمود: قبرها را در یک ردیف قرار دهید و دقت کنید که ظاهر قبرها خوب و زیبا باشد. یکی از مسلمانان گفت: ای رسول خدا! اگر ظاهر قبرها خوب و زیبا نباشد، تصور می کنید که شهیدان را ناراحت کند؟ پیامبر در پاسخ فرمود: آنها را ناراحت نمی کند، بلکه زندگان را ناراحت و اندوهگین می کند؛ زیرا مشاهده یک قبر زشت و ناهمگون یکی از مناظر غم انگیز است.(۲)

نظم و ترتیب و مانور نظامی سپاه اسلام برای فتح مکه به فرماندهی رسول گرامی اسلام نیز نشان دهنده اهمیت دادن رسول اعظم صلی الله علیه و آله به نظم و انضباط نظامی است.

هنگام فتح مکه، عباس در مورد ابوسفیان پیشنهادی به پیامبر اسلام داد. وی گفت: ابوسفیان فرد نیرنگ بازی است. اینک همه امیدهای او به ناامیدی تبدیل شده است، ولی در مورد اینکه بین مسلمانان اختلاف ایجاد شود و در نتیجه شکست بخورند، امیدوار است. از این رو، بجاست که او در این زمینه نیز ناامید گردد. پیامبر به عباس فرمود: این مأموریت با توست که ابوسفیان را به کنار بیابان در تنگنای محل عبور لشکر بیاوری تا صلابت لشکر اسلام و اتحاد و استواری و به هم پیوستگی آنها را بنگرد و دیگر امیدی برای او در مورد اختلاف افکندن بین مسلمانان نماند.

عباس مأموریت خود را به خوبی انجام داد. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله لشکر ده هزار نفری اسلام را به چند گردان تقسیم کرد. آن گاه سپاه اسلام، گُردان به گُردان در برابر

ص: ۷۹

۱- جعفر ابن حیان اصفهانی، اخلاق النبی، ص ۱۳۵.

۲- محمد پیامبری که از نو باید شناخت، ص ۲۳۳؛ داستان ها و پندها، ج ۶، ص ۶۷.

چشم ابوسفیان حرکت کردند.

ابوسفیان که سخت تحت تأثیر لشکر اسلام قرار گرفته بود و گردان های رزمی سپاه اسلام را تماشا می کرد، وقتی که یک گردان از سپاه اسلام نزدیک او رسید، مضطربانه گفت: این محمد است که پیشاپیش می آید؟ عباس گفت: نه، این خالدبن ولید است. گردان دیگر نزدیک آمد، ابوسفیان گفت: این (اشاره به فرمانده) محمد صلی الله علیه و آله است؟ عباس گفت: نه، او زبیر است. گردان ها یکی پس از دیگری با کمال صلابت و شکوه، رژه می رفتند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نیز در میان گُردان انصار بود و سعد بن عباده در آخر این گردان، پرچم اسلام را حمل می کرد. وقتی این گردان به ابوسفیان رسید، سعد با خشم فریاد زد: امروز روز انتقام است. امروز روز اسیر گرفتن زنان و کودکان است. ای گروه اوس و خزرج! امروز روزی است که باید شما خون پاک عزیزان جنگ اُحُد را از این کافران بخواهید و انتقام بگیرید.

وقتی ابوسفیان این سخن را شنید، عباس را رها ساخت و با شتاب زدگی خاصی در میان ازدحام جمعیت به سوی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله رفت و عاجزانه رکاب اسب آن حضرت را بوسید و سخن سعد را به آن حضرت بازگو کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهفرمود: سخن سعد درست نیست. آن گاه به علی علیه السلام فرمود: نزد سعد بن عباده برو و پرچم را از او بگیر و با همراهان با کمال رفاقت و مدارا، وارد مکه شوید.

ابوسفیان کمی آرام گرفت، ولی با شتاب زدگی و هیجان ناشی از ترس به سوی مکه رفت. قریش به استقبال او شتافتند، ولی او را ژولیده و غبار آلوده دیدند و پرسیدند: چه خبر است؟ در پاسخ گفت: سپاه بزرگ اسلام به سوی مکه می آید، ولی هرکس داخل خانه من شود، در امان است. (چون رسول اللّه صلی الله علیه و آله این گونه فرموده بود).

همسرش، هند وقتی این سخن را شنید، ناراحت شد و کافران را از ورود به خانه خود بازداشت و گفت: این پیر ناپاک (ابوسفیان) را بکشید که دیگر چنین سخنی نگوید. ابوسفیان به هند گفت: وای بر تو، من گردان های نیرومند و پرصلابتشان را دیدم و یکّه سواران چابکی را مشاهده کردم که از فرزندان دلیرمردان بزرگ هستند و سیمای

شاهان کنده و جوانان حِمْیَرْ را در آنها دیدم. وای بر تو، خاموش باش، که حق فرا رسید و بلا و گرفتاری نزدیک شد.(۱)

(۱۹) قناعت و ساده زیستی

ساده زیستی برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یک اصل بود. روش او در خوراک، پوشاک، مسکن و برخورد با افراد، سادگی بود و در تمام رفتارهایش اصل سادگی و سبک بودن مئونه به چشم می خورد.(۲)

علی علیه السلام در نهج البلاغه جمله ای دارد که سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را تفسیر می کند. در قسمتی از آن می فرماید:

مَعَ قَناعَهٍ تَمْلَأَ الْقُلُوبَ وَ الْعُیُونَ غَنِیً.(۳)

خدا به آنها در درونشان نیروی عزم و تصمیم و اراده داد، با قناعتی که دل ها و چشم ها را از نظر بی نیازی پر می کند.(۴)

به فرموده امام علی علیه السلام، پیامبران در زیّ قناعت و سادگی بودند و این سیاستشان بود. سیاست الهی آنها، علاوه بر چشم ها، دل ها را هم پر می کرد، ولی نه با جلال و شکوه ظاهری، بلکه با جلال معنوی که با سادگی همراه بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهبه قدری از جلال و حشمت های ظاهری تنفر داشت که سراسر زندگی او از این قضیه پر است.

اگر سواره بود و یک پیاده می خواست با او بیاید، می گفت: برادر! یکی از کارها را باید انتخاب بکنی: یا تو جلو برو تا من از پشت سرت بیایم یا من می روم و تو بعد بیا. یا

۱- اعلام الوری، ص ۱۱۶.

۲- همان، صص ۱۰۱و۱۰۳.

۳- نهج البلاغه، شهیدی، قسمتی از خطبه ۱۹۲ قاصعه، ص ۲۱۵.

۴- سیری در سیره نبوی، صص ۱۰۷ و ۱۰۸.

اگر هم ممکن بود که دو نفری سوار بشوند، می فرمود: بیا دو نفری با همدیگر سوار می شویم. در مجلس که می نشست، می گفت: [به شکل] حلقه بنشینیم که مجلس ما بالا و پایین نداشته باشد. حضرت تا زنده بود، از این اصل تجاوز نکرد و این شیوه را برای رهبر جامعه، ضروری و لازم می دانست. علی علیه السلامنیز در زمان خلافت خویش، این اصل را رعایت می کرد؛ چون اسلام هرگز به رهبر اجازه نمی دهد که برای خودش، جلال و جبروت قائل شود. جلال و جبروت، در معنویت، قناعت و روح فرد است، نه در جسم و تشکیلات ظاهری اش.(۱) منطق عملی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله چنین بود: ساده و بی پیرایه، مردمی، به دور از تجمل و رفت وآمدهای تشریفاتی. سیره نویسان درباره اش نوشته اند: «کانَ رَسُولُ اللّه ِ صلی الله علیه و آلهخَفِیفَ الْمَؤُونه؛ پیامبر (در زندگی) کم خرج بود».(۲)

امام علی علیه السلام می فرماید:

و کافی است روش پیامبر را سرمشق خویش قرار دهی. همچنین او سرمشق توست در بی ارزش بودن دنیا و رسوایی ها و بدی هایش؛ چه اینکه دنیا از او گرفته شده، ولی برای دیگران مهیا گردید.(۳)

ایشان در بیانی دیگر می فرماید:

در زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله اموری است که تو را به عیب های دنیا آگاه می سازد، چه اینکه او و نزدیکانش در آن گرسنه بودند و با اینکه مقام بزرگی در پیشگاه خداوند داشت، زینت های دنیا را از او دریغ داشت. بنابراین، هرکس با عقل خویش باید بنگرد که آیا خداوند با این کار، پیامبرش را گرامی داشته یا به او اهانت کرده است؟ اگر کسی بگوید او را تحقیر کرده است که ـ به خدا سوگند ـ این دروغ محض است و اگر گوید

۱- همان، صص ۱۱۰ و ۱۱۱.

۲- ارشاد القلوب، ص ۱۱۵.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰.

او را گرامی داشته است، باید بداند خداوند، دیگران را (که زینت های دنیا را به آنها داده) گرامی نداشته است؛ چه اینکه دنیا را برای آنها گسترده و از نزدیک ترین افراد به او دریغ داشته است.

بنابراین، (کسی که بخواهد خوشبختی واقعی پیدا کند) باید به این فرستاده خداوند اقتدا کند، گام در جای گام هایش بگذارد و از هر دری که او داخل شده است، وارد شود و اگر چنین نکند، از هلاکت ایمن نشود.(۱)

ابن ابی الحدید نیز در شرح قول امام علی علیه السلام درباره پیامبر اسلام که فرمود: «لَمْ یَضَعْ حَجَرا عَلَی حَجَرٍ» می نویسد: «رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، بدون اینکه سنگی را بر سنگی نهاده باشد».(۲)

عمربن خطاب می گوید: با اجازه قبلی به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم و آن حضرت را در حجره (ام ابراهیم) ملاقات کردم. دیدم بر فرشی بسیار ساده آرمیده که قسمتی از بدنش روی خاک زمین و قسمتی دیگر روی فرش است. زیر سرش هم متکایی از لیف خرما قرار دارد. بر او سلام کردم و در محضرش نشستم. عرض کردم: ای پیامبر خدا! تو برگزیده خداوند در میان همه مخلوقات هستی. در حالی که قیصر و کسری (شاهان روم و ایران) بر فرش های طلا بافت و دیبا و ابریشم می آرمند، ولی تو که مقامت از آنها بالاتر است، چنینی؟ پیامبر در پاسخ فرمود:

آنها در عیش و نوش و بهره مندی از لذت ها و شادی ها در همین دنیا شتاب کردند، در حالی که دنیا محل گذر و ناپایدار است و بهره های آن نابود می شود، ولی زندگی خوش ما برای آخرت، تأخیر افتاده است و من سرای جاوید آخرت را برگزیده ام.(۳)

ص: ۸۳

۱- همان.

۲- شرح ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۲۳۵.

۳- مجمع البیان، ج ۹، ص ۸۸ .

(۲۰) دل سوزی

حضرت باقر علیه السلام فرمود: مردی از پیروان رسول اکرم صلی الله علیه و آله به نام سعد بسیار مستمند بود و جزو اصحاب صفه به شمار می رفت. وی تمام نمازهای شبانه روزی را پشت سر پیامبر به جا می آورد. آن جناب از تنگ دستی سعد متأثر بود. روزی به او وعده داد که اگر مالی به دستم بیاید، تو را بی نیاز می کنم. مدتی گذشت و چیزی به دست ایشان نیامد. افسردگی پیامبر از وضع سعد بیشتر شد. در این هنگام، جبرئیل نازل گردید و دو درهم با خود آورد و عرض کرد: خداوند می فرماید ما از اندوه تو به واسطه تنگ دستی سعد آگاهیم. اگر می خواهی از این حال خارج شود، دو درهم را به او بده و بگو خرید و فروش کند.

حضرت رسول دو درهم را گرفت. وقتی برای نماز ظهر از خانه خارج می شد، سعد را دید که بر در یکی از حجره های مقدسه به انتظار ایشان ایستاده است. فرمود: آیا می توانی تجارت کنی؟ عرض کرد: سوگند به خدا که سرمایه ندارم. پیامبر دو درهم را به او داد و فرمود: با همین سرمایه خرید و فروش کن.

سعد پول را گرفت و برای انجام فریضه در خدمت حضرت به مسجد رفت. نماز ظهر و عصر را به جا آورد و پس از پایان نماز عصر، رسول اکرم صلی الله علیه و آلهفرمود: برخیز و در طلب روزی جست وجو کن. سعد بیرون رفت و شروع به معامله کرد. خداوند برکتی به او داد که هرچه را به یک درهم می خرید، دو درهم می فروخت. خلاصه معاملات او همیشه سودی برابر با اصل سرمایه داشت. کم کم وضع مالی او رو به افزایش گذاشت، به گونه ای که بر در مسجد دکانی گرفت و اموال و کالای خود را درآنجا جمع می کرد و می فروخت. رفته رفته اشتغال تجاری اش چنان زیاد شد که وقتی بلال اذان می گفت و حضرت برای نماز بیرون می آمد، سعد را می دید که هنوز خود را آماده نماز نکرده و وضو نگرفته است، در حالی که پیش از این جریان، زودتر از اذان، مهیای نماز بود.

روزی پیامبر فرمود: سعد! دنیا تو را مشغول کرده و از نماز بازداشته است. عرض

کرد: چه کنم، اموال خود را بگذارم تا ضایع شود؟ به این شخص جنسی فروخته ام، می خواهم قیمتش را دریافت کنم و از آن دیگری کالایی خریده ام، بایستی جنس را تحویل بگیرم و قیمتش را بپردازم.

حضرت از مشاهده اشتغال سعد به مال دنیا و ثروت اندوزی و بازماندنش از عبادت، دوباره افسرده گشت، حتی بیشتر از مقداری که هنگام تنگ دستی اش متأثر بود. روزی جبرئیل نازل شد و عرض کرد: خداوند می فرماید از افسردگی تو اطلاع یافتیم. اینک کدام حال را برای سعد می پسندی، وضع پیشین را یا گرفتاری و اشتغال کنونی اش را به دنیا و افزایش ثروت؟ پیامبر فرمود: همان تنگ دستی سابقش را بهتر می دانم؛ زیرا دنیاگرایی او، آخرتش را بر باد داده است.

جبرئیل گفت: آری، علاقه به دنیا و ثروت، انسان را از یاد آخرت غافل می کند. اگر بازگشت وضع گذشته او را می خواهی، دو درهمی را که به او داده ای، پس بگیر. آن جناب از خانه بیرون آمد. پیش سعد رفت و فرمود: دو درهمی را که به تو داده ام، بر نمی گردانی؟ عرض کرد: چنانچه دویست درهم خواسته باشید، می دهم. فرمود: نه همان دو درهمی که گرفتی، پس بده. سعد پول را تقدیم کرد. چیزی نگذشت که دنیا از او گریزان شد و سعد دوباره به حال اولش بازگشت.(۱)

(۲۱) محکم کاری

محکم کاری یکی از جلوه های روشن سیره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله است. سعد مقبری در این باره می گوید:

چون پیامبر گرامی اسلام کاری را آغاز می کرد، آن را به انجام می رساند و چنین نبود که بخشی از آن را انجام دهد و بخشی دیگر را واگذارد.(۲) پیشوای گرامی اسلام در سخنی نورانی می فرماید:

۱- حیوه القلوب، ج ۱، ص ۵۷۸.
۲- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۳۷۹.

انّ اللّه تعالی یُحِبُّ إذا عَمِلَ أَحَدُکُمْ عَمَلاً أن یُتْقِنَهُ.(۱)

به درستی که خداوند دوست دارد وقتی یکی از شما کاری را انجام می دهد، آن را محکم و استوار کند.

داستان تدفین سعد بن معاذ، نمونه ای از محکم کاری پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله است. از امام صادق علیه السلام روایت است که چون نزد پیامبر آمدند و خبر دادند که سعدبن معاذ درگذشته است، رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست. اصحاب نیز همراه آن حضرت برخاستند. سپس حضرت دستور داد سعد را بشویند. چون سعد را شستند و حنوط کردند و کفن پوشاندند، در تابوت نهادند. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آلهپای برهنه و بدون ردا، در پی تابوت به راه افتاد و گاه سوی راست تابوت و گاه سوی چپ تابوت را می گرفت تا به قبرستان رسیدند. پس از کندن قبر، رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل قبر شد و لحد را چید و آن را با گِل محکم کرد و پیوسته می فرمود: سنگ بدهید، گل بدهید! و به وسیله آن، میان خشت ها را محکم می کرد. چون از محکم ساختن لحد فارغ شد و بر آن خاک ریخت و قبر آماده شد، فرمود:

وَ اِنّی لَأَعْلَمُ أَنَّهُ سَیُبْلی وَ یَصِلُ إلَیْهِ الْبَلاءُ وَلکِنَّ اللّه ـ یُحِبُّ عَبْدا إذا عَمِلَ عَمَلاً أحْکَمَهُ.(۲)

به درستی که من می دانم این قبر به زودی فرسوده می شود و بلا به سوی آن سرازیر می شود، ولی خدا دوست می دارد وقتی بنده ای، کاری را انجام می دهد، آن را محکم و استوار کند.

در حدیثی دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است که چون ابراهیم، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آلهاز دنیا رفت، پیامبر پس از دفن او دریافت که در قبر وی شکافی هست. با دست خود آن را پر کرد و محکم ساخت. آن گاه فرمود: «إذا عَمِلَ أَحَدُکُمْ عَمْلاً فَلْیُتْقِنْ؛ وقتی یکی از شما کاری انجام

۱- جامع الصغیر، ج ۱، ص ۳۸۴.
۲- الامالی صدوق، ص ۳۱۴.

می دهد، پس آن را محکم و استوار سازد».(۱)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می فرماید:

بهترین مردمان کسی است که (هنگام انجام دادن کاری) همه کوشش خود را به کار گیرد.(۲)

(۲۲) خوش رویی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره گشاده رویی می فرمود:

همانا آفریدگار از کسی که با چهره ای اخم آلوده با دوستانش روبه رو شود، نفرت دارد.(۳)

مردی نزد ایشان آمد و پندی خواست. ایشان در یکی از اندرزهایش به او فرمود: «با دوستت با سیمایی گشاده روبه رو شو.»(۴) همچنین می فرمود: «گشاده رویی، کینه را می برد».(۵)

یکی از نمودهای حسن خلق، آمیختن سخن با لبخند است. هم جاذبه می آفریند و هم سخن را دل نشین تر می سازد. سخن گفتن پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به تبسمی ملیح و دل نشین آمیخته بود: «کان رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله اِذا حَدَّثَ بِحَدیثٍ تَبَسَّمَ فی حَدیثِهِ».(۶)

گاهی هم با دیگران، با گفتار خوش، مزاح و شوخی می کرد، با این هدف و قصد

۱- اصول کافی، ج ۳، ص ۲۶۳.

۲- جامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۹۴.

۳- جامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۸۳.

۴- شرح اصول کافی، ج ۸ ، ص ۲۹۵.

۵- جامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۰۳ ؛ به نقل از: همنام گل بهاری، ص ۱۷۵.

۶- سنن النبی، ص ۴۸.

که آنان را مسرور و خرسند سازد.(۱) این گشاده رویی سبب شده بود که اصحاب از برخورد تند رسول اللّه صلی الله علیه و آله خود را ایمن دانند.

ابن عبدالبر در استیعاب می نویسد: «نعیمان بن عمرو انصاری از قدمای صحابه و از جمله انصار و اهل بدر و مردی خوش مجلس و مزّاح بود. گفته اند مرد عربی از بادیه نشینان خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و شتر خود را پشت مسجد خوابانید و به مسجد وارد شد. بعضی از اصحاب به نعیمان گفتند که اگر این شتر را بکشی، گوشت آن را تقسیم می کنیم. رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز قیمتش را به اعرابی خواهد داد و این کار، او را خشنود خواهد کرد. نعیمان شتر را کشت. در این میانه، اعرابی بیرون آمد و شتر خود را کشته دید. پس فریاد کشید و پیامبر را به دادخواهی خواست. نعیمان فرار کرد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله آن فریاد را که شنید، از مسجد خارج شد. ناقه اعرابی را کشته دید. پرسید این کار از چه کسی سر زده است؟ گفتند: از نعیمان. آن جناب یک نفر را فرستاد تا او را بیاورد. فرستاده رفت. پس از جست وجو فهمید در خانه ضباعه دختر زبیربن عبدالمطلب همسر مقداد بن اسود پنهان شده است. خانه وی نزدیک مسجد بود.

نعیمان خود را در حفره ای پنهان کرده و با مقداری علف سبز جلو حفره را پوشانیده بود. فرستاده رسول اللّه صلی الله علیه و آله او را نیافت. نزد پیامبر بازگشت و عرض کرد: یا رسول اللّه ! من او را ندیدم. حضرت با دسته ای از اصحاب به خانه ضباعه آمدند و آن مرد، مخفی گاه نعیمان را نشان داد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد علف ها را برداشتند و نعیمان را بیرون آوردند که دیدند پیشانی و رخسارش از علف های تازه رنگین شده است. حضرت رسول فرمود: نعیمان! این چه کاری بود که انجام دادی؟ گفت: یا رسول اللّه ! همان کسانی که شما را به محل من راهنمایی کرده اند، مرا به این کار وادار کردند! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تبسم کنان، رنگ علف را با دست مبارک خویش از پیشانی و رخسار او زدود، بهای شتررا

۱- همان.

نیز به صاحبش داد و او را راضی کرد».(۱)

همچنین آورده اند که دسته ای از بچه ها دامن پیامبر را در راه گرفته بودند و می گفتند ما را بر شانه خود سوار کن. همان گونه که برای حسن و حسین، خود را شتر می کنی! آن جناب به بلال فرمود: به خانه برو و هرچه پیدا کردی بیاور تا خود را از این بچه ها بخرم! بلال هشت دانه گردو آورد. حضرت گردوها را تقسیم کرد و خود را از آنها خرید. سپس فرمود:

رَحِمَ اللّه ُاَخِی یُوسُفَ بَاعُوهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَراهِمَ مَعْدُودَهٍ وَ بَاعُونی بِثَمانٍ جَوزاتٍ.(۲)

خدا، برادرم، یوسف صدیق را مورد رحمت خویش قرار دهد. او را به پول بی ارزش فروختند و مرا نیز به هشت دانه گردو معامله کردند.

او برای پروردگارش غضب می کرد، ولی به خاطر خودش خشمگین نمی شد. همیشه خوش رو، نیک خو و فروتن بود. تندی و خشونت نداشت. صدایش را بلند نمی کرد، ناسزا نمی گفت و عیب جویی نمی کرد.(۳) خداوند متعال هم در مورد اخلاق پیامبر فرموده است:

به سبب رحمت الهی، با مردم نرم شدی و اگر سنگ دل بودی، مردم از اطراف تو پراکنده می شدند. پس آنان را عفو کن و برای آنان آمرزش بخواه. (آل عمران: ۱۵۹)

ایشان می فرمود:

در ترازوی عمل کسی در روز قیامت، چیزی بهتر از خوش خُلقی گذاشته

۱- داستان ها و پندها، ج ۲، صص ۱۰۱ و ۱۰۳؛ به نقل از: لطائف الطوائف، ص ۲۷.

۲- همان، ص ۱۰۱؛ به نقل از: وقایع الایام، ج ۳.

۳- سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۵.

نمی شود.(۱) ای فرزندان عبدالمطلب! شما با ثروت خود نمی توانید همه مردم را راضی کنید. پس با آنان با چهره ای گشاده و خوش خلقی روبه رو می شوید.(۲) نزدیک ترین هم نشین من در رستاخیز، خوش اخلاق ترین شماست.(۳)

(۲۳) خویشتن داری

حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله بسیار بردبار بود. این ویژگی سبب می شد که دیگران روز به روز بر گرد وجود او حلقه زنند و بر محبتشان به ایشان افزوده شود. کمتر کسی را می توان یافت که مانند رسول اللّه صلی الله علیه و آله تحمل داشته باشد.

انس بن مالک می گوید: «روزی عربی بادیه نشین سراغ پیامبرآمد و به شدت ردای آن بزرگوار را کشید به گونه ای که ردا، بر گردن رسول خدا صلی الله علیه و آله خط انداخت و اثر گذاشت. آن گاه به آن پیامبر رئوف خطاب کرد و پرسید: یا محمد! از آن اموال خدا که در اختیار توست، دستور بده که به من بدهند! حضرت لبخندی زد و دستور داد که چیزی به او بدهند».(۴)

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

پیامبر خدا در برابر جفا و تندی غریبان در حرف زدن و سؤال کردن و خواستشان، آن قدر صبر و تحمّل از خود نشان می داد که اصحاب تصمیم می گرفتند آن غریبان را جلب و بازخواست کنند و نگذارند رسول خدا

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۹۹.

۲- همان، ص ۱۰۳.

۳- عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۴۱.

۴- مکارم الاخلاق، ص ۱۷.

صلی الله علیه و آله مورد آزار قرار گیرد.(۱)

در خبری وارد شده است که روزی مردی اعرابی حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و از حضرت چیزی طلب کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او عطا کرد و فرمود: آیا به تو احسان کردم؟ آن مرد گفت: نه، هرگز به من احسان و نیکی نکردی. اصحاب از ناسپاسی این مرد خشمگین شدند و قصد آزار او را داشتند، ولی پیامبر آنان را از تعرّض به وی باز داشت.

آن گاه حضرت به خانه رفت و مقدار بیشتری به او عطا کرد و فرمود: آیا اکنون به تو احسان کردم؟ آن مرد گفت: بلی، خداوند به تو پاداشی خیر دهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر اثر سخنی که نزد اصحاب من گفتی، ممکن است نسبت به تو بدبینی پیدا کرده باشند. اگر دوست داری نزد آنان حاضر شو و رضایت خود را اعلان کن تا آن فکر از سرشان بیرون رود. آن مرد به حضور اصحاب آمد و پیامبر فرمود: این مرد از ما راضی شده است؛ آیا چنین است؟ او گفت: بلی، خدا به تو و خانواده ات جزای خیر دهد. آن گاه پیامبر فرمود: مَثَل من و این مرد مانند کسی است که ناقه اش فراری شده است و هر چه مردم آن را تعقیب می کنند، او بیشتر فرار می کند، ولی صاحبش می گوید رهایش کنید؛ من خودم می دانم چگونه او را رام کنم. می آید و دستی بر سر و روی او می کشد و خاک و غبار از تن و چهره اش پاک می کند و افسار او را به دست می گیرد. من اگر در روز گذشته شما را آزاد می گذاشتم، آن مرد را بر اثر بدزبانی اش به قتل می رساندید و او در آن حال به دوزخ می رفت.(۲)

۱- همان، ص ۱۵.

۲- سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۶.

(۲۴) محبت نبوی

دایره عطوفت و مهربـانی آنچنان در رسول گرامی اسـلام گسترده بود که از نزدیک ترین فرد خانواده اش گرفته تا اصـحاب و یاران و نیز کودکان و یتیمان و حتی گمراهان و اسیران را دربرمی گرفت. در حقیقت، این رفتار، شعاعی تابناک از انوار الهی در سرزمین وجود پاک پیامبر گرامی اسلام بود که: «فبمارَحْمَهٍ مِن اللّه ِلِنْتَ لَهُمْ؛ رحمت خدا، تو را با ایشان مهربان گردانید». (آل عمران: ۱۵۹)

بیان نمونه هایی از رأفت و مهربانی رسول مکرم اسلام خالی از لطف نیست:

۱. پیـامبر گرامی اسـلام به مؤمنـان و دوسـتداران رسـالتش محبت و عـاطفه ای خاص داشت. آن حضـرت پیوسـته جویای حال اصـحاب خود بود و از آنان دلجویی می کرد. اگر سه روز یکی از آنها را نمی دیـد، احوال او را می پرسـید. اگر می گفتند به سفر رفته است، برای او دعا می کرد و اگر حاضر بود، به دیدن او می رفت و چنانچه مریض بود، از وی عیادت می کرد.(۱)

۲. هنگـامی که در جنگ احـد، دنـدان پیامبر را شکسـتند و چهره مبارک آن حضـرت، مجروح و خون آلود شـد، بر اصـحاب بسیار سخت و گران آمد. پس درخواست کردند که به کافران و دشمنان نفرین کند. حضرت در پاسخ فرمود: «من برای لعن و نفرین مبعوث نشـده ام، بلکه پیـامبر رحمت هسـتم و برای آنهـا دعـا می کنم که خـدایا قـوم مرا هـدایت کن؛ زیرا آنهـا نـادان هستند».(۲)

۳. روش آن حضـرت در جنگ و برخورد با دشـمن و سـفارش کردن فرماندهان و سپاهیان به خوش رفتاری، نشان دهنده روح بلند و پُرمهر آن سفیر الهی بوده است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

۱- سنن النبی، ص ۵۱.

۲- محجه البیضاء، ج ۴، ص ۱۲۹.

رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه می خواست لشکری را به جنگ اعزام کند، آنان را به حضور می طلبید و می فرمود: به نام خدای متعال حرکت کنید و به او استقامت جویید و برای اللّه جهاد کنید. از غنایم دزدی نکنید و کافران را مُثله نکنید. پیرمردان و اطفال و زنان را نکشید. رهبانان را که در غارها و بیغوله ها جای دارند، به قتل نرسانید و درختان را از بیخ نزنید، مگر ناچار باشید. نخلستان را نسوزانید و به آب غرق نکنید. هرگز آب مشرکان را با زهر آلوده نسازید. حیله و خیانت نکنید. هر کدام از مسلمانان اگر به مردی از مشرکان پناه داد، او در پناه است تا کلام خدا را بشنود و اسلام را بر او عرضه کنید. اگر پذیرفت، او هم برادر دینی شماست و اگر قبول نکرد، او را به مأمن خویش برسانید.(۱)

(۲۵) حیای رسول اللّه صلی الله علیه و آله

از آنجا که مردان الهی باید الگوی فضیلت و کمال باشند، الگوی کامل بشر یعنی پیامبر اسلام نیز در حد اعلا به زیور حیا و عفت آراسته بود. ایشان مظهر حیا و عفت بود و چنان این حالت در او قوی بود که از کارهای مباحی هم که تا اندازه کمی شایبه کم عفتی در آن می رفت، دوری می جست. امام صادق علیه السلامدرباره این خصلت پسندیده حضرت می فرماید:

اذا جَلَس لَمْ یحِلّ ثَوْبَهُ حَتّی یَقومَ جَلیسُهُ.(۲)

وقتی پیامبر با کسی می نشست، تا او حضور داشت، حضرت لباسش را از تن درنمی آورد.

همچنین از ابی سعید خدری نقل شده است که:

کانَ رسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله اَشَّدَّ حَیاءً مِنَ الْعَذراءِ فی خِدْرِها و کانَ اِذا

ص: ۹۳

۱- بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۱۷۷.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۳.

کَرِهَ شیئا عَرَّفْناهُ فی وَجْهِهِ.(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله از دختران پس پرده باحیاتر بود و چنان بود که چیزی را که دوست نمی داشت، از قیافه آن حضرت می فهمیدیم.

به درستی که حیا و پاک دامنی از ویژگی های اخلاقی اهل ایمان و خوی آزادگان است. حیا از ایمان است و کسی که حیا ندارد، خیری در او نیست و ایمانی ندارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «اَلاِسْلامُ عُرْیانٌ فَلِباسُهُ الْحَیاء؛ اسلام، برهنه است و لباس آن حیاست».(۲)

پیوند حیا با ایمان چنان است که در زبان پیشوایان حق، قرین یکدیگر تعبیر شده اند که با رفتن یکی از آن دو، دیگری نیز می رود. حیا، از بهترین ویژگی های انسانی و نهایت کرم به شمار می رود و عاقل ترین انسان ها باحیاترین آنهاست و کثرت حیا نشانه ایمان انسان است. انسانی که حیا ندارد، خیری ندارد؛ چون همه حیا، خیر و نیکی است. آن گاه که حیا نباشد، هر کاری مجاز می شود. از پیامبر نقل شده است که اگر حیا نمی کنی، پس هر کاری برای تو مجاز است و آنچه خواستی، انجام می دهی؛(۳) زیرا انسان آزاد از خدا و اباحی مذهب، هیچ قید و بندی بر خود نمی بیند، مگر آنچه حافظ منافع و تعلق های نفسانی اوست. آن را که حیا نیست، دارویی برای دردش نیست؛ چون بی حیایی، درد بی درمان است.

حیا نسبت به خدا، زمینه های بسیاری از گناهان را از بین می برد و انسان را از زشت کاری باز می دارد و آدمی را از عذاب و آتش نگه می دارد. از سوی دیگر، حیا و عفت چنان با یکدیگر پیوند دارند که گویا دوروی یک سکّه اند. به بیان امیرمؤمنان علی

ص: ۹۴

۱- مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۱۷.

۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶.

۳- عیون الاخبار، ج ۱، ص ۲۷۹.

علیه السلام، حیا و عفت دوشادوش یکدیگرند.(۱) رابطه حیـا و عفت دوسویه و تنگاتنـگ است و ثمره حیـا، عفت است. پس حیا عامل پاک دامنی است.(۲)

(۲۶) شرح صدر و گذشت

در فضایل پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمده است:

اِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله لَمْ یَنْتَقِمْ لِنَفْسِهِ مِنْ اَحَدٍ قَطُّ بَلْ کانَ یَعْفُو وَ یَصْفَحُ.(۳)

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای خود از کسی انتقام نگرفت، بلکه ازآنان که آزارش می دادند، گذشت می کرد.

پیامبر گرامی اسـلام افزون بر اینکه خود اهل عفو و گذشت بود، دیگران را نیز متوجه این ارزش والای الهی و انسانی می کرد و می فرمود:

عَلَیْکُمْ بِالْعَفْوِ فَاِنَّ الْعَفْوَ لا یَزِیدُ الْعَبْدَ اِلاّ عِزّا فَتَعافَوْا یُعِزَّکُمُ اللّهَ.(۴)

عفو و گذشت را پیشه کنید؛ زیرا گذشت جز بر عزّت انسان نمی افزاید. پس گذشت داشته باشید تا خدا شما را عزیز سازد.

همچنین ایشان در کلام ارزشمند دیگری می فرماید:

اَلا اُخْبِرُکُم بِخَیْرِ خَلائِقِ الدُّنْیا وَ الاْخِرَهِ الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَکَ وَ تَصِلْ مَنْ قَطَعَکَ وَ الْاِحْسانُ اِلَی مَنْ اَساءَ اِلَیْکَ وَ اِعْطاءُ مِنْ حَرُمَکَ.(۵)

۱- غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۲.

۲- سیره نبوی، دفتر اول، ص ۳۲۲.

۳- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۸۷.

۴- محمدباقر مجلسی، مرآه العقول، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۸، ص ۱۹۴.

۵- همان، ص ۱۹۲.

آیا شما را آگاه نکنم از بهترین خصلت هایی که برای دنیا و آخرت نافع باشد: گذشت کردن از کسی که به تو ستم کرده؛ پیوستن به کسی که از تو بریده؛ نیکی کردن به کسی که در حق تو بدی روا داشته و بخشیدن به کسی که تو را محروم کرده است.

پذیرش مسئولیت های بزرگ، ظرفیت روحی والا می خواهد. ازآنجا که رسول الله صلی الله علیه و آله، رهبری جامعه دینی را برعهده داشت، باید از ظرفیت و بلندنظری والایی برخوردار می بود تا بتواند از عهده این مسئولیت سنگین برآید. در این راه، برخورداری از سعه صدر بسیار ضروری است. به همین دلیل، خدای سبحان که مسئولیت تدبیر جامعه را به رسول الله صلی الله علیه و آله واگذاشته بود، از ظرفیت بالا و شرح صدر وی سخن می گوید؛ شرح صدر و ظرفیت بالایی که توان تحمل معارف وحی را داشته باشد: «اَلَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ؛ آیا به تو شرح صدر عطا نکردیم.» (انشراح: ۱) رسول الله صلی الله علیه و آله چون از شرح صدر و ظرفیت کامل بهره مند بود، توانست در مدیریت جامعه، موضع گیری های متناسب داشته باشد. سیره ایشان در همه ابعاد آموزنده است. وی بر اساس رهنمودهای خداوند سبحان، عفو و گذشت را در رأس کار خود قرار داد؛ چون خداوند فرموده بود: «خَذِ الْعَفْوَ وَ اْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ؛ عفو و گذشت را پیشه کن و به کارهای پسندیده ترغیب کن.» (اعراف: ۱۹۹) یا اینکه فرمود: «فَاعْفُ عَنْهُمَ وَ اصْفَحْ اِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ؛ از لغزش های آنان درگذر و گشاده رو و با ظرفیت باش؛ که خدا، انسان های باگذشت و نیکوکار را دوست دارد». (مائده: ۱۳)

ایشان در مقابل حقوق فردی خود، کسانی را که حقش را تضییع کرده یا ایشان را آزار داده بودند، عتاب و تنبیه نکرد. گفته اند که هیچ گاه از کسی به خاطر حق شخصی انتقام نگرفت. او خطاکاران را همواره عفو می کرد.(۱)

خوب است به یاد آوریم که ابوسفیان از آغاز آشکار شدن دعوت پیامبر خدا به

۱- بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۹۵.

اسلام، با رسول الله صلی الله علیه و آله ستیزه کرد و جنگ های خونینی چون احد و احزاب را در کنار دیگر توطئه های روزانه اش به راه انداخت. بی گمان، بیست سال توطئه و ترفند و جنگ علیه مسلمانان، کار کمی نیست. با این حال، وقتی مکه در سال هشتم هجری فتح شد و شوکت بت پرستان درهم شکست، مسلمانان همه منتظر انتقام گرفتن از سران کفر و الحاد و به ویژه ابوسفیان بودند. از همین رو، شعار «اَلْیَوْمُ یَوْمُ الْمَلْحَمَة»(۱) (امروز روز جنگ و انتقام است) سرمی دادند.

در این میان، برخلاف باور تمام آنان، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمان عفو عمومی را صادر کرد و شعار «اَلْیَوْمُ یَوْمُ الرَّحْمَه» (امروز روز رحمت است) را جای گزین شعار پیشین ساخت و فرمود: «اِذْهَبُوا فَاَنْتُمُ الطُّلَقاءُ؛ بروید همه آزاد هستید».(۲)

رسول الله صلی الله علیه و آله در شرایطی این عفو را صادر کرد که از جانب ابوسفیان دیگر خطری اسلام را تهدید نمی کرد واین عفو و گذشت مایه تألیف قلوب و جذب عده بسیاری به سوی توحید و ارزش های الهی می گردید. هوشمندی پیامبر می طلبید که در این شرایط بخشاینده باشد: «اِنَّ الْعَفْوَ لایَزِیدُ الْعَبْدَ اِلاّ عِزّاً؛ عفو همواره بر عزت انسان می افزاید».(۳)

رسول خدا صلی الله علیه و آله، وحشی، قاتل حمزه سیدالشهدا را پس از مدتی از فتح مکه بخشید و به او فرمود خویشتن را از من پنهان کن که تو را نبینم.(۴) همچنین ایشان شش هزار نفر از اسیران جنگ طائف را یک باره عفو کرد. این گذشت های بهنگام، همواره موجب تألیف قلوب و جذب انسان های پاک به اسلام و پیامبر می شد و این رویه

۱- سیره ابن هشام، ج ۵، ص ۶۵.

۲- همان، ص ۷۴.

۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۸۸.

۴- همان، ج ۴، ص ۲۰

می تواند الگوی مناسبی برای مدیران سیاسی و اجتماعی ما باشد.

همسر یکی از اشراف یهود به نام زینب، دختر حارث، به تحریک یهودیان تصمیم گرفت با زهر، پیامبر را به قتل برساند. او می دانست که پیـامبر به خوردن دست گوسـفند علاقه منـد است. پس دست گوسـفندی را تهیه کرد و پخت و به زهر آغشت و به عنوان هـدیه به حضور پیـامبر آورد. پیـامبر رد احسـان نکرد و هـدیه را پـذیرفت. تـا لقمه اول از آن غـذا را به دهان گـذاشت، احساس مسمومیت کرد و آن را از دهان بیرون ریخت. آنگاه دستور داد آن زن را احضار کردند. پس از گفت وگویی، پیامبر باکمال بزرگواری، آن زن را بخشید.(۱)

پس از فتح خیبر، جمعی از یهودیان که تسلیم شده بودند، غذایی مسموم برای پیامبر فرستادند. پیامبر از سوء قصد و توطئه آنها آگاه شد، ولی آنان را به حال خودشان رها کرد.(۲) بار دیگر، زنی از یهود دست به چنین کاری زد و خواست زهر در کامش کند که او را نیز عفو کرد.(۳)

عبـدالله بن ابی، سردسـته منافقـان که بـا ادای کلمه شـهادت مصـونیت یـافته بود، بـا هجرت رسول اکرم صـلی الله علیه و آله به مدینه، بساط ریاست او برچیده شد. دشـمنی حضرت را در دل می پرورانید؛ چون وی با یهودیان مخالف نیز سر و سرّی داشت و از کارشـکنی و کینـه تـوزی و شـایعه سـازی برضـد رسـول اکرم صـلی الله علیـه و آلـه دسـت برنمی داشـت. او در غزوه بنی المصـطلق می گفت: «چنـانچه به مـدینه برگشتیم، این طفیلی هـای زبون را (مقصودش مهـاجران بود) از خانه بیرون می رانیم». یـاران رسـول اکرم صـلی الله علیه و آله که دل پرخـونی از او داشـتند، بارهـا اجـازه خواسـتند تـا او را به سـزایش برساننـد. آن حضرت نه تنها اجازه نمی داد، بلکه با کمال مدارا با او رفتار می کرد و در حال بیماری به عیادتش رفت و بر

۱- همان، ج ۳، ص ۳۵۲.
۲- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۰۰.
۳- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴.

سر جنازه اش حاضر شد و بر او نماز گزارد.(۱) در بازگشت از غزوه تبوک نیز جمعی از منافقان توطئه کردند تا هنگام عبور از گردنه، مرکب پیامبر را رم دهند تا در پرتگاه سقوط کند. با اینکه همگی صورت خود را پوشانده بودند، پیامبر آنها را شناخت و با وجود اصرار فراوان یارانش، اسم آنها را فاش نساخت و از مجازاتشان صرف نظر کرد.(۲)

(۲۷) صلابت و قاطعیت رسول اللّه صلی الله علیه و آله

رسول اللّه صلی الله علیه و آله مظهر آیه کریمه «أَشِدّاءُ عَلَى الْكُفّارِ رُحَماءُ بَيْنَهُمْ.» (فتح: ۲۹) است. حضرت محمد صلی الله علیه و آله همچنان که از شرح صدر و عفو و گذشت برخوردار بود، صلابت و قاطعیت مثال زدنی نیز داشت. ایشان به این آیه کریمه قرآن به درستی جامه عمل می پوشاند که: «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ جاهِدِ الْكُفّارَ وَ الْمُنافِقينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ؛ ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد و مبارزه کن و با آنها شدید و غلیظ برخورد کن». (تحریم: ۹)

پیامبر در جایی سخت گیری می کرد که شایسته سخت گیری بود. ایشان در جنگ بدر، عباس، عقیل و ابوالعاص (به ترتیب عمو، پسرعمو و داماد خویش) را که در صف مشرکان بودند، همانند دیگر کافران به اسارت گرفت و همچون دیگر اسیران و بر اساس مقررات با آنان رفتار کرد.(۳)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در فتح مکه، شماری از سرکردگان فساد مانند: عبداللّه بن سعد، عبداللّه بن حنظل، فرتنا، قرینه، حویرث بن نقیذ، عکرمه و وحشی (قاتل حمزه) را به مرگ محکوم کرد، در حالی که عفو عمومی هم صادر کرده بود. در جنگ بنی قریظه نیز

۱- مقریزی، امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۹۶.

۲- همان، ص ۴۷۹.

۳- حبیب السیر، ج ۱، ص ۳۴۰؛ به نقل از: سیدمحمدتقی حکیم، پیام پیامبر، بیروت، دارالجیل، ص۸۲.

ششصد یا هفتصد نفر از اسیران بنی قریظه را در میدان شهر گردن زد.(۱) این همان پیامبری است که شش هزار اسیر هوازن را یک باره آزاد کرده بود.

در زمانی که در شدت گرمای تابستان حجاز و نیز تنگناهای اقتصادی، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، امت اسلامی را برای مقابله با رومیان تبوک آماده می کرد، عده ای منافق کارشکن، با توطئه افکنی و شایعه سازی برای تضعیف روحیه مردم، می خواستند آنان را به بهانه گرمی هوا از رفتن به جبهه باز دارند:

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. (توبه: ۸۱)

می گفتند در گرمای تابستان به سوی جبهه حرکت نکنید! بگو آتش دوزخ سوزان تر است، اگر آنها می فهمیدند.

برخی منافقان نیز در خانه سویلم یهودی، انجمن تشکیل دادند و راه های دل سرد کردن مسلمانان از شرکت در جبهه و مقابله و توطئه برضد مسلمانان را بررسی می کردند. وقتی رسول اللّه صلی الله علیه و آله از توطئه آنان باخبر شد، طلحه بن عبیداللّه را به همراه عده ای به سوی آنها فرستاد و دستور داد خانه گروهی آنان را آتش بزنند.(۲)

همچنین هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تدارک جنگ تبوک بود، عده ای از منافقان برای کارشکنی و ایجاد تفرقه میان مسلمانان، در محله ای از مدینه، مسجدی بنا کردند. چند نفر به نمایندگی از آنان به حضور حضرت آمدند و از ایشان خواستند برای افتتاح مسجد در مراسم آنها شرکت کند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله عذر می آورد که اکنون عازم جنگ هستم. پس از رفتن لشکر اسلام به سوی تبوک، در میانه راه، خدای سبحان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله را از نیت شوم منافقان آگاه ساخت که آنان قصد ساختن مرکز عبادی و پایگاه دینی را ندارند، بلکه می خواهند از دین علیه دین بهره گیرند و از عنوان

۱- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۰۱.
۲- همان، ج ۵، ص ۱۹۶.

مسجد سوءاستفاده کنند:

وَ الَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْریقًا بَیْنَ الْمُؤْمِنینَ وَ إِرْصادًا لِمَنْ حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنی وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ. (توبه: ۱۰۷)

آنان که مسجد انتخاب می کنند، مسجد ضرار و کفر و جایگاه تفرقه میان مسلمانان و محل جنگ با خدا و رسول، از پیش سوگند یاد می کنند که ما در ساختن مسجد حُسن نیت داریم، ولی خدای سبحان گواهی می دهد که آنها دروغ می گویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از نیت پلید منافقان آگاه شد، عده ای از اصحاب را انتخاب کرد و دستور داد مسجد را ویران کنند و بسوزانند.

در نامه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به هرقل، امپراتور روم آمده است: «اَسْلِمْ تَسْلِم.»(۱) از این نمونه ها به خوبی روشن می شود که اگر اسلام، دین رحمت است، هیچ گاه در برابر فساد سهل انگار نیست تا مبادا معاندان و منافقان بر کیان مسلمانان مسلط شوند و هویت اسلامی آنان را تهدید کنند.

پس از جنگ احد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای ترساندن کافران، فرمان بسیج عمومی داد. مسلمانان برای سرکوبی کافران حرکت کردند تا به حمراء الاسد _ که حدود دو فرسخ و نیمی مدینه قرار داشت _ رسیدند. دشمن که از حمله دوباره مسلمانان آگاهی یافته بود، به سوی مکه گریخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه درآنجا ماند. سپس به مدینه بازگشت. آن گاه در راه به دو نفر فراری دست یافت. اولی معاویه بن مغیره بود که در جنگ احد، بینی حضرت حمزه را بریده بود و دیگری، ابوعزّه حمجی بود.

ابوعزّه حمجی کسی بود که در جنگ بدر، به اسارت مسلمانان در آمد و از فقر و عیالمندی خود به پیامبر شکایت کرد. حضرت او را آزاد کرد، به شرطی که دیگر بار، به جنگ مسلمانان نیاید. او نقض عهد کرد و در جنگ احد در صف دشمن، به نبرد با

۱- مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۱۰۵.

مسلمانان پرداخت و کافران را بر ضد مسلمانان تحریک کرد. حضرت، فرمان قتل این دو نفر را صادر کرد.

ابوعزّه پیش از اعدام، به پیامبر عرض کرد: بر من منّت بگذار و مرا آزاد کن که پیامبر فرمود: «لا یُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ حُجرٍ مَرَّتَیْنِ؛ مؤمن از یک سوراخ، دوبار گزیده نمی شود».(۱)

(۲۸) زهد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

علاقه و وابستگی به دنیا، فضیلت آدمی را تهدید می کند. زندگی و متاع دنیا که تنها شکوفه زیبا و فریبایی است که هیچ گاه به ثمر نمی نشیند، بسیاری از آدمیان سطحی نگر را به سوی خود جلب می کند. چنان که خداوند می فرماید:

وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجًا مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا. (طه:۱۳۱)

چشمان خویش را به آنچه متاع دنیا به شمار می آید و ما برخی را از آن بهره داده ایم، خیره مکن که اینها شکوفه ای بیش نیستند.

علاقه مندی به دنیا منشأ هر خطر و گناهی است. انسان زاهد کسی است که وقتی متاع دنیا را از دست داد، متأسف نشود و هنگامی که متاع دنیا را به دست آورد، فرحناک نگردد:

لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. (حدید: ۲۳)

تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.

انسان زاهد را می توان به راحتی از رفتار و کردارش در زندگی شناخت. آنان که به متاع دنیا توجه ندارند و از خدای خود رزق حلال می طلبند، با کسانی که برای به دست آوردن کالای دنیا شب و روز نمی شناسند، متفاوتند. درباره رسول اللّه صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان زندگی بی آلایشی داشت. در مورد مسکنشان آمده است:

ص: ۱۰۲

۱- کحل البصر، ص ۹۶.

تَوَفَّی رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ما وَضَعَ لَبِنَهٌ عَلی لَبِنَهٍ.(۱)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که خشتی را بر روی خشتی ننهاده بود.

در مورد غذای ایشان آمده است:

ما اَکَلَ خُبْزُ بُرٍّ قَطُّ وَ لا شَبَعَ مَنْ خُبزِ شَعیرٍ قَطُّ.(۲)

هیچ گاه نان گندم نخورد و هیچ گاه از خوردن نان جو، خود را سیر نساخت.

مردان الهی که از زندگی در عالم خاک، مقصدی عالی را می جویند، هرگز خود را به آرایه های دنیایی وابسته نمی کنند. حضرت علی علیه السلام در وصف پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

از دنیا به قدر حاجت بسنده کرد و چشم ها را به آن خیره نساخت. از نظر پهلو، لاغرترین و از نظر شکم، گرسنه ترین آنها بود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آلهبر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و کفش خود را به دست خویش پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و بر الاغ لخت سوار می شد و دیگری را هم ردیف خود سوار می کرد. چون دید پرده ای در خانه اش تصویر دارد، به یکی از زنان خود فرمود: این پرده را از من پنهان کن؛ زیرا هر وقت به آن نگاه می کنم، به یاد دنیا و زخارف آن می افتم.(۳)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مقداری حلوا خدمت رسول اللّه صلی الله علیه و آله آوردند، ولی آن حضرت میل نفرمود. عرض شد: آیا خوردن آن حرام است؟ فرمود: خیر، ولی دوست

ص: ۱۰۳

۱- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۳۲۱.

۲- همان، ص ۲۴۳.

۳- نهج البلاغه فیض الاسلام، ح ۱۵۹.

نـدارم خود را به این گونه غـذاها عـادت بـدهم. سـپس فرمود: نعمت هـای پـاکیزه خود را در زنـدگی دنیایتـان (خودخواهانه) صرف کردید.(۱)

در روایتی وارد شده است:

مازالَ طَعامُهِ الشَّعِيرَ حَتَّى قَبَضَهُ اللّه ـ اِلَيْهِ.(۲)

تا هنگام رحلت، نان سفره وی، نان جو بود.

در مورد زیرانـداز پیامبر نیز روایت شده است: «وَ کانَ فِراشُ رَسُولَ اللّه صـلی الله علیه و آلهعَبائَهُ؛ عبا، فرش حضـرت بود.» زهد واقعی را در روی گردانی وی از دنیا به خوبی می دیدند:

قَدْ حَقَرَ الدُّنْيا وَ صَغَّرَها...، وَاَعْرَضَ عن الدُّنْيا بِقَلْبِهِ وَ اَماتَ ذِكْرَها عَنْ نَفْسِهِ.(۳)

دنیا را کوچک و حقیر شمرد و با تمام وجود از آن روی گرداند و یاد و نام دنیا را از صفحه وجود خویش محو کرد.

این ویژگی ارزشمند رسول اللّه صلی الله علیه و آله در شرایطی تبلور یافته است که تمام امکانات عمومی در اختیار ایشان بود.

باید دانست زهد به معنای سـستی و گوشه گیری و فرار از مسئولیت ها نیست. انسان زاهد آن نیست که گوشه گیری کند و به عبـادت صـرف روی آورد. این مفهوم انحرافی از زهـد است. زهـد، بی علاـقه بودن به متـاع دنیا و وابسـته نبودن به مال و مقام دنیوی است و این معنا با تلاش و سازنـدگی هم ساز است. انسان می تواند پرتلاش باشد و در عین حال، زاهد هم باشد. تلاش و سازندگی دستور الهی است:

هُوَ الَّذی جَعَلَ لَكُمُ ٱلأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناكِبِها وَ كُلُوا مِنْ رِزْقِهِ.(ملک: ۱۵)

او آن خدایی است که زمین را رام شما قرار داده است، ولی برای به دست آوردن روزی

ص: ۱۰۴

۱- احمدبن محمد خالد برقی، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، ص ۳۴۳.

۲- همان، ص ۲۴۴.

۳- صبحی صالح، نهج البلاغه، بیروت، خطبه ۱۰۹، ص ۱۶۲.

حلال باید بر دوش های آن سوار شوید تا روزی حلال به کف آید.

رسول گرامی اسلام با اینکه زاهدترین انسان ها بود، پرتلاش هم بود. قرآن مجید به خوبی، تلاش ایشان را بازتاب می دهد: «إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحًا طَویلاً؛ تو در روز آمد و شد فراوان داری». (مزمل: ۷)

تلاش روزانه، آرامش را از حضرت گرفته بود، به گونه ای که زمانی برای استراحت نداشت: «وَ لَیْسَتْ لَهُ راحَهٌ.»(۱) با بررسی زندگی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، درمی یابیم که حضرت به جز عبادت و پرداختن به کارهای شخصی، به مدیریت و رهبری و انجام دادن کارهای اداری و رسیدگی به وضعیت مردم مشغول بود.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر از طلا سازم! پیامبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم و روز دیگر گرسنه باشم و از تو روزی بخواهم.(۲)

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ما همراه پیامبر (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم. فاطمه علیهاالسلام با پاره نانی نزد پیامبر آمد و آن را به او داد. پیامبر پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم! پیامبر فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذایی است که پدرت به دهان می گذارد.(۳)

۱- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۱۵۰.

۲- شیخ صدوق، امالی، صص ۷۲و۷۳.

۳- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۰.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بوریایی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. عمر بن خطاب بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! چرا برای خود بستر و زیراندازی فراهم نمی کنید؟ پیامبر فرمود: مرا با دنیا چه کار! مَثَل من و دنیا، همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود. آن گاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد. پس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود!

ابن عباس در ادامه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت، زره او بابت سی من جو که برای نان عائله اش به وام گرفته بود، نزد مردی یهودی گرو بود.(۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. پیامبر به خدمت کاری که خرما را آورده بود، فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می یابی برایم بیاوری؟ وقتی خدمت کار برگشت، عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر با عبای خود گوشه ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز. آن گاه فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر دنیا پیش خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت، به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی داد.(۲)

روزی پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که اندوهگین بود. فرشته ای از جانب خدا به سوی او آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! تمام کلیدهای خزینه ها و ثروت های دنیا

۱- مکارم الاخلاق، ص ۲۵.

۲- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۸۴.

نزد مـاست. خداونـد می فرمایـد: این کلیـدها هم مـال تو باشـد. به وسـیله اینهـا درهـای خزینه ها و ثروت ها را باز کن و آنچه خواستی بردار، بی آنکه کم شود. پیامبر فرمود:

دنیا خانه کسی است که جز آن، خانه دیگری ندارد و برای آن جمع و انباشته می کند، کسی که عقل ندارد.

فرشته گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، همین سخن را از فرشته ای در آسمان چهارم _ وقتی که کلیدها را به او دادم _ شنیدم.(۱)

زهد و پارسایی پیامبر از همه پیامبران که همگی زاهد بودند، بیشتر بود. دیوار خانه پیامبر از تنه درخت خرما بود.(۲)

عایشه نقل می کند که چهل شب بر ما گذشت و در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آتش و چراغی برافروخته نشد. از او پرسیدند: پس خوراک شما در این مدت چه بود؟ عایشه گفت: خرما و آب.(۳)

علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر بزرگوار خویش تأسی کن و از روش ستوده وی درس بیاموز. پیامبری که زر و زیور جهان را ترک کرد، حتی از پرده ای که روی آن تصویرهایی نقش شده بود، خوشش نمی آمد. به غذای ساده و کم قناعت کرد و بسیار گرسنگی کشید.(۴)

ابن عباس می گوید:

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۹.

۲- سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۷۰.

۳- همان.

۴- نهج البلاغه، ص ۲۲۷.

پیامبر در روز فتح مکه در حالی که گرسنه بود، وارد خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام شد. پیامبر به اُم هانی فرمود: غذایی نزد تو یافت می شود که بخوریم؟ اُم هانی گفت: جز یک تکه نان خشک ندارم و خجالت می کشم که به شما تقدیم کنم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. اُم هانی آن را آورد و پیامبر آن را خرد کرد و در آب و نمک ریخت. پس فرمود: آیا خورشی نزد تو هست؟ اُم هانی گفت: کمی سرکه دارم. پیامبر فرمود: آن را بیاور. آن گاه پیامبر سرکه را روی نان ریخت و از آن میل کرد. بعد هم شکر خدا را به جا آورد و فرمود: سرکه خوب خورشی است.(۱)

(۲۹) خشوع

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با اینکه از مقام و قرب والایی نزد خداوند برخوردار بود و اشرف مخلوقات به شمار می آمد، بیش از دیگران نسبت به مقام ربوبی، از خویش خشیت نشان می داد:

کانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله اِذا خَطَبَ وَ ذَکَرَ السّاعَهَ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ اَحْمَرَتْ وَجناتُهُ کَاَنَّهُ مُنْذِرُ جَیْشٍ.(۲)

وقتی خبر از قیامت می داد، صدای خود را بلند می کرد و صورتش گلگون می شد، همانند اینکه از هجوم یک لشکر مهاجم خطرناک خبر می داد.

آن بزرگوار از خوف الهی آن قدر گریه می کرد که غش به او دست می داد: «کانَ یَبْکِی حَتّی یُغْشی عَلَیْهِ.»(۳) از سوی دیگر، ایشان آن قدر از خوف خدا اشک می ریخت که

۱- سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۲۵.

۲- محجه البیضاء، ج ۸، ص ۲۵۱.

۳- بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۴۰.

مصلای او تر می شد: «وَ کانَ یَبْکِی حَتَّی تَبَتَّلَ مُصَلاّهُ خَشْیَهً عَزَّوَجَلْ».(۱)

با اینکه ایشان از مقام عصمت برخوردار بود، همواره از خداوند می خواست که نظر لطفش را لحظه ای از او برنگیرد:

لا تَکِلْنِی اِلَی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَداً.(۲)

خدایا! مرا یک لحظه و یک چشم برهم زدن، به حال خویش وامگذار.

خدای بزرگ هم از خشیت این بنده خوبش پرده برمی دارد که می فرمود:

اِنِّی اَخافُ اَنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. (انعام:۱۵)

من ترس دارم که اگر گناه کنم، دچار عذاب روز بزرگ شوم.

(۳۰) فروتنی

انسان موحد که خدای سبحان را سرچشمه کمال می داند و باور دارد هر نعمتی از جانب خداوند است، در برابر انسان های دیگر فروتن خواهد بود و هیچ گاه خود را برتر از دیگران به شمار نخواهد آورد. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، الگوی فروتنی است؛ چون ایشان به واقع، مظهر کمال الهی بود و تمام ارزش های انسانی در او تبلور یافته بود. ایشان بر اساس رهنمود قرآنی «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ؛ بال تواضع را همواره زیر پای پیروان خویش بگستران.» (شعراء:۲۱۵) با بندگان خدا از هر طبقه و موقعیتی که بودند، معاشرت متواضعانه داشت. تواضع او در برابر خلق اللّه برای جلب رضای خدا بود:

یَأْکُلُ اَکْلَهَ الْعَبِیدِ وَ یَجْلِسُ جَلْسَهَ الْعَبِیدِ تَواضُعا للّه ِ عَزَّوَجَلَّ.(۳)

برای رضای خدا همانند بردگان بی آلایش می نشست و غذا میل می کرد.

شیوه نشستن حضرت در مجلس نیز نشان دهنده فروتنی اش بود:

۱- همان، ص ۴۵.

۲- همان، ج ۱۴، ص ۳۸۴.

۳- همان، ج ۱۶، ص ۲۶۱.

وَ کانَ یَاْکُلُ عَلَی الْحَضِیضِ وَ یَنامُ عَلی الْحَضِیضِ.(۱)

به هنگام خوردن غذا در پایین مجلس می نشست و در همان جا هم می خوابید.

همچنین وارد شده است: «ما اَکَلَ مُتَّکِئا قَطُّ؛ هیچ گاه در حالی که تکیه داده باشد، غذا نمی خورد».(۲) نیز گفته اند:

ما عابَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله مَضْجَعا اَنْ فَرَشُوا لَهُ اِضْطَجَعَ وَ اِنْ لَمْ یُفْرَشْ لَهُ اِضْطَجَعَ عَلَی الاَرْضِ.(۳)

هیچ گاه به بستری که برای او در نظر می گرفتند تا بنشیند یا بخوابد، خرده نمی گرفت. اگر چیزی پهن می کردند، بر روی آن می خوابید و اگر پهن نمی کردند، روی زمین می خوابید.

از فروتنی ایشان همین بس که در سلام کردن، کسی نمی توانست از ایشان پیشی بگیرد. درباره نهایت فروتنی ایشان آمده است:

با بردگان بر روی زمین غذا خوردن؛ سوار شدن بر چهار پا که تنها پلاسی بر پشت آن قرار داشت؛ دوشیدن گوسفند با دست مبارک؛ پوشیدن لباس پشمی زبر و سلام کردن بر کودکان، روش ایشان بود.(۴)

همین روش زندگی بود که قلب های جهانیان از هر سو مجذوب ایشان گردید و به راستی که اسوه حسنه ای برای جهانیان بود.

از تشریفات و رفتار خودپسندانه پادشاهان بیزار بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

۱- همان، ص ۲۶۲.

۲- همان، ص ۲۳۷.

۳- محجه البیضاء، ج ۴، ص ۲۱۵.

۴- همان، ص ۹۸.

«کانَ تَكْرَهُ اَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلُوكِ؛ هیچ دوست نداشت به پادشاهان شبیه شود».(۱)

عبداللّه بن مسعود می گوید:

مردی خدمت پیامبر آمد و از هیبت پیامبر بر خود لرزید. پیامبر به او فرمود: آرام باش، من پادشاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می خورد.(۲)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او برپا بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.(۳)

(۳۱) صبر و تحمل

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مناسبات خویش، صبری شگرف داشت و این در حالی بود که خود فرمود: «مَا اُوذِيَ اَحَدٌ مَا اُوذيتُ فِي اللّه ؛ هیچ کس آنچنان که من در راه خدا آزار دیدم، آزار ندید.»(۴) آن حضرت در برابر آن آزارها صبر کرد و در مقابل زیاده روی های جاهلان جز بردباری روا نداشت. وقتی در جنگ احد، دندان های حضرت را شکستند و پیشانی ایشان شکاف برداشت، این صحنه بر بسیاری از اصحاب گران آمد و برخی عرض کردند: ای رسول خدا! نفرینشان کن تا به لعنت الهی دچار شوند. آن حضرت در پاسخ گفت:

من برانگیخته نشده ام تا انسان ها را لعنت کنم. من مبعوث شده ام تا آنها را به

۱- مکارم الاخلاق، ص ۲۶.

۲- کنز العمال، ج ۶، ص ۸۸.

۳- مکارم الاخلاق، ص ۱۴و۱۵.

۴- الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۲۵.

سوی خدا دعوت کنم و به سوی رحمت رهنمون گردم و برای آنان رحمت باشم، نه لعنت. خدایا! این قوم مرا هدایت فرما؛ زیرا نمی فهمند.(۱)

در نتیجه همین صبر و بردباری بود که توانست انسان ها را متحول سازد و آنان را از تاریکی جاهلیت رهایی بخشد. نقل شده است که روزی شخصی یهودی در میانه راهی جلو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را گرفت و مدّعی شد که از پیامبر طلبکار است. وی اظهار کرد که هم اکنون و در همین کوچه باید طلب مرا بدهی! پیامبر فرمود: شما از من طلبی ندارید. بعد هم اجازه بدهید بروم خانه و پول بیاورم. یهودی گفت: یک قدم نمی گذارم عقب بروی! پیامبر بردباری نشان داد، ولی مرد عبا و ردای پیامبر را گرفت و شروع به کشیدن کرد، به گونه ای که گردن آن حضرت قرمز شد. ازآنجا که پیامبر قرار بود برای ادای فریضه نماز به مسجد برود و دیر کرده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و دیدند مردی یهودی آن حضرت را گرفته است و توهین می کند. خواستند او را بزنند. پیامبر فرمود: هیچ کاری با او نداشته باشید. من خودم می دانم که با این رفیقم چگونه معامله کنم. پس با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان جا شهادتین گفت و مسلمان شد. مرد گفت: چنین صبر و تحملی را انسان عادی نمی تواند داشته باشد و به یقین، تو از جانب خدا مبعوث شده ای و پیامبری. این صبر، صبر انبیاست.(۲)

آن حضرت نشانه های صابر را چنین برمی شمارد:

عَلامَهُ الصّابِرِ فی ثَلاثٍ: أَوَّلُها أنْ لا یَکْسِلَ وَ الثّانِیَهُ أنْ لا یَضْجَرَ وَ الثالِثَهُ أنْ لا یَشْکُو مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لِاَنّهُ اِذا کَسَلَ فَقَدْ ضَیَّعَ الْحَقَّ وَ اِذَا ضَجِرَ لَمْ یُؤَدِّ

ص: ۱۱۲

۱- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج ۱، ص ۱۳۵.

۲- سیره نبوی، ص ۱۳۹.

الشُّکْرَ وَ اِذَا شَکَا مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ عَصی.(۱)

نشانه های انسان صابر سه چیز است: اول آنکه تنبلی و سستی نمی کند. دوم آنکه دل تنگی نمی کند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کند؛ زیرا اگر سستی و تنبلی کند، حق را ضایع می سازد و اگر دل تنگی کند، شکر او را ادا نکند و چنانچه شکوه کند، به یقین، در برابر پروردگارش عصیان کرده است.

در آیات الهی، نصرت و پیروزی از پی آمدهای صبر عنوان شده است.(۲) حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز در کلامی متین به این امر اشاره می کند: «اِنّ النّصرَ مع الصّبر؛ به درستی که پیروزی با صبر است».(۳)

در نبرد اُحُد، پس از آنکه سواران دشمن به سرکردگی خالد بن ولید از پشت سر به مسلمانان حمله کردند، نظام سپاه مسلمانان به هم ریخت. مسلمانان سرآسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر باقی ماند. کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هرسو به جانبی که پیامبر ایستاده بود، حمله ور شدند. تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر را از میان بردارند. در این گیرودار، سنگی به پیشانی پیامبر خورد و ضربتی بر دهان مبارک. خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست. ایشان در همه این امور تحمل فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: «خدایا! از این گروه درگذر که نادانند».(۴)

هنگام تقسیم غنایم حنین، شخصی با کمال تندی گفت: این چگونه تقسیمی است؟

۱- بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۸۶.

۲- نک: انفال: ۶۴و۶۵؛ آل عمران: ۱۲۰.

۳- مکارم الاخلاق، ص ۴۶۹.

۴- مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۰.

خدا چنین تقسیمی را نخواسته است! بعضی از مسلمانان، با تندی جلو او را گرفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا، آیا این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گویی؟ پس آن مسلمان به حضور پیامبر آمد و جریان را به عرض آن حضرت رساند. پیامبر فرمود: برادرم، موسی علیه السلام را قومش بیشتر از این آزار دادند و او تحمل کرد.(۱)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در گفتاری دیگر فرمود:

هنگامی که روز قیامت می شود، منادی ندا می کند، به گونه ای که همه صدای او را می شنوند و می گویند: کجایند صاحبان فضل! گروهی از مردم برمی خیزند، فرشتگان از آنها استقبال می کنند و می گویند: فضیلت شما چه بود که به عنوان «صاحب فضل» شما را صدا زده اند؟ آنها در پاسخ گویند: در دنیا وقتی که از ناحیه ناآگاهان به ما آسیب می رسید، تحمل می کردیم و اگر از ناحیه آنها به ما بدی می شد، عفو می کردیم. منادی از طرف خداوند اعلام می کند: این بندگانم راست می گویند. آنها را آزاد بگذارید تا بدون حساب وارد بهشت شوند.(۲)

(۳۲) وقت شناسی

فرصت و ابر همانندند و به سرعت می گذرند و بازگشتی ندارند. هنر در بهره برداری نیک از وقت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

اِنّ لِرَبِّکُمْ فی اَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ اَلاَفَتَعَرَّضُوا لَها.(۳)

در ایام زندگی تان نسیم های رحمتی می وزد. مراقب باشید خود را در معرض آن قرار دهید.

ایشان در سخنی دیگر می فرماید:

۱- بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۷۸.

۲- داستان ها و پندها، ج ۶، ص ۱۴۲؛ به نقل از: مجالس ابن الشیخ، ص ۶۳.

۳- بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۲۲۱.

مَنْ فُتِحَ لَهُ بابٌ مِنَ الخَیرِ فَلْیَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لا یَدری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ.(۱)

هر کس که برای او در خیر و نیکویی گشوده شد، آن را غنیمت شمارد؛ چون او نمی داند کی آن را بر او می بندد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مردم را در استفاده درست از اوقات، غافل می دانـد و آنان را به قدرشناسـی از اوقات گران بها و بهره برداری از آن در شرایط گوناگون فرامی خواند:

ای مردم! حقا که راه های روشـنی داریـد. پس به سوی راه های روشن خویش روی آوریـد و حقا که حـد و حـدودی داریـد. پس سوی حـد و حدود خویش روی نهید. بدانید که مؤمن بین دو حَذَر در عمل است؛ بین اَجَلی که گذشـته است و نمی داند که خداونـد در آن چه می کنـد و بین اجلی که باقی مانـده است و نمی دانـد خداوند در آن چه حکم می کند. پس باید بنده مـؤمن از نفس خـود برای دنیـای خـویش و از دنیـای خود برای آخرت خویش و در جوانی اش از پیری و در زنـدگانی اش از مرگ بهره گیرد.(۲)

به راستی که زندگی کوتاه است و فرصت ها زودگذر و تنها سـرمایه گران بهای آدمی برای دست یابی به کمال وخودسازی، وقت است. اگر آن را قـدر نداند و در راه خدمت به هم نوعان و رضایت خداوند به کار نگیرد، جز حسـرت و پشـیمانی چیزی برای او به همراه ندارد. حضرت رسول می فرماید:

اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ شَـبابَکَ قَبْلَ هِرَمِکَ وَ صِـحَّتَکَ قَبْلَ سُـقْمِکَ و فَراغَکَ قَبْلَ شُـغْلِکَ وَحیاتَکَ قَبْلَ مَوْتِکَ و غِناکَ قَبْلَ فَقْرِکَ.(۳)

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شـمر: جوانی را پیش از پیری؛ سـلامتی را پیش از بیماری؛ فراغت را پیش از مشـغول شدن به کار؛ زندگی را پیش از

ص: ۱۱۵

۱- متقی هندی، کنزالعمال، ج ۱۵، ص ۷۹۱.

۲- کافی، ج ۸، ص ۱۵۲.

۳- مشکوه الانوار، ص ۲۹۸.

مرگ و دارایی را پیش از فقر و نداری.

رسول گرامی اسلام، اوقات خود را به سه بخش تقسیم کرده بود: بخشی برای خدا که در این بخش به عبادت و نماز و نیایش و تهجد می پرداخت. بخشی برای خانواده و گفت وگو و انس گرفتن با آنان و تأمین نیازهای روحی و عاطفی آنان و بخش دیگر را برای خود و مردم گذاشته بود. چون در اوقات حضور آن حضرت در خانه نیز مراجعه کنندگان با ایشان کار داشتند، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بخشی از وقت درون خانه را برای رسیدگی به امور مردم و برآوردن نیازهای آنان اختصاص داده بود.(۱)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

کُن عَلی عُمْرِکَ أَشَحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَ دینارِکَ.(۲)

بر عمر خود، بخیل تر از درهم و دینارت باش.

(۳۳) عزت نفس

پیشوایان حق در سخت ترین شرایط از خود ضعف نشان ندادند و جز در مقابل خداوند، از کسی ترحم (استرحام) نخواستند. آنان به پیروان خود آموختند که عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است. نبی مکرم اسلام می فرماید:

عِزُّ الْمُؤمِنِ اسْتِغْناؤُه عَنِ النّاسِ.(۳)

عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

البته این سخن به معنای بی نیازی انسان ها از یکدیگر نیست، بلکه نشان دهنده آن است که آدمی در روابط اجتماعی و رفع نیازها، همواره باید حفظ عزت نفس خود را در نظر داشته باشد، همان گونه که پیامبر عزت مند اسلام در سخنی دیگر می فرماید:

اُطْلُبُوا الْحَوائِجَ بِعِزَّهِ النَّفْسِ.(۴)

۱- مکارم اخلاق، ص ۱۳.

۲- مکارم الاخلاق، ص ۴۶۰.

۳- شیخ عباس قمی، انوار البهیه، ص ۲۲۱.

۴- نهج السعاده، ج ۸، ص ۲۷۶.

خواسته های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

شأن مؤمن چنین می طلبد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برخورد با مردم چنین رفتار می کرد که جلوه بی نیازی از دیگران در آنها شکوفا شود. در این زمینه،راز امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دچار تنگ دستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، فرمود: هرکس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند. مرد با خود گفت: منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بشر است و از حال تو آگاه نیست. او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر آمد و چون حضرت، او را دید، همان جمله را فرمود و این کار سه بار تکرار شد. در نتیجه، مرد رفت و کلنگی عاریه گرفت و راهی صحرا شد. قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز همین کار را کرد و هیزم بیشتری آورد و فروخت. او پیوسته کار می کرد و می اندوخت تا کلنگی خرید. باز هم اندوخت تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و گزارش داد که چگونه برای سؤال آمده بود و از پیامبر چه شنید. حضرت فرمود: من که گفتم: «هر کس از ما سؤال کند، به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازش کند».(۱)

آنجا که پای عزت و کرامت در میان است، باید روحیه عزت مداری را پاس داشت و به تکاپو پرداخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَلَوْ بِشَوْصِ السِّواكِ.(۲)

از مردم بی نیاز باشید، هر چند با ترکِ خواستن چوب مسواک.

۱- مشکاه الانوار، صص ۱۸۴و۱۸۵.

۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۷۱.

پیامبر کرامت و عزت در همین باره برای پرهیز از سؤال کردن می فرماید:

لَوْ یَعْلَمُونَ ما فِی الْمَسْأَلَهِ ما هَشَی اَحَدٌ یَسْأَلُهُ شَیْئاً.(۱)

اگر مردم می دانستند در سؤال چه (زشتی ها و آبروریزی هایی) نهفته است، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی کرد.

پیامبران در کمال مناعت طبع و استغنا از مردم قرار داشتند و می کوشیدند تا دیگران را به ساده زیستی همراه با عزت دعوت کنند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفارش به ابوذر غفاری رحمه الله می فرماید:

یا اَباذرُ اِیّاکَ وَ السُّؤالَ فَاِنَّهُ ذُلٌّ حاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِیهِ حِسابٌ طَوِیلٌ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(۲)

ای ابوذر! از سؤال کردن (اظهار نیاز و نداری) بپرهیز؛ چون این کار، ذلت نقد است و فقری است که خود به استقبال آن رفته ای و این کار در روز قیامت، حساب طولانی خواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

این سخن پیامبر را بپذیرید که فرمود: هر کس درِ سؤال بر خود بگشاید، خداوند درِ نیاز بر او باز کند.(۳)

(۳۴) توبه و استغفار

رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش از خدا را وسیله رهایی از آسیب های نافرمانی و رنج های گناه می داند و می فرماید:

عَلَیْکَ بِالْاِسْتِغْفارِ فَاِنَّهُ الْمَنْجاهُ.(۴)

۱- الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۴۳۱.
۲- وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۰۸.
۳- کافی، ج ۴، ص ۱۹.
۴- بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۲۸۳.

بر شما باد به آمرزش خواهی؛ چون نجات دهنده است.

ایشان در جای دیگر فرمود:

اِنّ لِلقُوبِ صَدَأً کَمَصْدَأِ النُّحاسِ فَاجْلُوها بِالإستِغفارِ.(۱)

دل ها نیز مانند مس زنگ می گیرد. آن را با استغفار جلا دهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، چاره گناه را توبه و پشیمانی از گناه می داند و می فرماید:

لِکُلّ شَی ءٍ حِیْلَهٌ و حیلَهُ الذُّنوبِ التَّوْبَهُ.(۲)

هر چیزی چاره ای دارد و چاره گناهان، توبه و بازگشت است.

زیباترین توبه، توبه خالص، راستین و بدون بازگشت دوباره به گناه است. چنین پشیمانی، توبه نصوح است؛ همان که پروردگار، آدمیان را به آن فرامی خواند:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحًا. (تحریم: ۸)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید.

خاتم الانبیا نیز همگان را به چنین توبه ای فرا می خواند و می فرماید:

بابُ التَّوْبَهِ مَفتُوحٌ لِمَن أرادَها فَتُوبُوا اِلَی اللّه ِ تَوْبَهً نَصُوحا.(۳)

هر که بخواهد توبه کند، درِ توبه به روی او باز است. بنابراین، پیش خداوند همانند توبه نصوح، توبه کنید.

معاذ بن جبل از رسول اللّه صلی الله علیه و آله از چیستی توبه نصوح پرسید. حضرت فرمود:

اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لا یَعُودُ اللَّبَنُ إلَی الضَّرعِ.(۴)

۱- ابن فؤاد حلی، عده الداعی، ص ۲۴۹.

۲- حسن بن علی یزدی، انوار الهدایه، ص ۲۴۶.

۳- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۶۹.

۴- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۱۸.

توبه کننده آنچنان به خدا روی آورد که دیگر به گناه بازنگردد، بدان سان که شیر دوشیده هرگز به پستان بازنمی گردد.

جوانی خوش سیما با صورتی گریان و حالتی پریشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از حال او جویا شد و فرمود: جوان! چرا گریه می کنی؟ جوان گفت: چرا نگریم در حالی که گناهان زیادی انجام داده ام و هر آینه، خداوند به سبب بعضی از آنها مرا دوزخی خواهد کرد و بی شک مرا نخواهد بخشید. پیامبر فرمود: آیا به خدا شرک ورزیدی؟ جوان گفت: خیر! پناه بر خدا اگر برای او شریک قرار داده باشم! پیامبر پرسید: آیا کسی را کشته ای؟ جوان گفت: هرگز! پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را خواهد بخشید. در مقابل، جوان گناهان خود را بسیار سنگین می شمرد و نگران بود. پیامبر با نگاهی تند به او خطاب کرد و فرمود: جوان! وای بر تو! آیا گناهان تو بزرگ است یا خداوند؟ جوان گفت: هیچ چیز از پروردگارم بزرگ تر نیست و خداوند از هر چیز بزرگی بزرگ تر است. پیامبر فرمود: آیا جز خداوند عظیم، کسی گناهان بزرگ را می بخشاید؟ جوان گفت: خیر، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: جوان! آیا یک گناه از گناهان خود را بازگو می کنی؟

آن گاه جوان پس از اشاره به پیشه قبرکنی خود، از یک گناه جنسی که بدان آلوده شده بود، یاد کرد. زشتی گناه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را به خشم آورد و آن حضرت برای بیداری دل خفته و گسست همیشگی جوان از گناه بر او نهیب زد و فرمود: از من دور شو! چقدر دوزخ به تو نزدیک است! می ترسم از آنکه با آتش تو بسوزم.

جوان خطاکار پریشان شد و به سرعت از نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت. پس از برداشتن توشه اندک، در دل یکی از کوه های اطراف مدینه پناه گرفت و دستان خود را به گردن خود بست و برای طلب آمرزش به عبادت پرداخت. او این گونه با خدای خود نجوا می کرد: الها! این بنده خطاکار و گریان تو است که دست بسته در پیشگاه تو زانو زده است. خدایا! تو مرا به خوبی می شناسی! معبودا! پشیمانم! نزد نبی تو آمدم، ولی او مرا از خود راند و بر ترسم افزود. به نام و جایگاه و عظمتت سوگند می دهم که ناامیدم مکن! آقای من! مرا از رحمت خود محروم نساز!

جوان چهل شبانه روز با خدای خود نجوا کرد و از پروردگار بخشش خواست. در روز چهلم، دست های خود را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! با درخواستم چه کردی؟ اگر دعایم را برآورده ای و از گناهانم درگذشته ای، به نبی خود وحی فرست و

اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و مرا نبخشیده ای و مجازاتی برایم در نظر گرفته ای، پس آتشی برایم بفرست و آتشم زن یا مرا با گرفتاری دنیا هلاک ساز و از رسوایی روز رستاخیز نجاتم ده!

در همان روز، این آیات فرح بخش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. ذَكَرُوا اللّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلى ما فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ. أُولئِكَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ. (آل عمران: ۱۳۵و۱۳۶)

و آنان که چون کار زشتی کنند و یا برخود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات از خانه خود خارج شد و در حالی که با تبسم، آن آیات را زمزمه می کرد، رو به یارانش فرمود: چه کسی مرا به محل آن جوان توبه کار راهنمایی می کند؟ معاذ بن جبل چون از محل اقامت جوان آگاهی داشت، قدم پیش نهاد و همراه پیامبر روانه شد. همگی به سوی آن کوه رفتند و آن جوان را یافتند. در حالی که دستانش را به گردن بسته و در میان دو صخره ایستاده بود. صورتش از شدت تابش آفتاب سیاه گشته و به دلیل فزونی گریه، مژه هایش افتاده بود. در همین حال دیدند چنین دعا می کرد: خدایا! به نیکویی خلقم کردی و سیمای مرا زیبا آفریدی، ولی ای کاش می دانستم که با من چه خواهی کرد؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند یا در جوار خود، منزل خواهی داد. خدایا! بسیار به من احسان کردی و مرا غرق نعمت خود ساختی... ای کاش می دانستم که سرانجامم چگونه است؟ آیا مرا به بهشت می بری یا به دوزخ می کشانی؟ خدایا! گناهانم از آسمان و زمین و کرسی گسترده و عرش عظیم تو بزرگ تر است؟ آیا مرا می بخشایی یا در قیامت رسوایم می سازی؟

جوان در حالی که این سخنان را تکرار می کرد، می گریست و خاک بر سر و روی خود می ریخت. در آن هنگام، پیامبر رحمت به او نزدیک شد و دستان او را از گردنش گشود و خاک ها را از صورتش پاک کرد و چنین گفت: بشارت! همانا که رها شده خدا

از دوزخ هستی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مژده دادن به جوان، رو به یاران خود کرد و با معرفی این جوان به عنوان بهترین الگوی پشیمانی از گناه فرمود: مانند او گناهان خود را جبران کنید. آن گاه آیاتی را که نازل شده بود، خواند و جوان را به بهشت مژده داد.(۱)

(۳۵) سخاوت رسول اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ خواهنده و سائلی را منع و رد نمی کرد. اگر داشت، به او عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: خدا می دهد.(۲)

نیز فرمود:

هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی درخواست نکردند که جواب رد بدهد. اگر داشت، عطا می کرد و اگر نداشت، می فرمود: ان شاءاللّه می رسد و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد.(۳)

همچنین فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نبرد حنین که غنایم زیادی به دست آمده بود، به جعرانه (محلی بین مکه و طائف) آمد تا در آنجا غنایم را تقسیم کند. مردمان پیاپی از او درخواست غنیمت می کردند و پیامبر به آنان عطا می فرمود. فشار و ازدحام جمعیت، او را به بُن درختی کشاند. پیامبر به آن درخت تکیه کرد و ردایش برداشته شد و پشت او خراشیده گشت. از آن درخت نیز او را گذراندند و همچنان از او درخواست می کردند. پیامبر فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید. به خدا سوگند! اگر نزد من به

۱- بحارالانوار، ج ۶، صص ۲۳و۲۶.
۲- فروع کافی، ج ۲، ص ۱۸۳.
۳- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۳۴۰.

تعـداد درختان سـرزمین تهامه، شتر باشـد، همه را میان شـما تقسـیم می کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت. آن گاه در ذی قعده از جعرانه بیرون رفت. پس از آن، مردم آن درخت را همواره سـرسبز و شاداب می دیدند چنان که گویی بر آن آب زده اند.(۱)

علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا، بخشـنده ترین و خوش معاشـرت ترین مردم بود. هر کسی که با او هم نشینی می کرد و به اخلاق نیک او آشنا می شد، به او علاقه مند می گشت.(۲)

(۳۶) شجاعت

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از شجاع ترین شخصیت ها در تاریخ بشر است. او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر قد برافراشت. همچنین با عقایـد خرافی اعرابی که از خشن ترین مردم روی زمین بودنـد، به مبارزه برخاست. وی مدت پانزده سال بـدون هیـچ اقـدام نظـامی و تنها با اعتماد و توکل به خداونـد، در برابر کافران ایسـتادگی و مقاومت کرد. این در حالی بود که مشـرکان از به کار گرفتن شدیدترین شـکنجه ها برای دوستان ایشان و بدترین سخت گیری ها در حق ایشان کوتاهی نکردند. پس از هجرت بـه مـدینه نیز کـه فرمـان جهـاد بر ایشـان نـازل شـد، در نبردهـای بسـیاری کـه روی می داد، شـرکت می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در همین زمینه می فرماید:

ما مسـلمانان در جنگ ها آن گاه که جنگ شـعله می کشـید و کار سـخت می شد، به رسول خدا صـلی الله علیه و آله پناه می جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیک تر نبود.(۳)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

۱- همان، ص ۲۲۶.

۲- محجه البیضاء، ج ۴، ص ۱۴۹.

۳- بحارالانوار، ج ۱۶، صص ۲۳۲ و ۲۴۰.

از وقتی آیه: «فَقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلَّفُ إِلاّ نَفْسَکَ؛ در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن.» (نساء: ۸۴) بر پیامبر نازل شد، به هر جنگ و جهادی، خود اقدام می کرد و فرماندهی آن را برعهده می گرفت و دیگری را به این کار مأمور نمی ساخت. از وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، شجاع ترین فرد کسی بود که به پیامبر می پیوست و به او پناه می جست (؛زیرا پیامبر از همه بی باک تر و به دشمن و خطر، نزدیک تر بود).(۱)

گفته اند یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن وجود گرامی پاسداری می کردند. روزی این آیه نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. (مائده: ۶۷)

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت در مورد جانشینی و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بر تو نازل شده است، ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و خدا، تو را از خطر مردم حفظ می کند.

وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، آن حضرت، پاسداری اصحاب را از خود نپذیرفت؛ زیرا خدای متعال فرموده بود: «تو را از مردم حفظ می کنم».(۲)

در جنگ حنین، مالک بن عوف، فرمانده سپاه دشمن بود که افراد قبیله هوازن را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آلهتحریک کرده بود. البته وی سرانجام شکست خورد و اموال و خاندان او به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاد. پس خود را به پیامبر رسانید و تسلیم شد. پیامبر برای به دست آوردن دل او، اموال و خانواده اش را به او برگردانید و علاوه بر آنها صد شتر نیز به او بخشید. مالک مسلمان شد و در اسلام خویش استوار ماند و خدمات شایانی کرد. مالک در ستایش پیامبر اشعاری دارد که ترجمه پاره ای از

۱- همان.

۲- همان، ص ۲۵۷.

آنها چنین است:

من میان مردم، کسی به پایه و عظمت محمد ندیده و نشنیده ام. هنگام جود و بخشش، عطایش بسیار بود و هر وقت مصلحت می دید، از آینده خبر می داد. در میدان کارزار که جنگ جویان با شدت هر چه تمام تر مشغول جنگ و شمشیر زدن بودند، پیامبر مانند شیر با توان و نیروی فوق العاده ای آماده حمله بود.(۱)

در نبرد، کسی شجاع به شمار می آمد که در کنار او باشد؛ زیرا در مصاف ها، پیامبر به دشمن نزدیک بود. عثمان بن حصین می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با سپاه دشمن برخورد می کرد، او نخستین کسی بود که می جنگید.»(۲) در نبرد خندق، دلیری بی نظیری از خود نشان داد؛ زیرا هنگامی که قبیله هوازن با تیراندازی، مسلمانان را پراکندند، او یک تنه برابر دشمن ایستاد. از استرش پیاده شد و با اشعار حماسی، خود را حتی به کسانی که او را نمی شناختند، معرفی کرد: «من پیامبری بی دروغ هستم. من پسر عبدالمطلب هستم.» تاریخ نویسان نوشته اند که در آن روز کسی ثابت قدم تر و نزدیک تر از او به دشمن نبود.(۳)

(۳۷) تکبر گریزی

برای مقابله با خوی استکباری، لازم است نگاه آدمی اصلاح شود. باید چون مستضعفان زیست تا وارسته شد. پیام آور آزادی از همه اسارت ها، در این باره به ابوذر فرمود: ای ابوذر! بیشتر کسانی که در آتش دوزخ می روند، مستکبرانند. فردی عرض

۱- سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۴.

۲- فیض القدیر، ج ۵، ص ۲۱۹.

۳- اخلاق النبی فی القرآن، ج ۳، ص ۱۳۴۰.

کرد: ای رسول خدا! آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود: آری، هر که لباس درشت پوشد و چارپا سوار شود و بز بدوشد و با مسکینان نشیند.(۱)

همچنین آن حضرت خطاب به ابوذر گفت:

ای ابوذر! آن که به بازار رود و نیازهای خود را بخرد و خودش آن را حمل کند، از کبر دور گردد.(۲) ای ابوذر! هر که لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک ساید، از کبر دور شود.(۳)

آن حضرت، نمونه وارستگی و خاکساری بود. ایشان می فرمود:

من بنده ای هستم که بر زمین غذا می خورم و لباس درشت می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم. چون بنده مملوکی مرا دعوت کند، اجابتش می کنم. پس هر که سنت و روش مرا ترک کند، از من نیست.(۴)

آن حضرت در رفتار خود، با همه جلوه های تکبر برخورد می کرد. وقتی با اصحاب خود راه می رفت، آنان را پیش می انداخت و خود در میان آنان راه می رفت. در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می رود، از خدا دور می شود.(۵)

ابوسعید خدری روایت کرده است: آن حضرت، خود شتر را علف می داد و آن را می بست. خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید. نعلین خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد. با خدمت کار خویش غذا می خورد و چون خادم از دستاس کردن

۱- طوسی، امالی، ج ۲، ص ۱۵۱.

۲- همان، ص ۱۵۲.

۳- همان.

۴- محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۵۶.

۵- همان، ص ۳۵۷.

خسته می شد، او را یاری می کرد. از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست می داد. به هر کسی از نمازگزاران که می رسید ـ کوچك و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده ـ ابتدا سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را به آن دعوت می کردند، حقیر نمی شمرد؛ اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق و نرم خو و کریم الطبع و نیکومعاشرت و گشاده رو بود. متبسم بود، بی خنده و اندوهناك بود، بی ترش رویی. در امر دین محکم و استوار بود، بی درشتی. فروتن بود، بی خواری. بخشنده بود، بی اسراف. به همه خویشان، مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازك بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. پرخور نبود و هیچ گاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.(۱)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ كِبْرٍ.(۲)

هر کس به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی رود.

همچنین از ایشان رسیده است: «بپرهیزید از هم نشینی با مردگان.» عرض شد: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وا دارد».(۳)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت خوی متکبر. آیا شما را

۱- همان، صص ۳۵۷و۳۵۸.

۲- کافی، ج ۲، ص ۳۱۰.

۳- تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۳۲.

از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.(۱)

(۳۸) علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

به پیامبر، علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت رخ می دهد، داده شد. (آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که) خداونـد به پیامبرش می فرمایـد: «هـذا ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلي؛ این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند». (انبیاء: ۲۴)(۲)

امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرمود:

خـدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده، مگر آنکه آن را به محمـد صـلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و به محمد صـلی الله علیه و آله همه آنچه را به پیامبران داده، عطا فرموده است.(۳)

از حضرت علی علیه السلام در مورد علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند که فرمود:

پیامبر دارای علم همه پیامبران است و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود.(۴)

حضرت امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وقتی به معراج برده شـد، خدای متعال، علم گذشـته و آینده را به او آموخت و بسـیاری از این علم، مجمل و غیرمشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید. پیامبر اجمال و تفسیر این علم را دارا بود.(۵)

۱- کنزالعمال، ج ۳، ص ۱۵۵.

۲- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۳۵۲.

۳- اصول کافی ، ج ۱، ص ۲۲۵.

۴- بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۱۴۴.

۵- اصول کافی، ج ۱، صص ۲۴۲، ۲۵۱ و ۲۵۲.

همچنین ایشان در مورد آیه «وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ؛ و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم.» (آل عمران: ۷) فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده، به او آموخته است.(۱)

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبری نفرستاده است، مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله، از او داناتر است».(۲)

ابوحمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود:

خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن، به او چیزهایی عطا کرده است که پیامبران نداشتند؛ یعنی امامان وارث پیامبر هستند و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه ای که پیامبران گذشته داشتند، مثل زنده کردن مردگان، توانا بود و امامان نیز به وراثت از او، این مقام را دارا هستند.(۳)

(۳۹) گناه گریزی

زشتی گناه، خانه دل آدمی را تاریک و سیاه و آن را محل آمد و شد شیطان می سازد. خنجر گناه، چشم دل را کور می کند و این کوردلی، به ناپاکی جسم می انجامد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

۱- همان، ص ۲۱۳.

۲- بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۱۳۴.

۳- همان، ص ۱۳۶.

إذا خَبِثَ القَلبُ خَبِثَ الجَسَدُ.(۱)

هر گاه دل آدمی ناپاک شد، جسم نیز ناپاک می شود.

مراقبت از کردارها و رفتارها و محاسبه و دقت در آن، شرط بازدارندگی از گناه است. بزرگ ترین زیانِ گناه، نافرمانی خدایی است که هیچ خطایی در محضر او زیبنده نیست. رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می فرماید:

یا اَبَاذَرَا! لا تَنْظُرْ اِلی صِغَرِ الْخَطِیئَهِ وَلکِنْ اُنْظُرْ اِلَی مَنْ عَصَیتَ.(۲)

اباذر! به کوچکی گناه نگاه مکن، بلکه به آن کسی بنگر که او را نافرمانی کرده ای.

بنابراین، حساب رسی کردار، در بازدارندگی و پیش گیری از گناه مؤثر است. رسول گرامی اسلام می فرماید:

حاسِبُوا اَنْفُسَکُم قَبْلَ اَن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبْلَ أنْ تُوزَنُوا و تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الأَکْبَرِ.(۳)

پیش از آنکه به حساب شما برسند، خود، به حساب خویش برسید و پیش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و خود را برای بزرگ ترین امتحان آماده سازید.

خویشتن داری، برای انسان به ویژه در دوران جوانی اهمیت بسیاری دارد. پیامبر اسلام می فرماید:

یَقُولُ اللّه ءاَیُّها الشّابُ التّارِکُ شَهْوَتَهُ فِی المُبتَذِل شَبابَه! اَنْتَ عِندی کَبَعْضِ مَلائِکَتی.(۴)

ص: ۱۳۰

۱- همان، ج ۶۷، ص ۵۱.

۲- مجموعه ورام، ج ۲، ص ۵۳.

۳- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۷۳.

۴- صادق احسان بخش، آثار الصادقین، ج ۹، ص ۲۵۳؛ کنزالعمال، ج ۱۵، ص ۷۷۵.

ای جوانی که شهوت های خود را در راه من ترک گفته ای، آن شهوت هایی که جوانی را به ابتذال می کشاند، بدان تو در پیشگاه من همانند بعضی از فرشتگانم هستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با زشت انگاشتن گناه، به تمثیل آن پرداخته و فرموده است:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَحْتَمِي مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ کَیْفَ لا یَحْتَمی مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ.(۱)

درشگفتم از کسی که از بیم درد، از غذا پرهیز می کند؛ چگونه از ترس آتش از گناهان پرهیز نمی کند؟

آورده اند که مرد بیماری از مقابل پیامبر و اصحابش گذشت. بعضی از یاران، آن مرد را دیوانه خطاب کردند. رسول گرامی اسلام با اشاره به بیمار بودن آن رهگذر فرمود: «دیوانه آن مرد و زنی است که جوانی خویش را در غیر فرمان برداری خدا هدر داده باشد.»(۲) آن حضرت می فرماید:

هر کس کاری زشت یا چیزی که به آن تمایل دارد، برای او پیش بیاید و از ترس خدا از آن دوری گزیند، خداوند، آتش را بر او حرام می گرداند و او را از ترس بزرگ ایمن می دارد و به وعده ای که کتاب خدا به او داده است، عمل خواهد کرد،آنجا که فرموده است: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ؛ کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت دارد». (الرحمن:۴۶)

(۴۰) انس با خدا

یاد خدا، حیات جان و جلای سینه هاست و کلید انس، در گنجینه یاد خدا نهفته است. هر محب عاشقی با ذکر او آرامش می یابد و شناخت و معرفت خدا، شرط نخست بندگی و طاعت است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

۱- بحارالانوار، ج ۶۹ ، ص ۳۴۷.

۲- مشکاه الانوار، ص ۱۶۹.

خداونـد را چنـان عبـادت کن که گویی او را می بینی. اگر نمی توانی تصوّر کنی که او را می بینی، چنان به عبادت بپرداز که او تو را می بینـد. بـدان که نخستین عبادت خداونـد، شـناخت اوست. خداونـد «اول» است و پیش از همه چیز است و هیچ چیز پیش از او نیسـت. یگـانه ای است که دومی نـدارد و پایـدار و بی نهـایت است. او آسـمان هـا و زمین و آنچه را در آن هست، آفریده ا ست. او همان خداوند لطیف و خبیر است و بر همه چیز تواناست.(۱)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه به انس با خداوند، از آرزوی داوود حکایت می کند که می فرمود:

خداونـدا! من از تو، دوسـتی تو را و دوستی کسـی که تو را دوست دارد و کـاری که مرا به دوستی تو می رسانـد، می خواهم. خداوندا! دوستی خودت را برای من از وجودم، خانواده ام و از (نعمت هایی چون) آب خنک محبوب تر قرار ده.(۲)

پیامبر در هر نشست و برخاست، خدا را یاد می کرد.(۳)

به یقین، اگر باب دوستی گشوده شود، خداوند نیز به آدمی توجه خاص می کند. در همین باره پیامبر اسلام می فرماید:

۱- مکارم الاخلاق، ج ۲، ص ۳۶۳.

۲- پیام پیامبر، ص ۶۴۴.

۳- سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۸.

چون بنده ای، دیدار مرا دوست بدارد، دیدارش را دوست می دارم. اگر در خلوت یادم کند، در خلوت یادش می کنم و چون در میان گروهی یادم کند، در میان گروهی بهتر یادش می کنم.(۱)

نشانه دوستی و محبت به خدا، یاد اوست. پیشوای راستین اسلام می فرماید:

عَلامَةُ حُبِّ اللّه ِ تَعالی حُبُّ ذِکْرِ اللّه ِ.(۲)

نشانه دوستی خدای متعال، دوستی یاد خداست.

جوانی از انصار با عبداللّه بن عباس رفت و آمد صمیمانه داشت. روزی فردی، ابن عباس را به دلیل تکریم بسیار این جوان نکوهش کرد و گفت که او شب ها به قبرستان می رود و نبش قبر می کند. ابن عباس شبی در تعقیب جوان، راهی قبرستان شد و از دور او را نظاره می کرد تا آنکه دید جوان وارد قبری شد. سپس به ضجه و ناله پرداخت و با خدای خود نجوا می کرد. وی با صدای بلند از حوادث پس از مرگ، همچون تنهایی در قبر، رسوایی قیامت و عذاب دوزخ می گفت و به شدت می گریست.

جوان پس از مناجات از قبر خارج شد. ابن عباس بی درنگ به سویش رفت و او را در آغوش کشید و گفت: چه قبرکن خوبی هستی! گناهان خود را به خوبی نبش کردی و در پیشگاه خدا بدان اعتراف کردی.(۳)

از نگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر دعا، تلاوت قرآن مجید نیز یکی از راه های ارتباط و انس با خداوند است. رسول رحمت صلی الله علیه و آلهمی فرماید:

إذا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْیَقْرَءِ القُرآنَ.(۴)

چون کسی از شما دوست دارد که با پروردگارش سخن بگوید، قرآن بخواند.

(۴۱) تکریم دیگران

سیره پیامبران در برخورد با انسان، کریمانه بوده است. آنان بزرگوار بودند و در تکریم مردم می کوشیدند. پیامبر اسلام افزون بر اینکه نیکوترین اخلاق را داشت، بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا روا می داشت. او که مزّین به وصف «لولاک لما خلقت الافلاک» بود، در روابط اجتماعی خود آن

۱- همان، ص ۲۶۳.

۲- بحارالانوار، ج ۶۳، ص ۲۵۲.

۳- همان، ج ۶، ص ۱۳۰.

۴- پیام پیامبر، ص ۷۰۷.

قـدر بی پیرایه و خالی از تکلّف بود که گویا بشـری است مثل دیگر آدمیان، بی هیچ گونه مزیتی. او هماره در سـیره اجتماعی اش به مردم احترام می گذاشت. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: از پدرم درباره مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمود:

پیامبر در مجلسـش بهره هر کس را عطا می کرد. هیچ کس گمان نمی برد از او گرامی تر هم کسـی باشد... مجلس او مجلس گـذشت، حیـا، راستی و امانت بود. در آن صـداها بلنـد نمی شـد. انسان ها در مجلس رسول خـدا صـلی الله علیه و آله، فروتن بودند و بزرگ را گرامی می داشـتند و با کوچک ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می داشـتند و روا می کردند و غریب و بی کس را نگه داری و رسیدگی می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرماید که به پدرم گفتم: سیره آن حضرت با هم نشینانش چگونه بود؟ ایشان فرمود:

همیشه خـوش رو و خوش خوی و نرم بود. خشن و درشت خو و سـبک سـر و ناسـزاگو و عیب جو نبود و کسـی را مـدح نمی کرد. هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت و لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد. بر بی ادبی شخص غریب در پرسـش و گفتـار شـکیبا بود تاآنجـا که اصـحاب درصـدد برخورد برمی آمدنـد، ولی ایشان می فرمود: وقتی حاجتمنـدی را دیدید، یاری اش کنید. هرگز ثنای کسـی را نمی پذیرفت، مگر آنکه به عنوان تشـکر باشد. سـخن هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می برید.(۱)

ایشان می فرمود:

ص: ۱۳۴

۱- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۱۵۲.

مَنْ أَکْرَمَ أَخاهُ الْمُسلِمَ فَإِنَّما یُکْرِمُ اللّه ـ عزَّوجلَّ.(۱)

اگر کسی برادر مسلمانش را تکریم کند، خدای عزوجل را تکریم کرده است.

آن حضرت هرگز به کسی اجازه نمی داد دیگران را تحقیر کند و می فرمود:

لا تُحَقِّرَنَّ أحَدا مِن الْمُسلمینَ فَإِنَّ صَغیرَهُم عِندَاللّه ِ کَبیرٌ.(۲)

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک شمارید و تحقیر کنید؛ که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

ایشان دوست داشت که با او بدون تکلف و به راحتی برخورد کنند، ولی خود از سر تکریم، آنان را چنان احترام می کرد که موجب شگفتی است. نقل کرده اند که مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با ورود آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد با تعجب گفت: ای رسول خدا! جا که بسیار است. فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می خواهد بنشیند، بلند شود و برایش جا باز کند.(۳)

همه اینها نمونه های روشنی از کرامت و بزرگ منشی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگداشت مقام انسان ها نزد ایشان است. ایشان حتی نسبت به کودکان کرامت ویژه ای داشت. در رفتار آن حضرت نوشته اند: هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سفری بازمی گشت، در راه با کودکان مردم برخورد می کرد و به احترام آنها می ایستاد. سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند و از زمین بلند می کردند و به آن حضرت می دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود

۱- الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۵۸۰.
۲- تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۳۱.
۳- مکارم الاخلاق، ص ۲۵.

سوار می کرد و به اصحاب خود نیز می فرمود کودکان را در آغوش بگیرید و بر دوش خود بنشانید. کودکان از این کار بی اندازه خوشحال می شدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند.(۱) انس بن مالک گوید: «ما کودک بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و فرمود: سلام بر شما کودکان».(۲)

(۴۲) مدارا

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با ملایمت و مدارا توانست دنیا و آخرت مردم را اصلاح کند. این منش به عنوان یک سیره جاری درباره همه پیامبران وجود داشته است. چنان که خاتم آنان فرمود:

إنّا اُمِرْنا مَعاشرَ الْأنبیاءِ بِمُداراهِ النّاسِ کَما اُمِرْنا بِأَداءِ الْفَرائِضِ.(۳)

ما جمعیت پیامبران، همان گونه که به انجام واجبات امر شده ایم، به مدارا با مردم امر شده ایم.

آن بزرگوار در کنار تبلیغ رسالت خویش، به مدارا با خلق خدا مأمور بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاءَ جَبرئیلُ إلی النَّبِیِ صلی الله علیه و آله فَقالَ یا مُحمد! رَبُّکَ یَقْرئُکَ السَّلامَ و یَقولُ لَکَ دَارِ خَلْقی.(۴)

جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می فرماید:

۱- محجه البیضاء، ج ۳، صص ۳۶۶ و ۳۶۷.
۲- عمل الیوم و اللیله، سلوک النبی مع ربه، ص ۸۷ .
۳- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۵۳.
۴- کافی، ج ۲، ص ۱۱۷.

إنَّ اللّه- تَعالیَ اَمَرَنِی بِمُداراهِ النَّاسِ، کَما أمَرَنی بِإقامَهِ الْفَرائِضِ.(۱)

خداوند تعالی، همان گونه که مرا به برپایی واجبات دستور داده، به مدارا با مردم امر کرده است.

رسول رحمت با ملایمت و مدارا، دل ها را متحول و جان ها را به حق متمایل کرد. نقل شده است که عربی بیابانی نزد حضرت آمد و از وی چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد، ولی آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب پیامبر از رفتار آن مرد خشمگین شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به خانه برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید: آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دید، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن گاه پیامبر به او گفت: آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی، موجب خشم آنها شد. مایلم این اظهار رضایت و تشکرت را در مقابل آنها بگویی تا ناراحتی و خشم آنها نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خویش کرد و فرمود: این مرد اظهار می کند که از ما راضی شده است؛ این طور نیست؟ اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و گفت: مَثَل من و این مرد، مَثَل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می گریخت. مردم برای کمک به او دنبال شتر می دویدند و فریاد می کردند و این کار باعث می شد شتر بیشتر فراری شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم تر از شما هستم و خود می دانم با او چگونه رفتار کنم. پس مشتی علف برداشت و آرام آرام بدون آنکه فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار آن را در دست گرفت و در پی کار خویش رفت. اگر دیروز زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، به یقین این

۱- الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۵۹.

بیچاره را می کشتید، در حالی که در کفر به سر می بُرد و اهل آتش بود.(۱)

خاتم فرستادگان خدا، معدن و مرکز حلم، مدارا، گذشت و رحمت بود. او رحمتی برای همه عالمیان بود:

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ. (انبیاء: ۱۰۷)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

حضرت رسول می فرمود:

بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرکَزا.(۲)

برانگیخته شده ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

انس بن مالک از یارانش می گوید:

کَانَ رَسولُ اللّه ِصلی الله علیه و آله مِنْ أشَدِ النَّاسِ لُطْفا بِالنَّاسِ.(۳)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشترین لطف و محبت را به مردم داشت.

(۴۳) خاموشی

در زمینه تأثیر سکوت بر استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

اِذا رَأیتُم المُؤمِنَ صَمُوتا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ یُلَقّی الحِکمَهَ.(۴)

هرگاه مؤمن را خاموش دیدید، به او نزدیک شوید؛ زیرا حکمت القامی کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارشی به ابوذر می فرماید:

أَرْبَعٌ لا یُصیبُهُنَّ اِلاّ مُؤمنٌ: الصَّمتُ و هُوَ أَوَّلُ العِبادَهِ... .(۵)

۱- محجه البیضاء، ج ۴، ص ۱۴۹؛ کحل البصر، ص ۷۰.

۲- مصباح الشریعه، ص ۱۵۵.

۳- کافی، ج ۲، ص ۱۱۹.

۴- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۱۲.

۵- مکارم الاخلاق، ج ۲، ص ۳۷۷.

چهار چیز است که جز مؤمن به آنها دست نمی یابد: خاموشی که گام نخست عبادت است... .

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: آیا تو را به کاری راهنمایی کنم که خداوند بدان وسیله تو را به بهشت ببرد؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته است، بخشش کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که بدو بخشش می کنم، نیازمندتر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: ستم دیده را یاری کن. عرض کرد: اگر خودم از کسی که یاری اش می کنم، ناتوان تر بودم؛ چه؟ فرمود: برای آدم نادان کارسازی کن (او را راهنمایی کن). عرض کرد: اگر خودم از او نادان تر بودم؛ چه؟ حضرت فرمود: زبانت را جز از خیر، خاموش نگه دار. آیا خوشحال نمی شوی که یکی از این خصلت ها در تو باشد و تو را به بهشت رهنمون سازد.(۱)

معاذبن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنچه او را به بهشت می برد و از آتش دور می گرداند، پرسید. حضرت پاسخ او را داد تا آنجا که فرمود: آیا بنیاد همه اینها را به تو خبر ندهم؟ عرض کرد: چرا، ای رسول خدا. پیامبر به زبان خود اشاره کرد و فرمود: این را نگه دار. عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا ما درباره آنچه می گوییم، بازخواست می شویم؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. مگر مردم را چیزی جز دِرَویده های زبانشان، به رو ــ یا فرمود: به بینی ــ در آتش می افکند؟(۲)

مرد عربی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! عملی به من بیاموز که سبب شود به بهشت روم. حضرت فرمود: «گرسنه را سیر و تشنه را سیراب و

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۱۳.
۲- الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۵۲۸.

امر به معروف و نهی از منکر کن! و اگر توانستی جز در راه خیر، زبانت را نگه دار؛ زیرا تو بدین وسیله بر شیطان چیره می شوی.»(۱) حضرت در کلام زیبای دیگری می فرماید: «بنده به اوج ایمان نمی رسد، جز آنکه زبان خویش را نگه دارد».(۲)

سکوتش به درازا می کشید و بی ضرورت لب به سخن نمی گشود. خاموشی اش به خاطر خودخواهی نبود. نکو گفتن را بهتر از سکوت و خاموشی را بهتر از بد گفتن می دانست.(۳) همچنین می فرمود:

خاموشی، خردمندی است و خاموشی گزینان اندکند.(۴) خداوند بنده ای را بیامرزد که سخن نیکو گوید و بهره ای برد یا خاموش ماند و سلامت ماند.(۵)

خاموشی او بسیار بود و جز به وقت نیاز سخن نمی گفت. سخن زشت از او شنیده نشد. هنگام خشم و خشنودی، جز حق بر زبان جاری نمی کرد. از کسی که سخن ناروا می گفت، روی می گردانید.(۶)

(۴۴) دوراندیشی

سیره و منطق عملی آن حضرت بر تفکر و تدبر استوار شده بود:

كَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُتَواصِلَ الْأَحْزانِ، دَائِمَ الْفِكْرَهِ وَ لاَ يَتكلَّمُ فِی غَیرِ حاجهٍ

۱- مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۰۶.

۲- مستدرك الوسائل، ج ۹، ص ۳۰.

۳- مستدرك حاكم، ج ۳، ص ۳۴۴.

۴- كنزالعمال، ج ۳، ص ۳۵۰.

۵- علل الشرايع، ج ۲، ص ۶۰۶.

۶- محجه البيضاء، ج ۴، ص ۱۳۳.

طَویلَ السُّکوتِ.(۱)

پیامبر پیوسته اندوهگین بود و هماره می اندیشید و جز به نیاز سخن نمی گفت و بسیار سکوت می کرد.

آن حضرت همیشه در حال اندیشیدن بود و هیچ کاری را بدون فکر انجام نمی داد. زبان خود را از سخنان بی مورد بازمی داشت و بجا سخن می گفت. خود را از پرحرفی و گفتن مطالب بی فایده دور می داشت. سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.(۲)

انسانی که اهل تفکر باشد، اهل سخنان بی فایده نیست و پیامبر چنین بود. حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید از پدرم، امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سکوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود:

سکوت آن حضرت بر چهار چیز بود: بردباری، دوراندیشی، اندازه نگاه داری و تفکر.

سکوتش در اندازه نگاه داری از آن رو بود که همه مردم را به یک چشم ببیند و یکسان به گفتار همه گوش دهد، ولی سکوتش در تفکر آن بود که در چیزهای باقی و فانی فکر می کرد. بردباری و شکیبایی اش برای او با هم جمع شده بود. به همین جهت، هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و برنمی انگیخت. دوراندیشی برای او در چهار چیز فراهم آمده بود. به کارهای نیک چنگ می زد تا دیگران به او اقتدا کنند. از کارهای زشت دوری می کرد تا مردم از آن بپرهیزند. در انتخاب رأی صحیح برای اصلاح کارهای امت، می کوشید و به آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بود، قیام می کرد.(۳)

۱- مکارم الاخلاق، ص۱۲.

۲- همان، صص ۱۲ _ ۱۵.

۳- همان، ص ۱۵.

از امام صادق علیه السلام نقل است که مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می کنی؟ مرد گفت: آری. باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی کرد. گویا پیامبر با این کار می خواست به وی بفهماند که آنچه می خواهد بگوید، بسیار مهم است و نصیحت با ارزشی است. پس حضرت در ادامه فرمود:

فَإِنِّی اُوصِیکَ إِذَا أنتَ هَمَمْتَ بَأمرٍ فَتَدبَّرْ عَاقِبَتَه، فَإِنْ یَکُ رُشْدا فَاَمْضِهِ وَ إِنْ یَکُ غَیّا فَانْتَهِ عَنْه.(۱)

من تو را سفارش می کنم به اینکه هر زمان تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی. پس چنانچه عاقبت آن رشد بود (و کار درست و صحیحی بود)، انجامش بدهی و اگرعاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

در حدیث دیگری، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

مردی خدمت پیامبر رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد که این روحیه بی نیازی نقد است. مرد از حضرت خواست افزون بر آن نیزمطلبی به او بیاموزد. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است،سفارش کرد. مرد چیزی بالاتر خواست. حضرت فرمود: هر زمان که تصمیم به انجام کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگرخیرو رشد بود، آن را پی بگیر و اگر گمراهی و تباهی بود، از آن دوری کن.(۲)

(۴۵) فصاحت و بلاغت

پیامبر بزرگ ما در شیوایی سخن، مقامی والا داشت. گفتارش، نغز و سخنانش،

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۲۴.

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۴، صص ۴۰۹ و ۴۱۰.

حکیمانه بود. با هر طایفه ای از عرب، با زبان ویژه اش سخن می گفت و اصول بلاغت آن را به خوبی رعایت می کرد.(۱)

اصحاب به او گفتند: ما فصیح تر از شما ندیده ایم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشم؟ (آنگاه دلایل این امر را برشمرد) از طایفه قریش به وجود آمده ام؛ در قبیله بنی سعد پرورش یافته ام و قرآن به زبان من نازل شده است.(۲)

ام معبد در وصف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می گوید:

سخنانش شیرین و خالی از هر نوع ناهنجاری است. کلمات او گویی دانه های درّی است که به رشته ای چیده و مرتب کرده باشند.(۳)

ابن عباس هم می گوید:

پیامبر هنگامی که سخن می گفت یا پرسشی را پاسخ می داد، سه مرتبه آن را تکرار می کرد تا مردم خوب آن را بفهمند.(۴)

درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: سخن او از همه مردم فصیح تر و بیان او از همه بالاتر بود. کلام او دل نشین و ساده بود. از پرگویی دوری می جست و کلماتش مانند دانه های مروارید، چیده و منظم بود. سخن او با آنکه مختصر بود، منظور او را کاملاً می رساند و از کلمه های بیهوده و بی مورد به کار نمی برد. سخن او پشت سر هم بدون وقفه بود، ولی برای اینکه شنونده آن را به ذهن بسپارد و کاملاً متوجه شود، میان

۱- سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۸.

۲- همان.

۳- همان، ص ۴۱۹.

۴- همان.

جمله هایش درنگ می کرد. آواز آن حضرت بلند و رسا بود.(۱)

از فشرده گوترین انسان ها بود، ولی در عین ایجاز، تمامی آنچه را می خواست بگوید، بیان می کرد. نه زیاده گویی داشت و نه ناقص گویی. جمله هایش پی درپی بود و میان آنها لحظه ای خاموش می ماند تا شنونده، سخنانش را دریابد و به خاطر سپارد.(۲)

شیرین سخن ترین و شیوا گوترین مردمان بود و می فرمود: من فصیح ترین عربم و بهشتیان به زبان محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویند و می فرمود من زبان آورترین فرد عربم.(۳) وی چنان شمرده سخن می گفت که شنونده می توانست واژگانش را بشمارد.(۴)

(۴۶) علاقه به زادگاه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد، مشرکان تصمیم داشتند آن حضرت را بکشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخفیانه از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. وقتی به سرزمین جحفه (که فاصله چندانی با مکه ندارد) رسید، به یاد زادگاهش مکه افتاد. آثار این شوق که با تأثر و اندوه عمیق آمیخته بود، در چهره مبارکش دیده می شد. در همین زمان، جبرئیل (امین وحی) نازل شد و به پیامبر عرض کرد: به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاد:

إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. (قصص: ۸۵)

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند.

ص: ۱۴۴

۱- محجه البیضاء، ج ۴، ص ۱۳۳

۲- سنن النبی، ص ۱۰۶.

۳- عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۲۰.

۴- جامع الصغیر، ج ۲، ص ۳۷۵.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هنگامی که از مکه به سوی مدینه هجرت کرد، رو به مکه فرمود:

اَللّه ُیَعْلَمُ أَنِّی اُحِبُّکَ ولَوْلا اَنَّ اَهْلَکَ اَخْرَجونی عَنْکَ، لَما آثَرْتُ عَلَیکَ بَلَدا وَلاَ ابْتَغَیْتُ بِکَ بَدَلاً و اَنّی لَمُغْتَمٌّ علی مُفارَقَتِکَ.

خداونـد می دانـد که من تو را دوست دارم و اگر ساکنان تو مرا از تو بیرون نمی راندند؛ جز تو را برنمی گزیدم و به جای تو، شهری را نمی طلبیدم و همانا از جدایی تو غمگین هستم و دلم پر از اندوه است.

سرانجام پس از گـذشت هفت سال از این وعـده، پیامبر با سـپاه نیرومنـد اسـلام، مکه را فتـح کرد و پرچم اسـلام را در آنجا به اهتزاز درآورد و وعـده خداونـد تحقق یافت. ایشان سوار بر شتر، با شـکوه و عزت بسـیار همراه مسـلمانان وارد مکه شـد و این شهر مقـدس را فتـح کرد. وقتی حضور مسـلمانان و عظمت اسـلام را دیـد، همـان جا پیشانی را بر فراز جهاز شتر نهاد و سـجده شکر به جا آورد.(۱)

در تاریخ آمده است هنگامی که رسول خدا صـلی الله علیه و آله وارد مکه شد، عمامه سـیاه بر سر داشت. کنار کعبه آمد و رو به روی در کعبه ایستاد و گفت:

نیست معبـودی جز خـدای یکتـا و بی همتـا که «وعـده اش را تحقـق بخشـید.» بنـده اش را یـاری کرد و گروه هـای مشرک را شکست داد. آگـاه باشـید: هر خون و خون بهـا و ادعاهـای دیگر که در زمـان جـاهلیت بود، تمـام آنهـا را زیر این دو پایم می گذارم؛ جز تولیت کعبه و آبرسانی به حاجیان که این دو باید به صاحبان شایسته اش واگذار شود.(۲)

(۴۷) بزرگواری و چشم پوشی

۱. انس بن مالک می گوید: در خدمت پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله بودم. آن حضـرت لباسـی بر تن داشت که حاشـیه اش زبر بـود. عربی بـادیه نشـین از راه رسـید و از ایشـان کمـک خواست، ولی به این صورت که نخست لبـاس پیـامبر را به شـدت کشید، به گونه ای

۱- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۶۳.
۲- کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۵۲.

که بر گردن آن حضرت اثر گذارد. سپس گفت: ای محمد! دو شتر مرا از مال خدا که نزد تو است، بار کن که اگر چنین کنی، از مال خود یا پدرت چیزی به من نداده ای. پیامبر ابتدا سکوت اختیار کرد. سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده خدایم. ای مرد در برابر رفتار خشنی که با من کردی، معامله به مثل خواهی شد؟ آن شخص گفت: نه. پیامبر فرمود: به چه علت؟ آن مرد گفت: زیرا تو بدی را با بدی پاداش نمی دهی. پیامبر شاد شد و دستور داد بر یک شتر او جو و بر شتر دیگرش خرما بار کردند و او را خشنود روانه ساخت.(۱)

۲. همچنین آورده اند هبار به زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در راه مکه به مدینه حمله کرد، به گونه ای که زینب از این حمله ناگهانی وحشت زده شد و بچه اش را سقط کرد. پیامبر با شنیدن خبر این واقعه فرمود: هر کس هبار را دید، او را بکشد. مدتی از این قضیه گذشت. هبار از کردار خود پشیمان شد و تصمیم گرفت نزد پیامبر برود و توبه کند. به این منظور، خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا! ما مشرک و بت پرست بودیم. خداوند به وسیله تو، ما را هدایت کرد و از هلاکت نجات بخشید. ای پیامبر، از کار من که به خاطر نادانی بود، بگذر. او با اقرار به زشتی کار خود، مسلمان شد. پیامبر فرمود: «تو را عفو کردم. خداوند به تواحسان کرد؛ زیرا تو را به اسلام هدایت فرمود و اسلام، انسان را از گذشته جدا می سازد».(۲)

۳. عبدالله سهمی در مکه به پیامبر ناسزا گفت و درباره آن حضرت سخنان ناروایی بر زبان راند. روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزمندانه وارد مکه شدند و دشمنان اسلام خوار گشتند، عبدالله فرار کرد. پس از مدتی خدمت پیامبر آمد. مسلمان شد و از گذشته نادرست خویش عذرخواهی کرد. پیامبر، عذرش را پذیرفت و او را بخشید. عبداللّه سهمی در این هنگام ابیاتی سرود که ترجمه آن چنین است:

۱- سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۲.

۲- همان.

ای پیـامبر بزرگ، زبـان من بسـته و هلاـکت، مرا در برگرفته است. من بـا شـیطان در روش های گمراهانه مسابقه دادم. وای بر کسـی که خواسـته های شیطانی در او پدید آید. گوشت و استخوان و دلم، با ایمان کامل گواهی می دهد که خدایی هست و تو مأموری که مردم را از عذاب او بترسانی.

عبدالله سهمی در جای دیگر سرود:

ای پیـامبر، من از کارهـایی که انجـام داده ام، پـوزش می خواهم؛ زیرا در گمراهی، سـرگردان بودم. مرا ببخش که بی توجهی پـدر و مـادرم، مرا به لغزش و زشتی هـا کشانیـد. تو پیـامبر بخشـنده و مهربـان هستی. گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو میان مردم شخصیت برجسته ای داری.(۱)

۴. کـافران قریش در مکه تا توانسـتند پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله را آزار دادنـد و کار را بر او و پیروانش سـخت گرفتنـد. پیامبر در برابر آن همه آسـیب ها، شکیبایی به خرج داد تا هنگامی که مکه را فتح کرد و بر دشمنان خویش چیره گشت. با آن همه بدکرداری مشرکان که همگان می دانستند، گمان می رفت پیامبر از آن مردم لجوج و ستیزه گر، سخت انتقام بگیرد و آن افراد بی رحم را که از شـکنجه و کشـتار مسلمانان فروگذار نبودند، از دم تیغ بگذراند. با این حال، چنین نشد و رسول رحمت در سـخنرانی تـاریخی خود در مسـجدالحرام به مکیان فرمود: بگوییـد چگونه با شـما رفتار کنم؟ آنان در پاسـخ گفتنـد: ما جز نیکی، گمـانی به شـما نمی بریم. شـما برادری بزرگوار و فرزنـد پـدری بزرگوار هستیـد. پیـامبر فرمود: «همان گونه که برادرم یوسف به برادرانش فرمود که سرزنشی بر شما نیست، من نیز به شما می گویم که بروید، همه شما را آزاد کردم».(۲)

۵. روزی چند نفر از یهودیان بر او وارد شدند و با لحن خاصی که دو پهلو بود، سلام کردند. پیامبر نیز در پاسخ

۱- همان، ص ۴۱۳.

۲- همان.

گفت: «و علیکم.» عـایشه قصـد آنهـا را دریـافت و بـا عصـبانیت، پرخاش کرد و ناسـزا گفت. رسول اکرم صـلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه آرام بگیر و بدزبانی نکن. مگر نمی دانی خدا، مدارا با همه کس را دوست دارد».(۱)

(۴۸) امانت داری

دشـمنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه، حتی پس از اعلام پیامبری اش همچنان نفیس ترین اشیای خود را نزد وی به امانت می گذاشـتند و تردیـدی به خود راه نمی دادند که مبادا او اموالشان را مصادره و به نفع آیین خود خرج کند. ازهمین رو، پس از آماده شـدن برای هجرت به سوی یثرب، از امام علی علیه السـلام خواست چنـد روز در مکه بماند و امانت ها را به صاحبانشان پس بدهد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

امانت را به کسی که تو را امین قرار داد، باز پس بده و به کسی که به تو خیانت کرد، خیانت مکن.(۲)

ایشان حتی نخ و سوزن را به صاحبش برمی گرداند(۳) و می فرمود:

وقتی کسی سخنی گفت و به اطراف خود نگریست، آن سخن نزد شما امانت است.(۴)

در نبرد خیبر، مسـلمانان دچـار کم غـذایی شدیـدی شدنـد، به گونه ای که برای رفع گرسـنگی، از گوشت برخی حیوانات که خوردن آنها مکروه است، اسـتفاده می کردنـد. مسـلمانان چنـد دژ از دژهای خیبر را گشوده بودنـد، ولی دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا انبار کرده بودند، به دست مسلمانان نیفتاده بود. در این هنگام، چوپان سیه چرده ای

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۷.
۲- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۷۱.
۳- سنن النبی، ص ۱۳۰.
۴- جامع الصغیر، ج ۱، ص ۸۷ .

که برای یهودیان خیبر گله داری می کرد، به حضور حضرت شرفیاب شد و درخواست کرد که حقیقت اسلام را بر او عرضه کند. وی در همان نخستین جلسه ها، بر اثر گفتار مستدل و منطقی آن فرستاده خدا ایمان آورد. سپس گفت: همه این گوسفندان، امانت یهودیان خیبر در دست من است. اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفند قطع شده است، تکلیف من چیست؟ حضرت در برابر چشم صدها سرباز گرسنه، با کمال صراحت فرمود: در آیین ما، خیانت به امانت، یکی از بزرگ ترین گناهان است. بر تو لازم است همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را به دست صاحبانشان برسانی. او نیز از دستور پیامبر پیروی کرد و بی درنگ در جنگ علیه یهود به جهاد پرداخت و در راه اسلام به شهادت رسید.(۱)

پیامبر هنگام ورود به مسجدالحرام، عثمان بن طلحه را که کلیددار کعبه بود، نزد خود طلبید تا در کعبه را باز کند و درون کعبه را از وجود بت ها پاک سازد. عباس عموی پیامبر پس از انجام این مقصود، از پیامبر خواست که کلید خانه خدا را به او تحویل دهد و مقام کلیدداری بیت الله را که در میان عرب، مقامی برجسته و شامخ بود، به او بسپرد.

پیامبر بر خلاف این تقاضا، پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بت ها، درِ کعبه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که این آیه را تلاوت می کرد:

إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها... . (نساء: ۵۸)

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید... .(۲)

بر اساس روایت های دیگر، پیامبر داخل خانه خدا دو رکعت نماز خواند. سپس از کعبه بیرون آمد. عباس در حالی که تقاضای کلیدداری کعبه را برای خود می کرد، آیه

۱- حسین سیدی، همنام گل های بهاری، صص ۶۴ ـ ۶۵.
۲- داستان های شنیدنی از فتح مکه و جنگ حنین، ص ۵۷ ؛ به نقل از: مجمع البیان، ج ۳، ذیل آیه ۵۸ نساء.

۵۸ سوره نساء نازل شد. پیامبر نیز به علی علیه السلام دستور داد که کلید کعبه را به عثمان بن طلحه بدهند و از او پوزش بخواهند. عثمان به علی علیه السلام گفت: در آغاز، کلید را با خشونت از من گرفتی، ولی اکنون با کمال مهر و محبت به من دادی؟ علی علیه السلام جریان نزول آیه قرآن را برای او بیان کرد و گفت: به علت احترام فرمان خدا، چنین کردم. عثمان بن طلحه با شنیدن این مطلب، اسلام آورد.(۱)

پیش از نبوت، لقب «امین» به حضرت دادند. ابوجهل در یکی از سخنانش گفته است که محمد بن عبدالله در اجتماع ما نشو و نما کرد و ما او را امین نامیدیم؛ زیرا شخصی درست کار، آرام و راستگو بود. او را احترام کردیم تا اینکه مقام والایی یافت. آنگاه ادعا کرد که پیامبر خداست.(۲) پس از بعثت که قریش به دشمنی با او برخاستند، باز هم اموال خود را نزد او به امانت می سپردند. در راستگویی و درست کاری آنچنان شهرت یافت که همگی به امانت داری او اذعان داشتند و او را «محمد امین» می خواندند.(۳)

(۴۹) راستگویی

امام علی علیه السلام، او را راستگوترین مردمان معرفی می کند.(۴) ابن عباس نیز می گوید: چون آیه «و خویشاوندان نزدیکت را هشدار بده» نازل شد، آن بزرگوار بر فراز کوه صفا رفت و فریاد برآورد: به ما حمله کرده اند! مردمان گفتند: او کیست؟ اطرافش گرد آمدند. حضرت فرمود: اگر بگویم اسبانی (با سواران خویش) در دره آهنگ هجوم به شما را دارند، حرفم را

۱- بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۱۷.

۲- سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۸.

۳- سیره حلبی، ج ۱، ص ۱۷۲.

۴- ذخایر العقبی، ص ۴۴.

می پذیرید؟ گفتند: آری، ما جز راستگویی از تو نشنیدیم. فرمود: پس همانا من هشداردهنده شمایم در برابر عذابی سخت.(۱)

حتی روزی ابوجهل به پیامبر گفت: ما تو را تکذیب نمی کنیم، بلکه دستورهایی راکه آورده ای، تکذیب می کنیم. آنگاه این آیه نازل شد:

فَإِنَّهُمْ لا يُكَذِّبُونَكَ وَ لكِنَّ الظّالِمينَ بِآياتِ اللّهِ يَجْحَدُونَ. (انعام: ۳۳)

آنان تو را تکذیب نمی کنند، ولی ستم کاران، آیات خدا را انکار می کنند.

اخنس در جنگ بدر، ابوجهل را دید و به او گفت: ای ابوحکم! در اینجا جز من و تو کسی نیست که سخن ما را بشنود. به من بگو آیا محمد در ادعایی که می کند، راست می گوید یا دروغ؟ ابوجهل گفت: به خدا سوگند، محمد راستگو است و هرگز دروغ نگفته است.(۲)

هرقل، پادشاه روم، وضع پیامبر را از ابوسفیان پرسید و گفت: آیا پیش از ادعای نبوت، به او تهمت دروغ گویی زده اید؟ ابوسفیان پاسخ داد: نه.(۳)

(۵۰) یکسان نگری

نه بینوایی را به خاطر فقرش تحقیر می کرد و نه دولتمردی را به خاطر ثروتش بزرگ می شمرد. برای هر دو به درگاه خداوند یکسان دعا می کرد.(۴) همچنین می فرمود:

بدترین غذا، سوری است که ثروتمندان را بدان دعوت می کنند، نه بینوایان

۱- بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۱۶۴.

۲- سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۸.

۳- همان.

۴- سنن النبی، ص ۱۱۴.

را. کسی که ثروتمند را گرامی بدارد و بینوا را تحقیر کند، در آسمان ها دشمن خداوند است...(۱) کسی که ثروتمندی نزدش بیاید و او را به خاطر اینکه از دنیا (و ثروتش) بهره مند شود، برایش فروتنی کند، دو سوم دینش را از دست داده است.(۲)

همچنین از مردم می خواست آنچه را خودشان (به خاطر کیفیت بد غذا) نمی خورند، به مستمندان ندهند.(۳)

امام صادق علیه السلام فرمود:

فقیری بـا لباس منـدرس به حضور رسول خـدا صـلی الله علیه و آله رسـید و کنار آن حضـرت نزد شـخص ثروتمنـدی نشـست. ثروتمنـد لبـاس خود را از زیر پـای آن فقیر کشـید. پیامبر به ثروتمنـد فرمود: ترسـیدی چیزی از فقر او به تو بچسـبد؟ گفت: نه. فرمود: ترسـیدی از دارایی تو چیزی به او برسد؟ گفت: نه. فرمود: ترسـیدی لباست چرک شود؟ گفت: نه. فرمود: پس چه چیز تو را بر این کـار (کنار کشـیدن از فقیر) واداشت؟ گفت: ای رسول خـدا! من همـدمی (شـیطانی) دارم که هر کار زشتی را در نظرم خوب جلوه می دهـد و هر کار خوبی را در نظرم زشت می نمایانـد. من (به جبران این کار) نصف مالم را به این فقیر می دهـم. پیـامبر بـه آن مرد تهی دست فرمـود: تـو می پـذیری؟ او گفت: نه.ثروتمنـد گفت: چرا؟ گفت: می ترسم در دل من آید آنچه به دل تو آمده است (که نتیجه آن گمراهی، تکبر، تحقیر و توهین تهی دستان است).(۴)

۱- هم نام گل های بهاری، ص ۱۹۰.
۲- بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۳۴۸.
۳- همنام گل های بهاری، ص ۱۹۱.
۴- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۶۲.

(۵۱) احسان و نیکی به سائل

ابی سعید خدری می گوید: در جمع گروهی از مهاجران نشسته بودم. برخی از آنها (به خاطر بینوایی) عریان بودند و در میان دیگران می نشستند تا عریانی خود را پنهان کنند. یکی از ما قرآن می خواند و دیگران گوش سپرده بودند. پیامبر آمد و فرمود: سپاس خدایی را که از امت من کسانی را قرار داد که به من فرمان داد تا با آنان (همدل و همدرد باشم و) شکیبایی ورزم. سپس برای رعایت عدالت میان ما نشست وادامه داد: ای گروه تهی دستان مهاجر! شما را به نور کامل در رستاخیز مژده می دهم. نصف روز زودتر از ثروتمندان وارد بهشت می شوید و آن نیمه از روز، پانصد سال است.(۱)

رسول گرامی اسلام می فرماید: «خدایم فرمان داد تا بینوایان مسلمان را دوست بدارم».(۲) آورده اند هیچ کس از پیامبر چیزی نخواست که پاسخ منفی بشنود و آن حضرت هیچ سائلی را جواب رد نمی داد. اگر می توانست حاجت او را برمی آورد و اگر نمی توانست، با زبان خوش او را قانع می ساخت.(۳)

عجلان می گوید: خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که سائلی آمد. حضرت برخاست و از زنبیلی که در آن خرما بود، مشتی برداشت و به او داد. سائل دیگری آمد و حضرت یک مشت دیگر به او داد تا سه نفر فقیر آمدند، ولی حضرت به فقیر چهارم فرمود: خدا ما و تو را روزی بدهد. سپس فرمود: پیامبر چنین بود که هیچ سائلی را از مال دنیا محروم نمی کرد.

روزی زنی به پسرش گفت: نزد پیامبر برو و اگر هیچ نداشت، پیراهن او را بخواه. وی نزد حضرت آمد و چیزی خواست. حضرت فرمود: هیچ چیز نزد ما نیست. عرض

۱- کنز العمال، ج ۶، ص ۴۶۷.

۲- اصول کافی، ج۸، ص ۸.

۳- سنن النبی، صص ۹۹ و ۱۰۰.

کرد: پیراهنت را به من بـده. حضـرت پیراهن خود را بیرون آورد و به او بخشـید.(۱) پس خداونـد فرمان میانه روی به او داد و فرمود:

وَ لا تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَهً إِلی عُنُقِکَ وَ لا تَبْسُطْها کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا. (اسراء: ۲۹)

دست خود را به گردن خود بسته مدار و به طورکامل آن را باز مکن که در نتیجه، ملامت شده و حسرت زده می شوی.

برقی می گوید: در وصـیت پیامبر به علی علیه السـلام آمده است که عمل به سنت من، در نماز و روزه و صدقه است.(۲) شیخ کلینی از زید شحام از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود:

هرگز پیامبر، نیازمندی را محروم نساخت. اگر چیزی داشت، به او می داد و گرنه می فرمود: خدا برساند.(۳)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود:

هر که مایل است خداوند از نحوست روزش جلوگیری کند، صبح گاه آن روز را صدقه بدهد. اگر می خواهد نحوست شبش از بین برود، سر شب صدقه بدهد. من ابتدای حرکت و خارج شدن خود را با صدقه شروع کردم. این صدقه دادن برایت بهتر از علم نجوم است.(۴)

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

مردی یهودی از محلی که پیامبر با اصحابش تشریف داشتند، گذشت و گفت «السام علیک.» آن جناب پاسخ داد: «علیک» (بر تو باد). اصحاب

۱- اصول کافی، ج ۴، ص ۵۵.

۲- محاسن، ص ۱۳.

۳- اصول کافی، ج ۴، ص ۱۵.

۴- همان، ص ۷.

عرض کردنـد: این مرد گفت مرگ بر شـما باد. فرمود: من هم گفتم بر تو باد. پشت این شـخص را ماری سـیاه خواهد گزید و می میرد.

یهـودی به راه خـود رفت و پشـته بزرگی هیزم گرد آورد. طـولی نکشـید که بـازگشت. وقـتی خـواست از محـل حضور پیـامبر بگذرد، به او فرمود: پشـته ات را زمین بگذار. هیزم را بر زمین نهاد که دیدند مار سـیاهی، چوبی را به دندان گرفته است. از او پرسید: امروز چه کار کردی؟ گفت: کاری نکردم. هیزم را که جمع کردم، دو گرده نان داشتم. یکی را خوردم و دیگری را به مسـتمندی صـدقه دادم. فرمود: با همان صـدقه از مرگش جلوگیری شـد؛ چون صـدقه، مرگ ناگهانی و ناروا را از انسان برمی گرداند.(۱)

(۵۲) غیبت گریزی

رسول اکرم صـلی الله علیه و آله به اصـحابش فرمود: آیا می دانیـد غیبت چیست؟ عرض کردند: خدا و رسولش بهتر می دانند. فرمود:

ذِکْرُکَ أَخاکَ بِما یَکْرَهُ.(۲)

اینکه از برادرت چیزی بگویی که خوش ندارد.

ابـوذر در حـدیثی از رسـول گرامی اسـلام آورده است که فرمود: ای ابـاذر! از غیبت بـپرهیز که غیبت بـدتر از زنـاست. عرض کردم: ای پیـامبر خـدا، غیبت چیست؟ فرمـود: غیبت این است که از برادرت چیزی بگـویی که خوش نـدارد. عرض کردم: ای پیامبر خـدا! اگر آنچه درباره او گفته می شود، در او باشـد؛ چه؟ فرمود: بـدان که اگر آنچه در او هست، بگویی، غیبتش کرده ای و اگر آنچه در او نیست، بگویی، به او بهتان زده ای.

در حدیث است که زنی برای مسـئله ای به حضور پیامبر مشرّف شد. وی مقداری کوتاه قد بود. پس از رفتنش، عایشه کوتاهی قد وی را با دست خویش تقلید کرد.

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۵.
۲- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۸۹ .

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به وی فرمود: خلال کن. عایشه خلال کرد و پاره گوشتی از دهانش بیرون افتاد.(۱)

انس بن مالک می گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به روزه امر فرمود و دستور داد کسی بدون اجازه حضرتش افطار نکند. مردم همگی روزه گرفتند وچون غروب شد، هر روزه داری برای اجازه افطار به محضر آن جناب می آمد و آن حضرت اجازه افطار می داد. در آن وقت، مردی آمد و گفت: دو دختر دارم که هنوز افطار نکرده اند و از آمدن به محضر شما حیا می کنند. اجازه دهید هر دو افطار کنند. حضرت پاسخی نداد. آن مرد گفته اش را تکرار کرد و باز حضرت چیزی نفرمود. چون برای بار سوم تکرارکرد، حضرت فرمود: روزه نبوده اند. چگونه روزه بوده اند، در حالی که گوشت مردم را خورده اند. به خانه برو و به هر دو بگو استفراغ کنند. آن مرد به خانه رفت و از آنان خواست که استفراغ کنند. آن دو چنین کردند، در حالی که از دهان هر یک قطعه ای از خون بسته بیرون آمد. آن مرد با شگفتی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و داستان را برای آن حضرت تعریف کرد. حضرت فرمود: به آن کسی که جانم در دست اوست، اگر این گناه غیبت بر آنان باقی مانده بود، اهل آتش بودند.(۲)

در حدیث معروفی، جابر و ابوسعید خدری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمود:

اَلْغِیبَهُ أَشَدُّ مِنَ الزِّنا.(۳)

غیبت از زنا بدتر است.

این سخن به بیانی دیگر نیز آمده است:

ص: ۱۵۶

۱- مرتضی مطهری، عدل الهی، ص ۲۴۷.

۲- انصاریان، عرفان اسلامی، ج ۱، ص ۱۲۶.

۳- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۲۲.

اَلرَّجُلُ یَزنی ثمَّ یَتُوبُ فَیَتُوبُ اللّه عَلَیْه وَ إنَّ صاحِبَ الغِیبهِ لا یُغْفَرُ حَتّی یَغْفِرَ لَهُ صاحِبُهُ.(۱)

مرد زنا می کنـد و سـپس توبه می کنـد و خـدا توبه اش را می پـذیرد، ولی غیبت کننـده آمرزیده نمی شود تا زمانی که غیبت شونده او را ببخشد.

(۵۳) وفای به عهد

پیـامبر گرامی اسـلام پیش و پس از بعثت، برای وفـای به عهـد اهمیت بسـیاری قائـل بـود. ایشـان در هر حـالی به پیمـانی که با دوست و دشـمن برقرار می کرد، پـای بنـد بود و تـا زمانی که طرف مقابل نقض عهـد نمی کرد، بر تعهـد خویش اسـتوار بود. نمونه هایی از وفای پیامبراسلام به پیمان ها گویای این مدعاست:

۱. در زمـان جاهلیت، جمعی از جوان مردان قریش برای دفاع از حقوق مظلومان، پیمانی به نام «حلف الفضول» بسـتند. یکی از شرکت کننـدگان در این پیمان، پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله بود. او نه تنها پیش از بعثت، با تمام وجود به این پیمان وفادار بود، بلکه پس از آن نیز هرگـاه از آن یـاد می کرد، می فرمود: من حاضـر نیسـتم پیمـان خود را بشـکنم؛ اگرچه در مقابل آن، گران بهاترین نعمت را در اختیار من قرار دهند.(۲)

۲. عمار یاسـر می گوید: من گوسـفندان خودمان را می چرانیدم و محمد صـلی الله علیه و آله نیز شبانی می کرد. روزی به وی گفتم: من در «فـجّ» چراگاه خوبی سـراغ دارم؛ حاضـری فردا به آنجا برویم؟ فرمود: بله. صـبح که آمدم، دیدم محمد صـلی الله علیه و آله پیش از من آمـده، ولی گوسـفندانش را به چراگـاه نبرده است. پرسـیدم: پس چرا ایسـتاده ای؟ فرمود: من بـا توعهد کردم که گوسفندانمان را با هم بچرانیم. دوست نداشتم خلاف وعده عمل کنم و

۱- الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۵۱۱.
۲- سیره حلبی، ج ۱، ص ۱۳۱.

گوسفندانم را پیش از تو بچرانم.(۱)

۳. ماه ذی قعده بود که پیامبر تصمیم گرفت به قصد عمره راهی مکه شود. از دیگر مسلمانان نیز دعوت کرد تا همراه او باشند. رسول خدا صلی الله علیه و آله با جمعی که همراه او بودند، به سوی مکه حرکت کرد. در میانه راه به آن حضرت خبر دادند قریشیان که از حرکت شما خبردار شده اند، خود را برای جنگ آماده کرده و در ذی طوی مستقر شده اند. آنان سوگند یاد کرده اند که نگذارند شما وارد مکه شوید. از آنجا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای جنگ حرکت نکرده بود و قصد عمره داشت، با آنها مذاکره کرد و بین آنها و پیامبر معاهده ای بسته شد که به «صلح حدیبیه» معروف گشت. در این معاهده، پیامبر متعهد اموری شد از جمله: هر فردی از افراد قریش اگر بدون اذن بزرگ تر خود از مکه فرار کند و اسلام بیاورد وبه مسلمانان بپیوندد، محمد باید او را به سوی قریش باز گرداند، ولی اگر فردی از مسلمانان به سوی قریش بگریزد، قریش موظف نیست او را به مسلمانان تحویل دهد.

در همان وقت که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با سهیل، نماینده قریش پیمان می بست، ابوجندل، فرزند سهیل که مسلمان شده بود، ولی در زنجیر پدر مشرکش اسیر بود، از مکه فرارکرد و به مسلمان ها پیوست. سهیل گفت: ای محمد! این اولین مورد وفای به پیمان است. اگر می خواهی صلح برقرار باشد، باید او را به ما برگردانی.

پیامبر هم پذیرفت. سهیل گریبان فرزندش را گرفت و به طرف مکه برد. ابوجندل با لحنی تضرع آمیز فریاد زد: ای مسلمانان! آیا شما اجازه می دهید مرا به سوی مشرکان برگردانند و دوباره گرفتار چنگال آنها گردم؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوجندل! صبر کن. خداوند برای تو و امثال تو گشایشی خواهد کرد. ما با آنها پیمانی بسته ایم و نمی توانیم عهد و پیمان خود را بشکنیم.(۲)

۱- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۴.

۲- سیره ابن هشام، ، ج ۳، ص ۲۳۲.

۴. فردی با پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله خرید و فروش کرد. پیامبر نیز با او قرار گذاشت در جای معینی، یکدیگر را ببینند و معـامله را تمـام کننـد. او فراموش کرد آن روز و فردای آن روز در وعـده گـاه حاضـر شود. پس روز سوم به آنجا رفت و دید پیامبر همچنان منتظر او مانده است. پیامبر چون او را دید، فرمود: ای جوان! مرا به زحمت افکندی. سه روز است (برای وفای به وعده) من همین جا مانده ام و انتظار می کشم.(۱)

۵. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از بازگشت از حجه الوداع، بیمار شد. با این حال، میان مردم ظاهر می شد. روزی ایشان در حالی که دسـتاری به سـر بسـته بود و از سـمت راست به علی علیه السـلام و از سمت چپ به فضل تکیه داده بود، به مسجد آمد و بالای منبر نشـست. رسول الله صـلی الله علیه و آله نخست زبان به حمد و ثنای الهی گشود و پس از آن فرمود: ای مردم! نزدیک است که از میان شـما بروم. به هر کس که وعده ای داده ام و وفا نکرده ام، بیاید و یادآوری کند تا به آن عمل کنم و هر کس از من طلبی دارد، مرا آگاه سازد. مردی از میان جمیعت برخاست و گفت: ای پیامبر خـدا! من ازدواج کرده ام. به من وعـده داده بودی که یک صـد و بیست درهم به من بـدهی. پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله به فضل اشاره کرد که این وجه را بپردازد و از منبر پایین آمد.(۲)

(۵۴) گریستن بر فراق خویشاوندان

پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله بسـیار رقیق القلب و عطوف ومهربـان بود. در سال شـشم هجرت وقتی از ابواء (محلی بین مکه ومدینه) می گذشت، قبر مادر خود را زیارت و بازسازی کرد و کنار قبر او غمگنانه گریست.(۳)

وقتی پیامبر پس از نبرد احد، بالای سر شهیدان حاضر شد، با دیدن پیکر جناب

۱- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۵.
۲- مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۰۱.
۳- فروع کافی، ج ۱، ص ۳۰۱.

حمزه بن عبدالمطلب که پس از شهادت، هند (مادر معاویه بن ابی سفیان)، آن را مثله کرده بود، دردمندانه گریست.(۱)

پس از تولد امام حسین علیه السلام، وقتی نوزاد را برای نام گذاری خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بردند، پیامبر او را در آغوش گرفت و با تأثر شدید گریه کرد. چون از آن گرامی پرسیدند که برای چه گریه می کنید؟ فرمود: «برای این فرزند دلبند خود گریه می کنم که گروهی از کافران ستمگر بنی امیه، او را می کشند. خداوند آنان را مشمول شفاعت من نفرماید».(۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در وفات فرزندش ابراهیم، نیز اشک می ریخت و می فرمود: «چشم اشک می ریزد و دل اندوهمند است، ولی سخنی که خلاف رضای الهی باشد، نمی گویم و ما برای تو ای ابراهیم غمگین هستیم».(۳)

در سال دهم پس از بعثت، اندکی پس از نجات مسلمانان از محاصره اقتصادی قریش در شعب ابوطالب، به فاصله اندکی، دو یار و حامی صمیمی و وفادار پیامبر؛ یعنی حضرت ابوطالب، عموی ارجمند و بزرگوار او و حضرت خدیجه، همسر مهربان و ایثارگرش درگذشتند. وفات آن دو برای پیامبر بسیار اندوه بار بود. پیامبر در سوگ هر یک از آن دو سخت گریست و بعدها نیز از آنان همیشه یاد می کرد. بسیار اتفاق می افتاد که با زنده شدن خاطره خدیجه، به یاد او و نیکی ها و مهربانی هایش می گریست.(۴)

به روایت حضرت صادق علیه السلام، هنگامی که فاطمه بنت اسد، مادر امیرالمؤمنین علی

۱- طبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۱۶.

۲- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۹.

۳- فروع کافی، ج ۱، ص ۷۲.

۴- کشف الغمه، صص ۱۵۱ _ ۱۵۳.

علیه السلام از دنیا رفت، علی علیه السلام (با حالتی که غم و اندوه کاملاً در رخسارش دیده می شد) خدمت پیامبر آمد. آن جناب فرمود: چه شده؟ عرض کرد: مادرم از دنیا رفت. پیامبر فرمود: مادر من از دنیا رفته است و شروع به گریه کرد و می گفت: مادر جان! سپس پیراهن و ردای خود را به علی علیه السلام داد و فرمود با اینها او را کفن کنید. وقتی فارغ شدید، مرا نیز خبر دهید. جناره را که به مدفن آوردند، پیامبر بر او نماز گزارد که بر هیچ کس پیش و پس از او چنین نمازی نخوانده بود. آن گاه داخل قبر فاطمه شد و در آنجا خوابید. پس از دفن. فرمود: فاطمه. پاسخ داد: لبیک یا رسول الله. پرسید: آنچه پروردگارت وعده داده بود، درست یافتی؟ پاسخ داد: بلی، خدا شما را بهترین پاداش عنایت کند. آنگاه پیامبر در میان قبر فاطمه بنت اسد مناجاتی طولانی کرد.

همین که از قبر خارج شد، پرسیدند عملی که با جنازه فاطمه کردید، از خوابیدن در قبر و کفن کردن با لباس خود و نماز خواندن طولانی و راز و نیاز طولانی، با هیچ کس چنین نکردید؟ فرمود: آری، اینکه لباس خودم را کفنش قرار دادم، برای آن بود که روزی کیفیت محشور شدن مردم را در قیامت برایش شرح می دادم که بسیار متأثر شد و گفت: آه وای بر من. به لباس خود کفنش کردم و در نماز از خدا خواستم که آنها کهنه نشوند تا همان گونه در قیامت محشور گردد و داخل بهشت شود. خداوند نیز پذیرفت. اینکه داخل قبرش شدم، به واسطه آن بود که روزی به او گفتم وقتی میت را در قبر می گذارند، دو ملک (نکیر و منکر) از او خواهند پرسید. گفت: آه به خدا پناه می برم از چنین روزی. در قبرش خوابیدم و پیوسته از خدا درخواست کردم تا دری از بهشت برای او باز شد و به باغستانی از باغ های بهشت وارد گردید.(۱)

«ابوبصیر نیز می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: وقتی رقیه، دختر پیامبر از دنیا رفت، حضرت رسول بر فراز قبر او ایستاد و دست های خود را به سوی

۱- بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۳۲.

آسمان بلند کرد و گریست. عرض کردند: یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله ! برای چه به سوی آسمان دست بلند کردید و گریستید؟ فرمود: از خدا خواستم دخترم، رقیه را از فشار قبر، به من ببخشد.

همچنین انس می گوید: کسی با زن و فرزندش مهربان تر از رسول گرامی نبود. حضرت پسری شیرخوار در حومه شهر داشت که به سوی آنجا رهسپار می شد و ما نیز با او می رفتیم. داخل خانه می شد، آتش می افروخت و بر آن می دمید. پسرش ابراهیم را می گرفت، می بوسید و می بویید و سپس برمی گشت. هنگامی که پسر چشم از جهان فروبست، فرمود: او را در کفن نپوشانید تا بدو بنگرم. کودک را آوردند. خویش را بر وی افکند و گریست.(۱)

(۵۵) بخل گریزی

پیامبر گرامی اسلام می فرمود:

تربیت من از خدا و تربیت علی از من است. پروردگارم مرا به سخاوت و نیکی امر و از بخل و ستم نهی فرمود. نزد خداوند بزرگ چیزی بدتر ازبخل و اخلاق ناپسند نیست. این دو خوی زشت، هر عبادت و عملی راکه انسان برای انجام آن کوشیده است، تباه می سازد.(۲)

مردی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و از آن حضرت کمک مالی خواست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمود: اکنون چیزی نزد من نیست، ولی با ما بیا. هنگامی که چیزی رسید، به تو خواهیم داد. یکی از اصحاب عرض کرد: یا رسول اللّه ! خداوند آنچه از قدرت شما خارج است، وظیفه شما قرار نداده است (منظورش این بود حال که شما چیزی ندارید، به این سائل جواب منفی بدهید و او را رد کنید). پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از این سخن خوشش نیامد. آن مرد سائل گفت: انفاق کن و به لطف خدا از کم شدن و کاستن مال، ترسی به خود راه مده. پیامبر

۱- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۷۶.
۲- سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۲.

از گفتار آن مرد متبسم شد و آثار شادی در صورتش هویدا گشت.

نظر به اینکه سخن مرد سائل، تحسین پیامبر را برانگیخت، امام رضا علیه السلامدر نامه ای به پسرش، امام محمدتقی علیه السلام می نویسد: شنیده ام هنگامی که می خواهی سواره از خانه بیرون بروی، خادمان، تو را از در کوچک بیرون می برند و این کار به سبب بخل آنهاست که مبادا کسی تو را ملاقات کند و از تو خیری به او برسد. از تو می خواهم به پاس حقی که بر تو دارم، ورود و خروجت جز از در بزرگ نباشد و هنگامی که سوار می شوی، سکه های طلا و نقره همراه تو باشد که هرکس چیزی از تو خواست، به او عطا کنی. هر کدام از عموهایت درخواستی داشت، کمتر از پنجاه دینار طلا به او مده و اگر خواستی بیشتر به او عطا کنی، خود می دانی. هر یک از عمه های تو چیزی درخواست کرد، کمتر از بیست و پنج دینار طلا به او عطا مکن و بیش از آن بسته به همت تو است. می خواهم خداوند با انفاق و بخشش، تو را بلندمرتبه گرداند. پس انفاق کن و به لطف خدا از تنگ دستی ترسی به خود راه مده.(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سال هشتم هجری در پایان جنگ حنین در محلی به نام جعرانه توقف فرمود تا غنایمی که از جنگ به دست آمده بود، میان مسلمانان تقسیم کند. مسلمانان برای گرفتن سهمیه خود ازدحام کردند و حق خود را از پیامبر می خواستند. پیامبر به آنان فرمود: به خدا سوگند، اگر به اندازه درختان تهامه، شتر نزد من باشد، آنها را میان شما تقسیم می کنم و مرا مردی ترسو و بخیل نخواهید یافت. آنگاه همه شتران و اموال را میان مسلمانان قسمت و حق هر کسی را ادا کرد.(۲)

(۵۶) مسافرت

سیر و سفر برای کسب تجربه و دست یابی به معرفت و ارضای حس کنجکاوی بسیار کارساز است. پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

۱- همان، ص ۴۱۳.

۲- سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۳.

سافِرُوا فَإِنَّکم اِنْ لَمْ تَغْنَموا مالاً أفَدْتُمْ عَقلًا.(۱)

مسافرت کنید! چه اگر در سفر نفع مالی عایدتان نشود، از فواید عقلی آن بهره مند می شوید.

در حقیقت، بهره گیری از امکانات طبیعی و هم نوایی با طبیعت همیشه سرشار از زیبایی، روح و روان آدمی را شاداب می سازد و در پی سلامت روح، جسم آدمی نیز با طراوت می شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «سافِروا تَصِحّوا؛(۲) سفر کنید تا سلامت باشید».

از سوی دیگر، اهداف سفر کردن چنین ترسیم شده است. سزاوار نیست انسان به سفر برود، مگر برای سه چیز: یا برای تجارت، تحصیل درآمد و اصلاح معاش؛ یا برای دست یابی به کمال معنوی و تعالی روح و یا برای تفریح و تفرج و جلب لذت های مباح.(۳)

البته اسلام در آموزه های خود بر جماعت و روح جمعی، تأکید ویژه ای دارد. در مسافرت نیز به سیر جمعی تمایل نشان می دهد، ولی پیش از همه چیز، به گزینش هم سفر و پذیرش مسئولیت برای پیشبرد کارها توجه می کند. رسول گرامی اسلام می فرماید: «اَلرَّفیقُ ثُمَّ الطَّریق؛ اول رفیق راه، آن گاه سفرکردن».(۴)

ایشان همچنین می فرماید:

اذا کانَ ثَلاثَهٌ فی سَفَرٍ، فَلْیُومِّرُوا اَحَدَهُمْ.(۵)

۱- مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۵۱۳.

۲- بحارالانوار، ج ۵۹، ص ۲۶۷.

۳- همان.

۴- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۲۱.

۵- کنزالعمال، ج ۶، ص ۷۱۷.

هر گاه سه نفر در سفری بیرون رفتند، باید کسی از خود را امیر گردانند.

حس تفاهم و تعامل با هم نوعان، سازگاری با اطرافیان و هم زیستی و انس گرفتن با دوستان از بایسته های سفر است. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می فرماید:

اَمّا الَّتی فی السَّفَرِ فَبَذْلُ الزّادِ وَ حُسْنُ الخُلْقِ وَ الْمِزاحُ فی غَیْرِ المَعاصی.(۱)

بذل و بخشش توشه، خوش اخلاقی و شوخی کردن در چارچوب دوری از گناه، از آداب سفر است.

همکاری، همیاری و تقسیم کار، سفر را به کام آدمی گوارا و خاطره های خوشی از آن به یادگار می گذارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفری که با دوستان خود داشت، برای مهیا کردن غذا، دستور کشتن گوسفندی را داد. فردی ذبح گوسفند را پذیرفت. شخصی دیگر سلاخی آن را به عهده گرفت. دیگری تقسیم و قطعه کردن آن را عهده دار شد و فرد دیگر متصدی پختن گوشت ها شد. پیامبر نیز برای برپا کردن آتش هیزم جمع کرد.

یاران گفتند: ای رسول خدا! تو را به پدر و مادرمان سوگند! خودت را به سختی میفکن. ما تو را کفایت می کنیم. پیامبر فرمود: می دانم که شما همه کارها را به خوبی انجام می دهید، ولی خداوند از بنده ای که از همسفران خود کناره گیرد، ناخرسند است. آن گاه رسول اللّه صلی الله علیه و آله برخاست و به جمع آوری هیزم پرداخت.(۲)

عده ای که پیاده سفر می کردند، از حضرت خواستند برایشان دعا کند. پیامبر برایشان دعا کرد. سپس فرمود: «بر شما باد به سرعت (حرکت کردن)، سحرخیزی و ساعتی پیش از طلوع آفتاب حرکت کردن؛ زیرا عمر سفر در شب کوتاه است».

برای پیش گیری از گزیدگی و هجوم درندگان می فرمود: «در پشت جاده ها و دلِ دره ها اتراق نکنید».(۳) همچنین می فرمود:

۱- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۲۶۶.

۲- همان، ص ۲۷۳.

۳- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۷۷.

حق مسـلمان (بر مسـلمان) آن است که هرگاه آهنگ سـفر دارد، دوسـتانش را از مسافرت آگاه کند و حق او بر دوستانش آن است که وقتی برگشت، به دیدنش بیایند.(۱)

نیز با توجه به تأثیر مثبت سفر بر شادابی روحی و تجدید قوا می فرمود: «مسافرت کنید تا تندرست بمانید».(۲)

همچنین فرموده است:

هرگاه کسـی از شما از سفر برمی گردد، باید برای خانواده اش هدیه ای بیاورد، گرچه قطعه سنگی باشد.(۳) روش صحیح آن است که هرگـاه گروهی برای سـفر می رونـد، مخـارج خود را تفکیـک کننـد. این کـار برایشان بهتر و برای اخلاقشان نیکوتر است.(۴)

وقـتی کـه از مسـافرت برمی گشـت، ابتـدا بـه مسـجد می رفـت و دو رکعـت نمـاز بـه جـای می آورد. سـپس به حضـرت زهرا علیهاالسلام سر می زد و آنگاه نزد همسرانش می رفت.(۵) سفر طولانی را خوش نمی داشت و می فرمود:

رفتن، پاره ای از رنج است. هرگاه یکی از شما کارش در سفر تمام شد، هرچه زودتر نزد خانواده اش برگردد.(۶)

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۷۴.
۲- مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۲۴۰.
۳- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۸۳.
۴- مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۵۳۴.
۵- جامع الصغیر، ج ۲، ص ۳۴۵.
۶- محاسن، ج ۲، ص ۳۷۷.

همچنین می فرمود:

شش چیز از جوان مردی است. سه تای آن در غیر سفر است و سه تا در مسافرت، ولی آنهایی که در سفر است: خوراک و توشه بخشیدن، خوش خُلقی و شوخی در غیر گناه.(۱)

در سفری که برای حج می رفت، اعلام کرده بود: «کسی که بداخلاق و بدهم نشین است، همراه ما نیاید».(۲)

(۵۷) شبانی

روزگاری که در کفالت حلیمه به سرمی برد، روزی از حلیمه پرسید: برادرانم (فرزندان حلیمه) روزها به کجا می روند؟ حلیمه گفت: گوسفندان ما را به چراگاه می برند. گفت: من هم از امروز با آنها خواهم بود.(۳)

در هفت سالگی، او را دیدند که خاک و کلوخ در دامن ریخته است و در خانه سازی به عبداللّه بن جرعان کمک می کند. در طول زندگی اش دیده نشد روزی را به بیهودگی بگذراند. در مقام نیایش همیشه می گفت: «خدایا! از بی کاره بودن و تنبلی و زبونی به تو پناه می برم.»(۴) شاید به واسطه همین علاقه به کار و نیز برای اینکه خوش نداشت در میان خانواده زندگی کند، بی آنکه گوشه ای از امور زندگانی آنها را بر عهده گیرد، به شبانی گوسفندان ابوطالب پرداخت.(۵) افزون بر آن، از اوان کودکی، با فضای

۱- عیون اخبارالرضا، ج ۱، ص ۳۰.

۲- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۲۷۳.

۳- سیره حلبی، ج ۱، ص ۱۱۱.

۴- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۷۹ .

۵- صحیح حلبی، ج ۱، ص ۱۵۰.

آزاد و دامن صحرا انس داشت و فکر عزلت و انزوا در خاطرش قوت می یافت. گویی به او الهام شده بود که از هم اکنون، دور از تنگنا و جنجال شهر، با دیده بصیرت به مطالعه کتاب آفرینش بپردازد و صفحه های آن را با دقت ورق بزند. از سوی دیگر، سر و کار داشتن با جانوران زبان بسته و نگاه داری ایشان از آسیب درندگان و از خطر پرتگاه ها و بازداشتن آنها از هجوم به یکدیگر، نوعی تمرین برای آینده اش بود. مگر نه اینکه باید عمری با مردم گمراه، سرسخت و جاهل روبه رو شود و آنها را از مهلکه گمراهی برهاند. پیش از او نیز برادرانش، موسی و داوود، روزگاری به شغل شبانی می پرداختند.(۱) خلاصه اینکه شبانی کار است و کار، آدمی را از نیاز به دیگران در امان نگه می دارد.

آرامش دشت و بادیه برای محمد صلی الله علیه و آله، از ماندن در میان مشرکان و بت پرستان مکه پسندیده تر بود و او بهترین پیشه را در چوپانی می دانست. پس بخش زیادی از سال های جوانی را با شبانی سپری کرد و گوسفندان را نگه می داشت. خلوت و تنهایی صحرا افزون بر اینکه برایش دست مایه شکیبایی و بردباری بود، سبب می شد به درستی در طبیعت بنگرد و به راستی بیندیشد؛ در تاریکی شب نجوا کند و سختی روز را به جان بخرد. محمد صلی الله علیه و آله درباره اینکه پیامبران الهی با سپری کردن این دوران، بر مسند راهنمایی امت تکیه می زنند، فرمود:

خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نفرمود، مگر اینکه چوپان گوسفندان بوده است.(۲)

از ایشان پرسیدند که آیا شما نیز شبانی کرده اید؟ فرمود: آری! من مدتی شبان گوسفندان اهل مکه در (سرزمین) قراریط بوده ام.(۳) آن حضرت همچنین از شبانی

۱- همان.

۲- سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۶۵.

۳- سیره حلبی، ج ۱، ص ۱۳۹.

گوسفندان خانواده خود در ایجاد یاد می کرد:

خداونـد، موسـی را مبعوث فرمود، در حـالی که گوسـفندچرانی می کرد. داوود را مبعوث فرمود و او هم چوپـان بود و من هم هنگامی که به پیامبری مبعوث شدم، چوپان گوسفندان خانواده خود در اجیاد بودم.(۱)

(۵۸) تجارت

در آسـتانه حرکت کـاروان بازرگانی قریش به سوی شام، خـدیجه، بانوی پرآوازه، شـرافتمند و ثروتمنـد مکه در پی مرد امینی می گشت تـا سـرمایه خود را برای تجـارت بـدو سپارد و در برابر تلاـش او مزدی پرداخت کنـد. ابوطـالب از این فرصت بهره جست و به محمد، برادرزاده بیست و پنج ساله خود، پیشنهاد سفر تجارتی را داد و وی را تشویق کرد.(۲)

خدیجه از گفت وگو و پیشـنهاد ابوطالب آگاه شد و به سـرعت، کسـی را پی محمد صـلی الله علیه و آله فرستاد و به او گفت: چیزی که مرا شـیفته تو کرده است، همـان راسـتگویی، امـانت داری و اخلاـق پسـندیده تو است. من حاضـرم دو برابر آنچه به دیگران می دادم، به تو بدهم.(۳) محمد صـلی الله علیه و آله پیشـنهاد سـفر تجارتی را پذیرفت و با میسره _ غلام خدیجه _ به سمت شام رهسپار شد و در این سفر، چند برابر دیگران سود برد. فرزند عبداللّه چون به بُصری رسید، نُسطور راهب، او را دید و میسره را به پیامبری وی مژده داد و گفت: این مرد که زیر سایه درخت نشسته، همان پیامبری است که در تورات و انجیل

ص: ۱۶۹

۱- طبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۰۱.

۲- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۲.

۳- سیره حلبی، ج ۱، ص ۱۴۷.

درباره او بشارت های فراوانی خوانده ام.(۱) غلام خدیجه نیز کرامت ها و ویژگی های خاصی را در طول این سفر از محمد صلی الله علیه و آله دیده بود. از جمله اینکه محمد امین بر سر موضوعی با تاجری اختلاف پیدا کرد. آن مرد به او گفت: به «لات» و «عزّی» سوگند بخور تا من سخن تو را بپذیرم. محمد در پاسخ او چنین گفت: «پست ترین و مبغوض ترین موجودات پیش من همان لات و عزّی است که تو آنها را می پرستی».(۲)

میسره پس از بازگشت به مکه تمام رخدادها را به خدیجه گزارش داد.(۳) آن گاه خدیجه آنچه را از غلام خود شنیده بود و موارد و ویژگی هایی را که خودش از محمد امین دیده بود، نزد ورقه بن نوفل _ دانای عرب _ بازگو کرد. او به خدیجه گفت: اگر اینها درست باشد، او پیامبر این امت است.(۴)

ناگفته نماند که محمد صلی الله علیه و آله پیش از این سفر، سفرهای بازرگانی به شام و یمن داشت و این سفر، اولین سفرش به همراهی ابوطالب به شهر بصری بود. او همیشه جانب عدل و انصاف را رعایت می کرد. دروغ و تدلیس که روش بیشتر بازرگانان است، هیچ گاه در کارش نبود و هیچ گاه در معامله سخت گیری نمی کرد.

سائب بن ابی السائب می گوید: در دوران جاهلیت، در کار تجارت با او شریک بودم و او را از هر جهت بهترین شریکان یافتم. نه با کسی مجادله می کرد و نه لجاجت می ورزید و نه کار خود را به گردن شریک خود می انداخت.(۵) در راستگویی و

۱- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۱۸.
۲- طبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۰۴.
۳- التنبیه و الاشراف، ص ۱۹۷.
۴- البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۳۶۲.
۵- سیره حلبی، ج ۱، ص ۱۵۰.

درست کاری آنچنان شهرت یافت که همگی به امانت او اذعان داشتند و او را محمد امین می خواندند.(۱)

به گفته امام صادق علیه السلام، در عصر پیامبر، زنی بود که عطر می فروخت و زینب نام داشت. او خودش نیز به خاطر همراه داشتن عطر، خوش بو بود. روزی به حضور همسران پیامبر اسلام آمد. پس از ساعتی، پیامبر به خانه آمد و بوی خوش به مشامش رسید. دانست که زینب عطرفروش درآنجا است. به او فرمود: وقتی به خانه ما می آیی، خانه های ما را خوش بو می کنی؟ زینب در پاسخ گفت: خانه های شما به خاطر وجود تو (ای پیامبر) پاکیزه تر و خوش بوتر است (نه به خاطر عطر همراه من). آن گاه پیامبر در این سفارش به او که سفارش به همه فروشندگان کالا نیز هست، فرمود:

اِذَا بِعْتِ فَأَحْسِنی وَ لاتَغَشّی فَاِنَّهُ أَتْقَی لِلّهِ و أَبْقَی لِلْمالِ.(۲)

وقتی که چیزی می فروشی، آن را نیکو بفروش و در فروختن، کسی را فریب مده؛ زیرا اگر چنین کنی، به پاکی و پرهیزگاری در پیشگاه خداوند بهتر است و برای بقا و دوام ثروتت نیکوتر است.

(۵۹) رأفت به حیوانات

رحمت و رأفت، یکی دیگر از صفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. او نه تنها نسبت به انسان ها، بلکه در حق حیوانات نیز عطوفت و مهربانی می کرد تا جایی که خداوند به او «رحمه للعالمین» لقب داد: «وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلاّ رَحْمَهً لِلْعالَمینَ.» ایشان مسلمانان را به مهربانی نسبت به حیوانات تشویق می فرمود و با رفتار رأفت آمیز خود به شتر و اسب سواری اش، به آنان می آموخت که با حیوان باید مهربان بود.

روزی برای اصحاب تعریف کرد که مردی تشنه کام در حالی که عطش، او را

۱- همان، ص ۱۶۲.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۸۷.

سخت کلافه کرده بود، به چاه آبی رسید. به درون چاه رفت و از آب آن نوشید. سپس بالا آمد. ناگهان سگی را دید که زبان خود را بیرون آورده است و از شدت عطش خاک می خورد. مرد گفت: این سگ نیز تشنه شده است. بار دیگر به درون چاه رفت و کلاه خود را پر آب کرد. آن را با دهان گرفت و بالا آمد و سگ را آب داد. خداوند به پاس این محبت، وی را مورد مغفرت قرار داد. اصحاب گفتند: ای پیامبر خدا! یعنی ما در برابر کمک به حیوانات نیز پاداش داریم؟ پیامبر فرمود: آری، کمک به هر جانداری پاداش دارد.(۱)

دایره رحمت و عطوفت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به اندازه ای وسیع بود که حتی پرندگان را شکار نمی کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله از گوشت پرنده شکار شده میل می کرد، ولی خودش آن را شکار نمی کرد. از علی علیه السلام روایت شده است که فرمود:

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وضو می گرفت. در زمان وضو، گربه ای که در خانه بود، جلو آمد و به آن حضرت پناه آورد. پیامبر متوجه شد که آن حیوان تشنه است. ظرف آب را جلویش گذارد و آن گربه آب آشامید و پیامبر با بقیه آن آب، وضوی خود را تمام کرد.(۲)

ایشان می فرمود: «کسی که (به مردم و جانداران) رحم نکند، به او رحم نخواهند کرد».(۳)

رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره کسانی که به حیوان ترحم و مهربانی نمی کنند، می فرماید:

۱- عبدالکریم بی آزار شیرازی، اخلاق پیامبر، ص ۸ .
۲- سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۷.
۳- سنن النبی، ص ۲۹۳.

زنی بر اثر زنـدانی کردن گربه ای که به او خوراک و آب نـداد و آن را رها نساخت تا از حشـرات بیابان بخورد، مورد عـذاب قرار گرفت.(۱)

فصل دوم: اخلاق خانوادگی

(۶۰) کودکی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

هنوز در رحم مادر بود که پدرش در سفر بازرگانی شام، در مدینه درگذشت، به همین دلیل، جدّش، عبدالمطلب سرپرستی او را برعهـده گرفت. از کودکی، آثار بزرگی در رفتار و گفتارش هویدا بود. عبدالمطلب به فراست دریافته بود که نوه اش آینده درخشـانی خواهـد داشت. هشت سـاله بود که عبـدالمطلب نیز درگـذشت. بنـابر وصـیت عبـدالمطلب، ابوطالب، عموی بزرگ محمـد صـلی الله علیه و آله عهـده دار سـرپرستی او شـد. ابوطالب نیز از رفتار عجیب این کودک که با دیگر کودکان شـباهت نداشت، در شگفت می ماند.

هرگز دیـده نشـدماننـد کودکان هم سالش نسبت به غذا، حرص و علاقه نشان بدهد. به غذای اندک بسـنده می کرد و زیاده روی نمی کرد. برخلاـف کودکـان هم سـالش و برخلاـف عـادت و تربیت آن روز، موهـای خویش را مرتب می کرد و سـر و صورت خود را تمیز نگه می داشت.

روزی ابوطالب از محمد خواست که در حضور او جامه هایش را درآورد و به بستر برود. او این دستور را با کراهت پذیرفت و چون نمی خواست از دستور عموی خود

۱- همراه با پیامبران در قرآن، ص ۵۲۹.

سرپیچی کند، به عمو گفت: روی خویش را بازگردان تا بتوانم جامه ام را بکنم! ابوطالب از این سخن کودک در شگفت شد؛ زیرا آن روز، حتی مردان بزرگ از عریان کردن همه قسمت های بدن خود پرهیز نداشتند.

ابوطالب می گوید:

من هرگز از او دروغ نشنیدم. کار ناشایسته و خنده بی جا ندیدم. به بازی های بچه ها رغبت نمی کرد. تنهایی و خلوت را دوست می داشت و در همه حال فروتن بود.(۱)

درباره کودکی پیامبر آورده اند که روزی یاران و همگنانش به جست وجویش پرداختند. پس از تلاش بسیار، او را در سایه دیواری بیرون شهر مکه یافتند. آن گاه بسیار کوشیدند تا او را همراه خود به یک شب نشینی ببرند که ساز و طبل در آن مترّنم و انواع بازی ها فراهم بود. کودک خردسال به نشانه عذرخواهی گفت: «اَنَا لَمْ أُخْلَقُ لِهذا؛ من برای این کار آفریده نشده ام».(۲)

محمد صلی الله علیه و آله چهار ساله شد. در یکی از روزها که ضمره، برادر هم شیرش، مثل همیشه گوسفندان را به جلو انداخت که به صحرا ببرد، محمد به سوی حلیمه دوید و دست هایش را به گردن او آویخت و گفت: من می خواهم با برادرم بروم. حلیمه همان طور که خم شده بود و صورتش را به صورت کودک محبوبش می مالید، پاسخ داد: تو دوست داری با او باشی؟ محمد گفت: آری، خیلی دوست دارم با گله در صحرا باشم. حلیمه او را به طرف چادر برد. سرمه به چشمش کشید و روغنی به صورتش مالید. کودک می خواست بدود و به سوی ضمره برود، ولی حلیمه سخت او را نگاه داشت، در آغوش گرفت و گفت: صبر کن! آن گاه بندی که عقیق یمانی در

۱- مرتضی مطهری، وحی و نبوت، ص ۱۶۹.

۲- صدر بلاغی، پیامبر رحمت، ص ۱۵۷.

وسطش آویزان بود، از بقچه بیرون کشید و به گردن محمد آویزان کرد. محمد چانه خود را در گردنش فرو برد، به گونه ای که غبغبی پیدا کرد. سپس کوشید عقیق را که زیر چانه اش بود، ببیند و گفت: این چیست؟ حلیمه با مهربانی گفت: حرز است! محمد دوباره گفت: برای چه خوب است؟ حلیمه پاسخ داد: برای اینکه تو را از چشم بد حفظ کند، ای نور چشم من! محمد بند را با یک تکان پاره کرد و گفت: مادر! من کسی را دارم که حفظم کند! این را گفت و عقیق را به چابکی در دست حلیمه گذارد و به سوی گوسفندان دوید. باد با گیسوان بلندش بازی می کرد.(۱)

(۶۱) پاسداشت مقام مادر

مادر نزد رسول اللّه صلی الله علیه و آله از اهمیت خاصی برخوردار بود. ایشان هم خود به والدین سببی و نسبی احترام می نهاد و هم دیگران را به این کار تشویق می کرد. روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله به بالین جوانی رفت که در حال جان دادن بود، ولی جان دادن بر او بسیار سخت و دشوار می نمود. حضرت او را صدا زد. پاسخ داد. پیامبر فرمود: چه می بینی؟ عرض کرد: دو نفر سیاه چهره را می بینم که روبه روی من ایستاده اند و از آنها می ترسم. آن جناب پرسید: آیا این جوان مادر دارد؟ مادرش آمد و عرض کرد: بلی یا رسول اللّه ! من مادر او هستم. حضرت پرسید: آیا از او راضی هستی؟ عرض کرد: راضی نبودم، ولی اکنون به واسطه شما راضی شدم. آن گاه جوان بی هوش شد. وقتی به هوش آمد، باز او را صدا زد. پاسخ داد. فرمود: چه می بینی؟ عرض کرد: آن دو سیاه چهره رفتند و اکنون دو نفر سفیدرو و نورانی آمدند که از دیدن آنها من خشنود می شوم. سپس از دنیا رفت.(۲)

کسانی که به مادر خود خدمت می کردند، نزد پیامبر خدا ارزش والایی داشتند.

ص: ۱۷۵

۱- زین العابدین رهنما، پیامبر، ص ۱۱۹.

۲- داستان ها و پندها، ج ۱، ص ۱۴۰.

داستان اویس قرنی در این میان جذابیت ویژه ای دارد. گویند اویس شتربانی می کرد و از مزد آن، مخارج مادر خود را می داد. یک روز از مادر اجازه خواست که برای زیارت پیامبر به مدینه رود. مادرش گفت: اجازه می دهم به شرط آنکه بیش از نصف روز در مدینه توقف نکنی. اویس حرکت کرد. وقتی به خانه حضرت رسید، پیامبر نبود. به ناچار اویس پس از یکی دو ساعت توقف، بدون دیدن پیامبر به یمن بازگشت. چون حضرت به خانه برگشت، پرسید: این نور کیست که در این خانه تابیده است؟ گفتند: شتربانی که اویس نام داشت، به اینجا رسید. هرچه منتظر ماند، شما نیامدید و بازگشت. پیامبر فرمود: آری، اویس در خانه ما این نور را به هدیه گذاشت و رفت. آن گاه درباره او فرمود:

یَفُوحُ رَوائِحُ الْجَنَّهِ مِنْ قِبَلِ القَرَنِ وَ اشَوْقَاه اِلَیْکَ یَا اُوَیْسَ الْقَرنِ.(۱)

نسیم بهشت از جانب یمن و قرن می وزد. چه بسیار مشتاقم به دیدارت، ای اویس قرنی!

همچنین آورده اند که مردی مادر سالخورده اش را به دوش گرفته بود و او را در اطراف کعبه، طواف می داد. هنگام طواف، پیامبر را دید. از آن حضرت پرسید: آیا حق مادرم را ادا کردم؟ پیامبر فرمود: نه، حتی یک نفس او را جبران نکرده ای.(۲)

پیامبر گرامی اسلام خیلی زود از نعمت پدر و مادر محروم شد. پدر ارجمند وی در دوران بارداری همسر خود آمنه، از سفر تجارتی شام بازنگشت و به دیار باقی شتافت. آمنه نیز در سفری به یثرب که برای زیارت قبر شوهر خود و دیدار با خویشاوندان انجام گرفت، بیمار شد و در میانه راه درگذشت. در این سفر، محمد صلی الله علیه و آله که شش

۱- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۴۲.
۲- تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۷، ص ۴۱۵.

سال از عمرش می گـذشت، همراه مادر بود.(۱) یک ماه که به همراه مادر در مدینه به سـر می برد، همه روزه کنار قبر عبداللّه می نشستند و اشک می ریختند. این منظره جان فرسا در خاطر کودک نقش بسته بود.

هنگام هجرت وقتی از کوچه های مدینه می گذشت، همین که چشـمش به آن خانه افتاد، آن را شـناخت و گفت: با مادرم در این خانه منزل کردیم و اینجا قبر پـدر من است.(۲) پیـامبر همواره خـاطره رحلت مادر مهربان را با خود داشت، به گونه ای که پس از گـذشت پنجـاه و پنـج سـال، در سـفر عمره القضـاء همیـن که گـذارش به مزار مـادر افتـاد، چنـان اشـک از دیـدگانش فروریخت که همه حاضران را به گریه انداخت. ایشان می گفت: مهر و محبت مادرم را به خاطر آوردم.(۳)

(۶۲) همسر گزینی

ازدواج یک کمال است و در دین مبین اسلام ارزش و جایگاه والایی دارد. اسلام این بنای ارزشمند را از بهترین بنیادها معرفی می کند، به گونه ای که پیامبر اسلام می فرماید:

ما بُنِیَ بِناًٌ فِی الْاِسْلامِ اَحَبُّ اِلَی اللّهِ ِعَزَّوَجَلَّ مِنَ التَّزْویج.(۴)

هیچ بنیادی در اسلام نزد خداوند محبوب تر از ازدواج نیست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله، این زیباترین پیوند را یک سنت محمدی می داند و دیگران را نیز به انجام آن تشویق می کند:

۱- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۶۵.

۲- سیره حلبی، ج ۱، ص ۹۵.

۳- همان، ص ۱۲۵.

۴- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳.

مَنْ اَحَبَّ فِطْرَتیِ فَلْیَسْتَنَّ بِسُنَّتی وَ مِن سُنَّتی النِّکاحُ.(۱)

هرکس که مرا دوست دارد، از سنت من پیروی کند و ازدواج از سنت من است.

تمایل مرد و زن برای ازدواج، واقعیتی خدادادی است که آثار فراوانی در پی دارد. از آن جمله، پیامبر اسلام، فزونی مروت و نیکی سیرت را نتیجه ازدواج می داند و می فرماید:

زَوِّجُوا اَیامَکُمْ، فَاِنَّ اللّه ـ یَحْسِنُ لَهُمْ فی اَخْلاقِهِمْ... و یَزیدُهم فی مُرُوآتِهِم.(۲)

پسران و دختران مجرد خود را همسر دهید که خداوند مروتشان را افزون و سیرتشان را نیکو کند.

از سوی دیگر، ازدواج وسیله پاک دامنی شمرده شده است. پیامبر رحمت در سخنی دیگر می فرماید:

هُوَ اَغَضُّ لِلْبَصَرِ اَعَفُّ لِلْفَرجِ و اَلَفُّ و اَشْرَفُ.(۳)

ازدواج بهترین وسیله برای نفی نگاه شهوانی، برخورداری از عفت جنسی، پاک دامنی و شرافت انسانی است.

پیامبر به مجردانی که توانایی ازدواج دارند، هشدار می داد و خود نیز به شیوه حسنه، آنان را به تزویج وامی داشت. برای نمونه، روزی عکاف یکی از جوانان مدینه خدمت پیامبر رسید، آن حضرت از او پرسید: آیا زنی داری؟ گفت خیر. فرمود: در این باره مشکل داری؟ گفت: خیر. فرمود: سالم و توانگری؟ گفت: آری بحمدللّه . حضرت فرمود: در این صورت، تو از برادران شیطانی! یا باید از راهبان مسیحی باشی ــ و اگر

۱- مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۴۲۹.
۲- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۲۲.
۳- مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۵۳.

مسلمانی ـ مانند همه مسلمانان رفتار کن. زن گرفتن از سنت های من است. بدترین افراد شما بی زنان هستند و بدترین مردگان، مردگان مجردند. وای بر تو ای عکاف! زن بگیر که خطاکاری! گفت: یا رسول اللّه ! پیش از آنکه از جای خود برخیزم، مرا زن بده! فرمود: کریمه، دختر کلثوم حمیری را به ازدواج تو درآوردم.(1)

ایشان در رفع نگرانی بعضی از افراد برای اداره زندگی مشترک می فرماید:

اِتَّخِذوا الْاَهْلَ، فَاِنَّهُ اَرْزَقُ لَکُمْ.(2)

خانواده تشکیل دهید که برای شما روزی آور است.

ایشان در کلام شیرین دیگری می فرماید:

تَزَوَّجُوا النِّساءَ، فَاِنَّهُنَّ یَأْتینَ بالْمالِ.(3)

با زنان ازدواج کنید! آنان ثروت و روزی می آورند.

جوانی خدمت پیامبر آمد و در محضر ایشان، اظهار نیاز کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او پیشنهاد داد که ازدواج کند. آن جوان از آنکه دوباره نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برود و درخواست خویش را مطرح کند، شرم داشت. در آن حال، مردی از انصار او را دید و گفت: دختر خوش چهره ای دارم، می خواهم او را به ازدواج تو درآورم! آن گاه آن جوان با دختر مرد انصاری ازدواج کرد و در پرتو این پیوند، رحمت و فضل الهی برزندگی شان سایه افکند و در زندگی زناشویی شان گشایش فراهم آمد. روزی آن جوان خدمت پیامبرخدا آمد و ایشان را از ماجرای خویش آگاه کرد. پیامبر پس از شنیدن ماجرای شیرین این جوان فرمود: «جوانان بر شما باد که ازدواج کنید».(4)

1- همان، ج ۱۴، صص ۱۵۵ و ۱۵۶.
2- بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۱۷.
3- مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۳۴.
4- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۵.

جوانی نزد پیامبر آمد و از ایشان درباره ازدواج رهنمود خواست. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

نَعَمْ اَنْکِحْ! وَعَلَیْکَ بِذَواتِ الدّینِ.(۱)

آری ازدواج کن و بر تو باد که همسر دین دار برگزینی.

ایشان همسرگزینی بر محور ثروت یا زیبایی منهای دین داری را نهی کرده است و می فرماید:

هرکه با زنی برای مالش ازدواج کند، خداوند او را به مال وی واگذار خواهد کرد. هرکه با او برای زیبایی اش ازدواج کند، در او چیزی که خوشایند نیست، خواهد دید و هرکه با وی برای دینش ازدواج کند، خداوند تمام این مزایا را برای او جمع خواهد کرد.(۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله، مؤمنان را هم شأن و همتای هم می دانست. از نگاه او، ایمان، بهترین شرافت آدمی است و داستان ازدواج جویبر و ذلفا ترجمان دیگری از این اندیشه نبوی است. جویبر مردی سیاه پوست و فقیر از اهل یمامه بود که به حضور پیامبر شتافت و با اشتیاق اسلام آورد. رسول خدا صلی الله علیه و آلهاو را مورد تفقد قرار می داد و لباس و غذای او و اصحاب صفه را فراهم می کرد. روزی پیامبر نگاهی به جویبر کرد و فرمود: جویبر! چه خوب بود که همسری اختیار می کردی تا هم شهوت خود را کنترل کنی و هم در امور دنیا و آخرت شریکی داشته باشی.

جویبر گفت: ای پیامبر خدا! پدرم و مادرم فدایت! کدام زن حاضر است به همسری من تن دردهد؟ نه حسب و نسبی دارم و نه مال و جمالی. پیامبر فرمود: ای جویبر! خداوند جهان به برکت دین اسلام، آن کسی را که در جاهلیت شرافت داشت، پست کرد و کسانی را که پست بودند، شرافت داد. امروز همه مردم، سفید، سیاه، قریش،

۱- کافی، ج ۵، ص ۳۳۲.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۱.

عرب و عجم برابرند و همه فرزندان آدم هستند و آدم هم از خاک آفریده شده است. جویبر! من برای هیچ کدام از مسلمانان، امروز نسبت به دیگری فضیلتی نمی بینم، جز برای آن که تقوا و فرمانبرداری اش در پیشگاه خدا بیشتر باشد. جویبر! هم اکنون نزد زیاد بن لبید که شریف مردم قبیله بنی بیاضه است، می روی و به او می گویی: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا فرستاده و دستور داده است که دخترت ذلفا را به عقد جویبر در آوری!

جویبر نیز با خوشحالی به سوی خانه زیاد روانه شد. وقتی وارد خانه او شد، گروه زیادی از بستگان وی پیرامونش نشسته بودند و گفت وگو می کردند. جویبر اجازه ورود خواست و پیام پیامبر را این گونه به زیادبن لبید ابلاغ کرد: رسول خدا صلی الله علیه و آله پیغام داده است که ذلفا را به عقد من درآوری!

پدر ذلفا گفت: آیا پیامبر خدا تو را برای ابلاغ این پیام فرستاده است. جویبر گفت: آری! من سخن دروغ به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت نمی دهم. پدر دختر گفت: ما دختران خود را به اشخاصی که هم شأن ما نیستند، تزویج نمی کنیم! برگرد تا خودم نزد پیامبر بیایم و عذر خود را بگویم. جویبر ناراحت شد و بازگشت. در آن حال، ذلفا نزد پدر آمد و پرسید: پدر جان! چه گفت وگویی با جویبر داشتی؟ پدر گفت: او می گوید پیامبر مرا فرستاده است که ذلفا را به همسری من درآوری. ذلفا گفت: به خدا سوگند، جویبر دروغ نمی گوید! کسی را بفرست تا پیش از آنکه جویبر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رود، او را برگرداند.

زیاد، بی درنگ، جویبر را از میان راه برگردانید و مورد احترام قرار داد و گفت: اینجا باش تا من برگردم. آن گاه خود به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و گفت: پدر و مادرم فدایتان! جویبر حامل پیامی از سوی شما بود. ما طایفه انصار، دختران خود را جز به افراد هم شأن خود تزویج نمی کنیم. پیامبر فرمود: ای زیاد! جویبر، مردی با ایمان است. مرد مؤمن هم شأن زن مسلمان است. دخترت را به همسری جویبر درآور و از دامادی او ننگ مدار!

زیاد به خانه برگشت و گفته های پیامبر را به دختر رسانید، ذلفا نیز با خرسندی از نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله، به پدر چنین گفت: پدر جان! این را بدان که اگر از فرمان

پیامبر خدا سرپیچی کنی، کافر خواهی شد.

پس زیـاد بن لبیـد دست جویبر را گرفت و او را به میان بزرگان قوم خود آورد و ذلفا را به ازدواج او درآورد. مهریه و جهیزیه عروس را نیز برعهـده گرفت و به دلیل تنگ دستی داماد، خودش، خانه ای با وسایل زنـدگی تهیه کرد و به وی اختصاص داد. بدین گونه ذلفا به همسری جویبر درآمد.(۱)

عکـاف بن الوداعه الهلالـی می گویـد: به خـدمت پیامبر گرامی اسـلام رسـیدم. پیامبر روی به من کرد و فرمود: ای عکاف آیا همسـر داری؟ گفتم: نه یـا رسول اللّه . فرمود: آیـا کنیز داری؟ گفتم: نه یـا رسول اللّه . فرمود: آیـا تو سالم و توان منـد هستی؟ گفتم: آری و الحمـدللّه . پیـامبر فرمود: پس بـدان که تو از برادران شـیطان هستی. یـا برو و از راهبـان ترسایان (نصاری) شو یا اینکهماننـد مسـلمانان عمل کن و بـدان که نکاح از سـنت ماست. بـدترین شـما و پست ترین مردگانتان زنان و مردان مجرد و بدون همسرند. وای بر تو ای عکاف! ازدواج کن که تاکنون خطا رفته ای! گفتم: یا رسول اللّه ! حال که چنین است، پس برای من همسـری انتخاب کنیـد، پیش از اینکه از جایم برخیزم. فرمود: کریمه، دختر کلثوم حمیری (که ظاهر روایت نشان می دهد، پیامبر پیش تر از جانب این دختر وکیل بوده است) را به ازدواجت درآوردم.(۲)

(۶۳) مهریه (مادی و معنوی)

پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

مردی که مهر همسـرش را ندهـد (درصورت توانایی و درخواست همسر)، در روز رسـتاخیز، خداوند والا می گوید: بنده من! کنیزم را به عهـد خودم به عقـدت در آوردم. تو (با نپرداختن مهریه) به عهدم وفا نکردی و به کنیزم سـتم کردی. پس از نیکی های مردمی گیرند و به اندازه حق زن بدو می دهند. اگر مرد نیکی نداشـته باشد، فرمان می رسد او را به خاطر شکستن پیمان، در دوزخ

۱- کافی، ج ۵، ص ۳۳۹.

۲- سید محمد حسینی شیرازی، پرتویی از مکتب پیامبر و امیرمؤمنان علیه السلام، صص ۶۹ و ۷۰.

افکنید.(۱) کسی که زنی بگیرد و در اندیشه اش، قصد پرداخت مهریه نداشته باشد، هنگام مرگ بسان زناکاران می میرد.(۲)

از سوی دیگر، خطاب به افرادی که با سخت گیری، زنان را به چشم پوشی از مهریه وادار می کنند، می فرماید:

کسی که به زنی زیان رساند تا بدان جا که زن بگوید: مهرم حلال، جانم آزاد، پروردگار برای آن مرد، به مجازاتی کمتر از آتش دوزخ راضی نخواهد شد.(۳)

البته در مکتب رسول اسلام، فزونی مهریه مورد نظر نبود، بلکه به تناسب شأن و توانایی مردان، مهریه برای زنان در نظر می گرفت.

در روایتی آمده است: محمدبن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که زنی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شرف یاب شد و عرضه داشت: یا رسول اللّه ! مرا به ازدواج کسی در آورید. پیامبر روی به اصحاب کرد و فرمود: چه کسی آماده است با این زن ازدواج کند؟ مردی برخاست و آمادگی خود را اعلام کرد. پیامبر پرسید: مهریه او را چه قرار می دهی؟ عرضه داشت: چیزی ندارم. پیامبر نپذیرفت. آن زن بار دوم خواسته اش را تکرار کرد. پیامبر نیز فرمایش خود را تکرار کرد، ولی هیچ کس جز همان مرد اعلام آمادگی نکرد. این کار سه بار تکرار شد تا پیامبر از آن مرد پرسید: آیا چیزی از قرآن آموخته ای؟ عرضه داشت: آری. پیامبر فرمود: من این زن را به ازدواج تو درآوردم، مشروط بر اینکه آنچه را از قرآن آموخته ای، به عنوان مهریه به او بیاموزی و آن مرد پذیرفت.

در روایتی دیگر آمده است که آن مرد عرضه داشت: یا رسول اللّه ! تنها یک سوره از قرآن را می دانم. پیامبر فرمود: به این زن به عنوان مهریه، بیست آیه قرآنی بیاموز.

۱- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۳۳۳.

۲- جامع الصغیر، ج ۱، ص ۴۵۵.

۳- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۳۶۵.

سهل ساعدی روایت کرده است که زنی خدمت پیامبر بزرگ اسلام شرف یاب شد و عرضه داشت: یا رسول اللّه ! من خودم را به شما بخشیدم. پیامبر فرمود: من چشم داشتی به زنان ندارم. آن زن عرض کرد: پس مرا برای هرکه خواهی از اصحاب خودت، عقد کن. مردی برخاست و عرضه داشت: یا رسول اللّه ! به ازدواج من درآورش. پیامبر فرمود: آیا چیزی داری که مهریه اش قرار بدهی؟ مرد گفت: به خدا سوگند، جز این ردای خود چیزی ندارم. پیامبر فرمود: اگر آن را به همسرت بدهی، خود بدون ردا می مانی. حال بگو آیا چیزی از قرآن آموخته ای؟ مرد گفت: آری یا رسول اللّه ، سوره فلان و سوره فلان. پیامبر فرمود: حال من این زن را به ازدواجت درآوردم، به شرط آنکه آنچه را از قرآن می دانی، به عنوان مهریه به او بیاموزی.(۱)

(۶۴) ازدواج های پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

ام سلمه، همسر پیامبر می گوید: روزی شوهر سابقم، ابوسلمه، از نزد پیامبر آمد و گفت: سخنی از پیامبر شنیدم که شادمان شدم. پیامبر فرمود: کسی که پس از وارد آمدن مصیبت، استرجاع (إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ) بر زبان جاری کند و بگوید: «اَللّٰهُمَّ اَجْرِنی فی مُصیبَتی وَ اخْلُفْ لی خَیرا؛ خدایا در این مصیبت مرا پاداش کرامت فرما و به جای فوت شده ام، بهتر از او عنایت کن»، خداوند او را اجر می دهد و بهتر از فوت شده به او مرحمت می کند.

ام سلمه گفت: من این کلمات را حفظ کردم. هنگامی که ابوسلمه از دنیا رفت، همان ها را با خود گفتم. بعد فکر کردم چگونه بهتر از ابوسلمه نصیب من خواهد شد. عدّه ام سپری شد. روزی حضرت رسول اجازه ورود به خانه ام را خواست. من مشغول دباغی پوستی بودم. برخاستم و دست خود را شستم. تشکی از چرم که داخلش لیف خرما بود، برای آن حضرت انداختم. بر روی آن نشست و مرا برای خود خواستگاری کرد. عرض کردم: یا رسول اللّه ! آیا ممکن است مرا به مثل شما رغبت و میل نباشد؟ ولی چون زنی غیورم، می ترسم عملی از من سر زند که خداوند عذابم کند. از این

۱- پرتویی از مکتب پیامبر و امیر مؤمنان، صص ۶۸ و ۶۹.

گذشته، عیالمند و مُسنّم. حضرت فرمود: عیال و بچه هایت بچه منند، ولی مسن بودنت؛ من هم همانند تو مسنم. آن گاه اظهار رضایت کردم و مرا تزویج کرد و خداوند به جای ابوسلمه، بهتر از او؛ فردی چون پیامبر خدا به من عنایت فرمود.(۱)

حضرت در سن کهولت، همسران متعدد اختیار کرد که هریک برای رعایت مصلحتی بوده است، وگرنه لازم نبود به سراغ پیرزنان سالخورده برود. بعضی از ازدواج ها برای تألیف قلوب بود و جنبه سیاسی داشت و بعضی دیگر نیز مصلحت اخلاقی داشت. برای نمونه، پیامبر در مراسم عمره قضاء که یک سال پیش از فتح مکه صورت گرفت، با شکوه خاصی وارد مکه شد. ایشان شتران فراوانی همراه داشت و با نهایت محبت با مردم مکه برخورد می کرد و خلاصه آنچه را موجب جذب قلوب می شد، انجام داد. حتی زن بیوه ای از زنان مکه را که با بعضی از سران قریش، خویشاوندی داشت، به ازدواج خود درآورد تا به رسم عرب، پیوند خویشاوندی خود را با آنها محکم کند. این پیوند نقش بسزایی در جلب عواطف طایفه آن زن داشت. حتی پیامبر می خواست برای ایجاد ارتباط بیشتر، برای آن ازدواج، ولیمه و غذایی تهیه و جمعی را دعوت کند که مشرکان نپذیرفتند. این زن، میمونه دختر حارث از قبیله عامریه و نیز خواهر ام الفضل، همسر عباس (عموی پیامبر) بود.(۲)

(۶۵) پذیرش شفاعت همسر

در مورد عبداللّه بن ابی امیّه (برادر ام سلمه یکی از همسران رسول اللّه صلی الله علیه و آله) آمده است که او به استقبال پیامبر، از مکه خارج شد و به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آلهرسید و سلام کرد. آن حضرت پاسخ سلام او را نداد و به او اعتنا نفرمود. او نزد خواهرش، ام سلمه، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنجا بود، رفت و گفت: خواهرم! رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام همه مردم را پذیرفته، ولی اسلام مرا قبول نکرده است.

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ام سلمه آمد، ام سلمه به آن حضرت عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا، همه مردم به وسیله تو به سعادت اسلام رسیدند، جز

۱- بحارالانوار، ج ۶، ص ۷۲۶.

۲- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۵۹۵؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۲۷.

برادرم کـه اسـلام او را در بیـن قریش و عرب، رد کردی و اسـلام دیگران را پـذیرفته ای. رسـول اکرم صـلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: ای ام سلمه! برادر تو به گونه ای مرا تکذیب کرد که هیچ کسی از مردم این گونه مرا تکذیب نکردند. او پیش از هجرت به من گفت: «و گفتنـد ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، مگر اینکه از زمین برای ما چشـمه ای خارج سازی یا اینکه به آسـمان بالاـ روی، بـاز هم بـا به آسـمان رفتنت ایمـان نمی آوریم! مگر اینکه نـامه ای برای ما نازل کنی که آن را بخوانیم». (اسراء: ۹۰ ـ ۹۳) ام سـلمه عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا! آیا شـما نفرمودید که: «اِنّ الاسلام یُجِبُّ ما کان قَبْلَهُ؛ با آمـدن اسـلام، آنچه پیش از اسـلام کفر و [از] گناهان بود، قطع و محو می شود»؟ در این هنگام، رسول خـدا صـلی الله علیه و آله شفاعت ام سلمه را در مورد برادرش پذیرفت و اسلام او را قبول کرد.(۱)

(۶۶) همسر داری

حضـرت محمـد صـلی الله علیه و آله بـا وجود همه نیرو و نشـاط جوانی، به خـاطر عفت و علوّ همت، هرگز تمایلات جوانی به دلش راه نیافت. پیش از ازدواج با خـدیجه هیـچ گاه دیـده یا شـنیده نشد که با زنان انس و الفت داشـته باشد. چنان که پس از هجرت به مـدینه در سن پیری، همسـران متعددی اختیار کرد که هریک به خاطر مصـلحتی بود. اگر قصد کام جویی داشت، به سراغ پیرزنان سالخورده نمی رفت. آن حضـرت کسانی را که ازدواج را فقط وسـیله لـذت جویی قرار می دهند، محکوم کرده است.(۲)

اولین همسـرش، خـدیجه دختر خویلـد اسـدی است که از خانـدان سرشـناس بود و خود، بـانوی اول قریش به شـمار می رفت. خـدیجه به عفت و شـرافت آراسـته بود و بـدین امتیاز او را طاهره می نامیدند.(۳) خـدیجه یکی از ثروتمنـدان مکه بود و بارها بزرگان قریش

۱- بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۱۴.

۲- الاسلام روح المدینه، ص ۱۸۲.

۳- سیره حلبی، ج ۱، ص ۱۶۳.

از او خواستگاری کرده بودند، ولی او چون می دانست که آنها به طمع ثروت به سراغش می آیند، به همه جواب رد می داد. حسن شهرت و فضایل اخلاقی محمد امین، توجه خدیجه را جلب کرد. خدیجه، گم گشته خود را در وجود او یافت و به همسری محمد در آمد.

وصلت آنان به هوس جاه و مال و جمال یا به عنوان معامله و تفاخر که در بیشتر پیوندهای آن عصر متعارف بود، صورت نگرفت، بلکه بر شالوده تجانس اخلاقی و حب فضیلت و ائتلاف روحی و محبت متبادل استوار شده بود و پایدار ماند. این پیوند در پیشبرد دعوت اسلام و دلگرمی رسول اکرم صلی الله علیه و آله بسیار سودمند افتاد. این زن با فضیلت و فداکار، همه جا شریک رنج و راحت و در تحمل سختی ها، یار و مددکار همسر خود بود. همه ثروت و دارایی خود را در راه اعتلای کلمه توحید و کمک به مستمندان بخشید. خدیجه، اولین کسی است که به دین اسلام گروید و پشت سر همسر خود به نماز ایستاد. تا او در قید حیات بود، رسول اکرم صلی الله علیه و آله زن دیگری اختیار نکرد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله با همسران خود با عطوفت و عدل رفتار می کرد، کسی را بر کس دیگر ترجیح نمی داد. در مسافرت ها به نام هر کدام از آنها قرعه می افتاد، او را همراه می برد.(۱) ایشان هیچ گاه خشونت اخلاقی نداشت. به ویژه در مورد زنان نهایت رفق و مدارا را به کار می برد و تندخویی و بدزبانی همسران خود را تحمل می کرد. چنان که بعضی از آنها گستاخی را به جایی رساندند که اسرار داخلی او را فاش می ساختند و با توطئه چینی و تبانی، آزارش می دادند. به همین دلیل، آیاتی از قرآن مجید در تهدید و توبیخ آنها نازل شد. (تحریم: ۳ ـ ۵)

پس از جنگ با بنی نصیر و بنی قریظه، بعضی از همسرانش به تصور اینکه حالا دیگر

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۳۴.

گنجینه های یهود به تصرف رسول اکرم صلی الله علیه و آلهدر آمده است، به فکر زندگی اشرافی و تجملی افتادند و تقاضای زر و زیور کردند. او که نمی خواست عدل اجتماعی و بیت المال عمومی را فدای درخواست شخصی زنان خود کند، از پذیرش درخواست آنان خودداری ورزید و سخنان درشت آنان را ناشنیده گرفت. ابوبکر و عمر که از ماجرا خبر یافتند، درصدد تنبیه و تأدیب دختران خود، عایشه و حفصه برآمدند، ولی رسول اکرم صلی الله علیه و آله آنها را از این کار بازداشت.(۱) در این میان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله تنها به کناره گیری از همسران خود بسنده کرد.

پس از گذشت یک ماه، با نزول آیات قرآن، دستور رسید که زنان خود را مخیر کن تا یکی از این دو راه را انتخاب کنند: هر کدام از آنها که به ادامه همسری تو علاقه مند است، باید افزون طلبی را ترک کند و به همین زندگانی ساده و قناعت آمیز بسازد و به ثواب بیشتری امیدوار باشد. هریک از آنها نیز که مال دنیا و زندگانی پر تجمل را بر تو ترجیح بدهد، او را با تجهیزات کافی و شایسته رها کن. (احزاب: ۲۸ و ۲۹)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در دورانی که زن را دارای روح انسانی و حقوق بشری نمی دانستند، مقام و مرتبه زن را به پایه یک انسان دارای حق استقلال و تصرف در جان و مال خود بالا برد. حتی در لحظه های آخر حیاتش نیز مدارا با زنان و رعایت مقتضیات فطرت زن را یاد آورد شد. در مقام توضیح و تمثیل فرمود:

زن به استخوان خمیده دنده ها می ماند و در همان وضعی که هست، سودمند است و اگر بخواهند آن را راست کنند، می شکنند و ضایع می شود.(۲)

نقشه خلقت و مرزهای فطرت را نمی توان تغییر داد و آنچه در صلاحیت مردان است، از زنان ساخته نیست و در دستگاه آفرینش، هر کدام موقعیت و مواهب ویژه خود را دارد. ایشان بر حسن معاشرت با زنان تأکید فرمود و می گفت:

۱- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷.

۲- صحیح بخاری، جلد ۷، ص ۲۶.

همه مردمان دارای خصلت های نیک و بد هستند و مرد نباید تنها جنبه های ناپسند را در نظر بگیرد و همسر خود را ترک کند؛ چون هرگاه از یک خصلت او ناراضی می شود، خُلق دیگرش مایه خشنودی اوست و این دو را باید روی هم به شمار آورد.(۱)

کسانی را که از تلاش برای آسایش خانواده خودشان کوتاهی می کنند، لعن و نفرین می کرد و می فرمود:

از رحمت خدا دور باد کسی که خانواده خود را ضایع کند و آنها را به حال خود واگذارد.(۲)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله به مردان سفارش می کرد:

کسی که همسری گرفته است، باید او را گرامی بدارد.(۳) اگر مرد به زنش بگوید «تو را دوست دارم»، هرگز از دل زن بیرون نمی رود.(۴)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، محبت به زنان و چشم پوشی از اشتباه های آنها را مستحب می شمرد(۵) و می فرمود:

بهترین شما کسانی هستند که برای زنان خود بهترین باشند و من از همه شما برای خانواده ام بهترم.(۶)

۱- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۸.

۲- گوشه ای از اخلاق محمد صلی الله علیه و آله، ص ۱۷؛ برگرفته از: وسائل الشیعه، باب العفوعن الزوجه.

۳- سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۲۱۴.

۴- اصول کافی، ج ۵، ص ۵۶۹.

۵- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۲۱.

۶- من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۴۳.

همچنین می فرمود:

هر مردی که به همسرش سیلی بزند، آفریدگار بلندپایه به کلیددار دوزخ فرمان می دهد که هفتاد سیلی داغ از آتش دوزخ به او بزند.(۱)

نیز می فرماید: «همسرانتان را با چوب کتک نزنید که قصاص دارد».(۲)

حضرت برای پاسداری از حریم خانواده می فرمود:

مردی که با زنی نامحرم شوخی کند، پروردگار به خاطر هر واژه، هزار سال زندانی اش می کند.(۳)

(۶۷) کار در خانه

رسول اللّه صلی الله علیه و آله به مردان می فرمود: «خدمت شما به همسرانتان صدقه به شمار می آید.»(۴) ایشان در کلامی به حضرت علی علیه السلامی فرماید:

ای علی! از من بشنو و من جز آنچه خدایم فرمان داده است، نمی گویم. هر مردی که همسرش را در (کار) خانه کمک کند، به تعداد موهای اندامش، یک سال عبادت برایش به شمار می آورند؛ سالی که روزهایش روزه بوده و شب هایش را به پاخاسته باشد. ای علی! کسی که در خدمت خانواده اش در خانه باشد و خودخواهی نورزد، آفریدگار، نامش را در دیوان شهیدان می نگارد و برای هر قدمش، یک حج و یک عمره پاداش می دهد.

ای علی! ساعتی را در خدمت همسر بودن، برتر است از هزار سال پرستش و هزار حج و هزار عمره و آزاد کردن هزار برده و شرکت در هزار جهاد و

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۵۰.
۲- مستدرک سفینه البحار، ج ۱۰، ص ۴۷.
۳- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۴۳.
۴- کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۰۸.

عیادت هزار بیمار و حضور در هزار نماز جمعه و شرکت در هزار تشییع جنازه و سیرکردن هزار گرسنه و آزاد کردن هزار اسیر. چنین کسی چشم از جهان فرونخواهد بست، جز آنکه جایگاهش را در بهشت خواهد دید. ای علی! خدمت به همسر، کفاره گناهان بزرگ است و خشم پروردگار را فرو می نشاند.(۱)

در سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله، کار مرد در خانه با ارزش تلقی شده است و خود ایشان در خانه به همسرانش کمک می کرد. نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خانه کار می کرد و بیشتر کارش دوزندگی بود. همچنین جامه خود را می شست و گوسفندانش را می دوشید و کارهای شخصی اش را خود انجام می داد.(۲)

(۶۸) احترام به زنان

در پرتو وحی الهی، بسترهای رشد و بالندگی در زندگی زنان گسترده شد و آنان از ذلّت بی هویتی، تحقیر، محدودیت و بردگی نجات یافتند. زنان عصر رسول اللّه صلی الله علیه و آله در عرصه های اجتماعی، سیاسی و حتی نظامی فرصت حضور پیدا کردند. در جنگ ها زنانی همراه سپاه اسلام بودند که در امدادرسانی و حتی دفاع شرکت می کردند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله به زنان، آزادی همراه با کرامت بخشید و این در حالی بود که زنان پیش از بعثت، ارزش و منزلتی در جامعه عرب نداشتند.

پیامبر اسلام همواره به ادای حقوق زنان و بزرگداشت شخصیت آنها سفارش می کرد و در علم نیز احترام خاصی برای بانوان قائل بود. سراسر زندگی آن حضرت حکایتگر این واقعیت است. از جمله امام صادق علیه السلامی فرماید:

کانَ رَسُولُ اللّه ِ صلی الله علیه و آله یُسَلِّمُ عَلَی النِّساءِ و یَرُدُّونَ عَلَیهِ السَّلامَ و کانَ اَمیرُالمؤمنینَ علیه السلام یُسَلِّمُ علی النِّساءِ و کان یَکْرَهُ اَنْ یُسَلِّمَ عَلَی

ص: ۱۹۱

۱- بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۳۲؛ برگرفته از: هم نام گل های بهاری، ص ۲۰۱.

۲- معارف و معاریف، ج ۴، ص ۱۸۳۱.

الشّابَّهِ مِنْهُنَّ و يَقُولُ: أَخافُ اَنْ يُعْجِبَنی صَوْتُها فَیَدخُلَ عَلیَّ اَکْثَرُ مِمّا اَطْلُبُ مِنْ الأجْرِ.(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله به زن ها سلام می کرد.آنها نیز پاسخ سلامش را می دادند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام به زن ها سلام می کرد، ولی کراهت داشت به زن های جوان سلام کند و می فرمود: می ترسم آهنگ صدای آنها در من اثر کند. آن وقت، زیان این کار از پاداشی که در نظر دارم، بیشتر شود.

سلام گفتن رسول اللّه صلی الله علیه و آله به زنان، نشان دهنده ارزش و کرامت زنان پیش ایشان و توصیه پیروانش به چنین احترام گذاشتنی است. نمونه دیگر اقدام پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به بانوان، یاری رساندن به همسران خویش در محیط خانواده بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خانه، لباس خود را می دوخت، در را باز می کرد و گوسفند و شتر را می دوشید. هرگاه خدمت کارش خسته می شد، گندم یا جو دستاس می کرد. گوشت را قطعه قطعه می کرد و در گرفتاری های خانواده اش به آنان یاری می رساند. به هنگام خواب، آب وضوی خود را آماده می ساخت.(۲) پیامبر اسلام درباره احترام به زنان می فرمود:

اَلا خَیرُکم خَیْرُکُمْ لِنَسائِهِ (لِاَهْلِهِ) وَانا خَیْرُکُمْ لِنسائی (لِاَهْلی).(۳)

آگاه باشید که بهترین شما کسانی هستند که با زن های خود مهربان تر باشند و من از این نظر بهترین شمایم.

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۶۴۸.
۲- سنن النبی، ص ۷۳.
۳- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۲۲.

(۶۹) فرزند داری

پیامبر گرامی اسلام می فرمود: «هر درختی میوه ای دارد و میوه دل، فرزند است».(۱) «چون صبح می شد، بر سر فرزندان و نوه هایش دست (مِهر) می کشید. بوی فرزند را از بوهای بهشت می دانست و می فرمود: فرزندانتان را زیاد ببوسید. روزی یکی از فرزندان را روی زانوی خود نشانده بود و می بوسید و به او محبت می کرد. در این هنگام، مردی از اشراف خدمت حضرت رسید و با دیدن این صحنه به حضرت عرض کرد: من ده پسر دارم و تا به حال هیچ کدامشان را برای یک بار نبوسیده ام. پیامبر از این سخن چنان عصبانی شد که رنگ صورتش برافروخته و سرخ شد. آن گاه فرمود: کسی که به دیگران رحم نکند، خدا نیز به او رحم نخواهد کرد».(۲)

آن حضرت می فرمود: «کودکان، گل های خوش بوی خداوندند.» به همین دلیل، آنها را در دامن خویش می نشانید و می بوسید. بسیار دیده می شد که بر دهانشان بوسه می زد و می فرمود: «فرزندانتان را بسیار ببوسید. برای هر بوسه تان در بهشت، مقامی است. حتی فرشتگانی می آیند و مرتبه هایی برایتان به تعداد بوسه هایتان می نویسند.» ایشان بوی بچه ها را بویی بهشتی می دانست.(۳) می فرمود:

کسی که پسرش را شاد کند، گویا برده ای از تبار اسماعیل را آزاد کرده است و کسی که (با کاری یا هدیه ای) پسرش را خوشحال کند، گویا از هراس خداوند گریسته است و هرگاه یکی از شما به پسرش وعده ای می دهد، باید آن را انجام دهد.(۴)

همچنین می فرمود:

۱- جامع الصغیر، ج ۱، ص ۳۶۹.
۲- همنام گل های بهاری، صصص ۲۱۲ و ۲۱۳.
۳- روضه الواعظین، ص ۳۶۹.
۴- مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۷۰.

بهترین فرزندان شما، دختران هستند.(۱) هیچ خانه ای نیست که در آن دختران باشند، جز اینکه هر روز دوازده برکت و رحمت از آسمان بر آن فرود می آید و دیدار فرشتگان از خانه قطع نمی شود و هر روز و شب برای پدر آنان عبادت یک سال نوشته می شود.(۲) دادن هدیه باید از دختران آغاز شود، همانا پروردگار والامرتبه با دختران و زنان مهربان است و کسی که با آنان مهربان تر باشد، بسان کسی است که از بیم خداوند والامرتبه گریسته است.(۳) کسی که دختری داشته باشد و او را نیازارد و تحقیر نکند و پسرانش را بر او برتری ندهد، خداوند او را وارد بهشت می کند.(۴) آن کس که سه دختر داشته باشد و آنان را تربیت کند و شوهر دهد و با آنان به نیکی رفتار کند، پاداش وی بهشت است.(۵)

پیامبر اسلام به والدین سفارش می کرد:

با فرزندانتان به عدالت رفتار کنید، همان گونه که دوست دارید با شما به نیکی و مهربانی و عدالت رفتار شود.(۶)

روزی مردی را دید که یکی از دو فرزنش را می بوسد و دیگری را نمی بوسد. فرمود: چرا با آنها به عدالت رفتار نمی کنی؟(۷) در حدیثی می فرماید: «زمانی که به

ص: ۱۹۴

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۸۳.

۲- صحیح مسلم، ج ۸، ص ۹۲.

۳- بحارالانوار، ج ۹، ص ۲۱۲.

۴- همان، ص ۳۲۱.

۵- جامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۲۲.

۶- بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۹۲.

۷- همان، ج ۷۱، ص ۸۴.

خردسالان وعده ای دادید، بدان وفا کنید؛ چون آنان شما را روزی دِه خود می پندارند».(۱)

عبداللّه بن عامر می گوید: من کودک بودم که حضرت به خانه ما آمد. رفتم که بازی کنم، مادرم صدایم زد و گفت: عبداللّه ، بیا تا چیزی به تو بدهم. پیامبر فرمود: چه می خواهی به او بدهی؟ مادرم گفت: خرما. رسول گرامی فرمود: اگر به او نمی دادی، دروغ گو به شمار می آمدی.(۲)

ایشان می فرمود: «فردی که کودک دارد، باید با او کودکی کند.»(۳) اصولاً احترام و محبت به کوچک ترها، عامل مهمی در جلوگیری از آشفتگی روحی و عقده ای بارآمدن آنهاست. تجربه نشان داده است کودکانی که در خانه و مدرسه و به طور کلی در محیط زندگی و جامعه مورد بی محبتی قرار می گیرند، روح پاک و لطیفشان جریحه دار می شود. در نتیجه، وقتی بزرگ می شوند، به انسانی بی تحرک و منحرف تبدیل می شوند. آن حضرت می فرمود: «اَکْرِمُوا اَوْلادَکُمْ وَ أَحْسِنُوا آدابَهُمْ؛ فرزندان خود را کرامت کنید و با آداب نیکو با آنها معاشرت کنید».(۴)

پیامبر کرامت می فرماید:

اِذَا سَمَّیْتُم الْوَلَدَ فَأَکْرِمُوهُ وَ أَوْسِعُوا لَهُ فِی الْمَجالِسِ وَ لَا تُقَبِّحوا لَهُ وَجْها.(۵)

وقتی نام فرزندتان را می برید، او را گرامی دارید و جای نشستن را برای او

ص: ۱۹۵

۱- همان، ج ۱۰۱، ص ۷۳.
۲- سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۴۷۵.
۳- کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۵۷.
۴- همان، ص ۴۵۶
۵- جامع الاخبار، ص ۱۲۴.

توسعه دهید (احترامش کنید) و نسبت به او ترش رو نباشید.

در خبر دیگری وارد شده است که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله مردم را به نماز دعوت کرد. حسن، نوه خردسالش نیز با آن حضرت بود. پیامبر کودک را کنار خود نشاند و به نماز ایستاد. در میانه نماز، یکی از سجده ها را خیلی طول داد. راوی حدیث گوید: من سر از سجده برداشتم و دیدم حسن از جای خود برخاسته و روی دوش پیامبر نشسته است. وقتی نماز تمام شد، مردم گفتند: ای رسول خدا! چنین سجده ای از شما ندیده بودیم. گمان کردیم وحی به شما رسیده است. فرمود: وحی نرسیده بود. فرزندم حسن در حال سجده بر دوشم سوار شد. نخواستم شتاب کنم و کودک را بر زمین گذارم. آن قدر صبر کردم تا خود از شانه ام پایین آمد.(۱)

یعلی عامری از محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله خارج شد تا در مجلسی که دعوت داشت، شرکت کند. جلو خانه، حسین علیه السلام را دید که با کودکان سرگرم بازی است. چیزی نگذشت که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز همراه اصحاب از خانه بیرون آمد. وقتی حسین را دید، دست هایش را باز کرد و از یاران خود جدا شد. به طرف کودک رفت تا او را بگیرد. کودک، خنده کنان از این طرف به آن طرف می گریخت و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از پی او روان بود. بچه را گرفت. دستی زیر چانه کودک و دست دیگر پشت گردن او گذاشت، لب بر لبش نهاد و او را بوسید.(۲)

پیشوای بزرگ اسلام در حضور مردم با فرزندش چنین برخورد می کرد تا علاوه بر انجام وظیفه، آنان را در راه تربیت فرزندان، به شاد کردن کودکان و بازی با آنها توجه دهد.

(۷۰) رعایت عدالت میان فرزندان

روزی مردی با دو فرزند خود به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله شرف یاب شد. پیامبر

۱- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۴.

۲- مکارم الاخلاق، ص ۱۱۴.

دید که آن مرد، یکی از فرزندان خود را بوسید و به فرزند دیگر اعتنایی نکرد. حضرت وقتی این رفتار نادرست را دید، به او فرمود: چرا با فرزندان خود به طور مساوی رفتار نمی کنی؟ و فرمود: بین فرزندان خود به عدالت رفتار کنید، همان طور که مایلید فرزندان شما و مردم، بین شما به عدل و داد رفتار کنند.(۱)

نیز آورده اند که زنی با دو فرزند کوچکش بر عایشه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد. عایشه، سه دانه خرما به زن داد. مادر به هریک از بچه هایش، یک دانه خرما داد و خرمای دیگر را نیز نصف کرد و باز به هریک از بچه ها نیمی از آن را داد. وقتی پیامبر به خانه بازگشت، عایشه جریان را برای آن حضرت تعریف کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آیا از عمل آن زن تعجب کردی؟ خدا به خاطر رعایت عدالت و مساوات، آن زن را به بهشت خواهد برد.(۲)

همچنین نعمان بن بشیر می گوید: روزی پدرم به من هدیه ای داد و به دیگر برادران و خواهرانم چیزی نداد. مادرم، عمره بنت رواحه به پدرم گفت: من به این تبعیض راضی نمی شوم، مگر آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله درستی عمل تو را گواهی کند! پس پدرم به محضر پیامبر شرف یاب شد و عرض کرد: ای رسول خدا! من به فرزندم هدیه ای داده ام و همسرم مرا واداشته است که شما را بر صحت آن گواه گیرم. پیامبر پرسید: آیا به همه فرزندانت چنین هدیه ای داده ای؟ گفت: نه. حضرت فرمود: پس از خدا بترسید و بین فرزندانتان به عدالت رفتار کنید. من بر کار ظالمانه گواهی نمی دهم.(۳)

امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت کرده است که شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که امام حسن و امام حسین علیهماالسلام با او بودند، به خانه فاطمه علیهاالسلام وارد شد و به آنان فرمود: برخیزید و با یکدیگر کشتی بگیرید! آنان به کشتی گرفتن

ص: ۱۹۷

۱- بحارالانوار، ح ۲۳، ص ۱۱۳.

۲- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۲۱۰.

۳- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۷۰۷.

پرداختند. فاطمه زهرا علیهاالسلام برای بعضی از کارهای خود بیرون رفته بود. چون بازگشت، شنید که پیامبر می فرمود: جانم حسن! حسین را سخت بگیر و به زمین بزن! فاطمه علیسهاالسلام عرض کرد: پدرجان! عجیب است که این را بر آن جرئت می دهی، آیا بزرگ تر را بر کوچک تر دلیر می کنی؟ پیامبر فرمود: دخترم! آیا راضی نیستی که من به حسن، چنین می گویم و این دوستم جبرئیل علیه السلام است که می گوید: جانم حسین! حسن را محکم بگیر و برزمین بیفکن (یعنی من حسن را تشویق می کنم و جبرئیل، حسین را).(۱)

فصل سوم: اخلاق اجتماعی

(۷۱) احترام به دیگران

پیامبر گرامی اسلام به حفظ حرمت و شخصیت افراد، بی نهایت توجه داشت. برای نمونه، در روایت آمده است که:

ما قَعَدَ اِلی رسول اللّه ـ صلی الله علیه و آله رَجُلٌ قَطُّ فَقامَ حَتّی یَقُومَ.(۲)

اگر مردی وارد می شد و در خدمت پیامبر می نشست، هرگز حضرت از مجلس بلند نمی شد تا وقتی که خود آن شخص بلند می شد.

همچنین در روایتی دیگر نقل است:

۱- بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۱۸۹.

۲- مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۱۵.

پیامبر برای احترام به شخصیت اصحاب و به دست آوردن دل هایشان، آنان را به کنیه صدا می زد و کسانی که کنیه نداشتند، برایشان کنیه قرار می داد و مردم نیز به همان کنیه صدایشان می کردند و برای زنان اولاددار و بی اولاد و حتی بچه ها کنیه تعیین می کرد.(۱)

نوع نشست و برخاست رسول اللّه صلی الله علیه و آله در برابر دیگران، از منظر امام علی علیه السلام چنین ترسیم شده است: «دیده نشد که پیامبر خدا پیش روی کسی پایش را دراز کند».(۲)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تمام ابعاد زندگی، اسوه و الگوی دیگران است. وارد شده است که خدای سبحان، نیکوترین ادب ها را به رسول و نبی خود آموخته است: «اِنَّ اللّه ـ عزَّوجلَّ اَدَّبَ نَبِیَّهُ فَأحْسَنَ أدَبَه؛ خدای سبحان، پیامبرش را نیکو ادب کرده است».(۳)

او با انسان ها یکسان برخورد می کرد و خارج از معیارها و ارزش ها تفاوت ایجاد نمی کرد. میان تهی دستان و ثروتمندان فرق نمی گذاشت: «یُصافِحُ الْفقیرَ وَ الْغَنیّ.»(۴) پیامبر اسلام حتی با خدمت گزار خویش نیز به ادب و احترام رفتار می کرد. از انس بن مالک نقل است:

به آن خدایی که او را به حق مبعوث کرد، هیچ گاه نشد کاری که خوشایند آن جناب نبود، به من فرموده باشد که چرا چنین کردی و هرگاه زنان آن

ص: ۱۹۹

۱- امام محمد غزالی، احیاء العلوم، ج ۲، ص ۳۶۳.

۲- مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۲۲.

۳- کافی، ج ۳، باب التفریض الی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، ح ۴.

۴- بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۰۸.

حضرت، مرا ملامت می کردند، می فرمود: «کاری نداشته باشید، مقدر چنین بوده است».(۱)

حضرت وقتی با کسی دست می داد، دست خود را نمی کشید تا آن طرف دستش را بکشد.(۲) ایشان احترام فوق العاده ای به میهمان می گذاشت، به گونه ای که مشایعت میهمان تا دم خانه از سنت پیامبر بود. همچنین هنگامی که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله میهمان می رسید، حضرت با او غذا میل می فرمود و تا میهمان از غذا خوردن دست نمی کشید، رسول خدا صلی الله علیه و آله همچنان به خوردن ادامه می داد.(۳) اگر کسی خدمت پیامبر می رسید و آن حضرت مشغول نماز بود، نمازش را مختصر می کرد و به پایان می رسانید. پس از نماز، درخواست آن شخص را می پرسید و پس از برآوردن خواسته او، بار دیگر به نماز می ایستاد.(۴)

پیامبر هرکس را می دید، نخست سلام می کرد. هنگام دست دادن با اصحاب خویش، نخست دست خود را پیش می آورد. هرکس که نزد پیامبر می آمد، مورد احترام پیامبر قرار می گرفت. چه بسا عبای خویش را برای او می گسترد و تشکچه مخصوص خود را برای او پهن می کرد و اگر آن شخص نمی پذیرفت، با اصرار او را بر آن می نشانید.(۵)

روزی شخصی وارد مسجد شد. پیامبر نیز تنها در مسجد نشسته بود. وقتی متوجه شد شخصی تازه وارد به سوی او می آید، از جای خود حرکت کرد و اندکی جای خود

۱- احیاء العلوم، ج ۲، ص ۳۶۱.

۲- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۶.

۳- سنن النبی، ص ۶۷ .

۴- محجه البیضاء، ج ۴، ص ۱۳۵.

۵- سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۵.

را تغییر داد. آن مرد عرض کرد: در جایی به این بزرگی، چرا جای خود را عوض کردید؟ پیامبر فرمود: حق هر مسلمانی بر مسلمانان دیگر آن است که هر وقت ببیند شخصی می خواهد نزد او بنشیند، به احترام او جای خود را به او بدهد و کمی آن طرف تر برود.(۱)

(۷۲) همسایه داری

شخصی به محضر پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و از همسایه مردم آزار خود شکایت کرد. پیامبر به او فرمود: صبور و شکیبا باش. او رفت و پس از مدتی دوباره نزد پیامبر آمد و شکایت خود را تکرار کرد. پیامبر نیز همان پاسخ را داد. او برای بار سوم نزد پیامبر آمد و از همسایه اش شکایت کرد. این بار پیامبر به او فرمود: روز جمعه که مردم برای نمازجمعه حرکت می کنند، اثاث خانه ات را بر سر راه مردم بگذار. مردم از تو می پرسند، چرا وسایل خانه ات را بیرون ریخته ای؟ تو ماجرای آزار همسایه را به آنها بگو. آن مرد دستور پیامبر را اجرا کرد. همسایه اش برای حفظ آبروی خود، از او خواهش کرد: اثاث هایت را به خانه ات بازگردان و من با خدا عهد می کنم که دیگر به تو آزار نرسانم.(۲)

مولای متقیان، علی علیه السلام نیز در آخرین لحظه های عمر، فرزندان را به رعایت حقوق همسایگان سفارش فرمود:

اللّه َاللّه َفی جِیرانِکُم فَإِنَّهُ وَصِیَّهُ نبیِّکُمْ.(۳)

خدا را خدا را در مورد همسایگانتان (در نظر داشته باشید و به آنها نیکی کنید)؛ که این سفارش پیامبرتان است.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

۱- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۴۰.

۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۶۶۸ .

۳- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۳.

کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، همسایه اش را آزار نمی دهد.(۱)

همسایه خوب آن نیست که همسایه اش را آزار ندهد، بلکه همسایه خوب آن است که آزار همسایه را هم تحمل کند.(۲)

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

مردی از انصار خدمت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: من خانه ای در فلان محله خریده ام. نزدیک ترین همسایه ام کسی است که نه از شر او ایمنم و نه به نیکی او امیدوارم. پیامبر به علی علیه السلام و سلمان و اباذر (راوی می گوید چهارمی را فراموش کرده ام گمان می کنم مقداد باشد) دستور داد در میان مسجد با صدای بلند بگویند: «لَاإیمانَ لِمَنْ لَم یَأمَنْ جارُهُ بَوائِقَهُ؛ ایمان ندارد کسی که همسایه خویش را ایمن نگرداند از آزار و شر خود.» پس از آن فرمود: «اعلام کنید تا چهل خانه از چهار طرف چپ و راست، جلو و عقب، همسایه به شمار می روند».(۳)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در تفسیر آیه «وَ یَمْنَعُونَ الْماعُونَ» (ماعون: ۴) می فرماید:

کسی که همسایه اش را از ماعون (یعنی نیازهای ضروری زندگی) منع کند، خداوند در قیامت او را از خیر خود منع می کند و او را به خودش وامی گذارد و کسی که خدا او را به حال خود واگذار کند، در بدترین حالت خواهد بود.(۴)

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود:

ص: ۲۰۲

۱- همان، ج ۴۳، ص ۶۲ .

۲- همان، ج ۷۷، ص ۳۲۰.

۳- همان، ج ۱۶، ص ۴۳.

۴- نورالثقلین، ج ۵، ص ۶۷۹ .

هماره جبرئیل درباره همسایه سفارش می کرد، تا بدان جا که گمان کردم همسایه به زودی میراث برخواهد شد. کسی که به پروردگار و روز رستاخیز باور دارد، همسایه اش را نیازارد.

ایشان نیازردن همسایه را تا بدان جا گسترش داد که فرمود: «اگر سگ همسایه ات را بزنی، همسایه ات را آزرده ای».(۱) در نبرد تبوک نیز فرمود: کسی که همسایه اش را می آزارد، همراه ما نیاید. به ایشان گفتند: فلان زن روزها روزه می گیرد و شب ها عبادت می کند و در راه خدا انفاق می کند، ولی همسایه اش را با زبانش می آزارد. فرمود: خیری در او نیست و از دوزخیان است. گفتند: بانوی دیگری است که تنها نمازهای واجبش را می خواند و تنها ماه مبارک رمضان روزه می گیرد، ولی همسایه اش را نمی آزارد. حضرت فرمود: او از بهشتیان است.(۲)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می فرمود:

حق همسایه بر آدمی این است: اگر همسایه اش از او پول طلبید، به او وام دهد. اگر به همسایه اش نیکی رسید، به او تبریک بگوید. اگر به همسایه اش گزندی رسد، دلداری اش دهد، اگر میوه ای می خرد، به او هدیه دهد. اگر به رایگان چیزی نمی بخشد، پس آن را پنهانی به خانه خویش بَرَد. خانه اش را چنان بلند نسازد که مانع عبور باد و نسیم شود، مگر با اجازه او. به فرزندش چیزی ندهد که بچه های همسایه خشمگین شوند.

همسایه ها سه دسته اند: دسته اول سه حق دارد: حق مسلمان بودن؛ حق همسایگی و حق خویشاوندی. دسته دوم دو حق دارد: حق اسلامی و حق همسایگی. گروه سوم نیز همسایگان کافرند که تنها از حق همسایگی برخوردارند.(۳)

۱- مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۲۳.

۲- بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۹۴.

۳- مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۲۴.

(۷۳) رفتار با کودکان

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با شخصیت و کرامتی که داشت، در برابر کودکان، خود را همسان آنان قرار می داد. با آنها بازی می کرد، انس می گرفت و به دیگران هم سفارش می کرد: «کسی که کودک نزد وی است، باید کودکانه رفتار کند».(۱)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله می کوشید با بازی کردن و هدیه دادن به کودکان، آنان را خوشحال کند. پس در این باره سفارش می کرد:

کسی که دختربچه خویش را خوشحال کند، مانند این است که برده ای از فرزندان اسماعیل علیه السلام را آزاد کرده باشد و کسی که پسر بچه خود را خوشحال کند، همانند این است که از خوف خدا، اشک ریخته باشد.(۲)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله برآن بود تا کودکان آزرده خاطر نشوند. ایشان برای رشد و شکوفایی کودک به آنان شخصیت می داد و به دیگران سفارش می کرد که به کودکان خود احترام بگذارند.(۳) خود ایشان با همه عظمتی که داشت، در کوچه و بازار به کودکان سلام می کرد و می فرمود این کار را می کنم تا پس از من نیز سنت گردد.(۴) باید توجه داشت همان گونه که شخصیت دادن به کودکان سبب عزت مندی آنان می گردد، تخریب شخصیت، آنان را سست و زبون بارمی آورد.

در اهمیت دادن رسول اللّه صلی الله علیه و آله به کودکان موارد زیر شنیدنی است:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چون در نماز می شنید که کودکی گریه می کند، نمازش را

۱- وسائل الشیعه، ج ۵ ، ص ۱۲۱.
۲- بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۶۹ ، ص ۹۴.
۳- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۹۵.
۴- همان، ج ۳، ص ۲۰۹.

طول نمی داد تا مادرش به او رسیدگی کند.(۱)

۲. رسول خدا صلی الله علیه و آله چون کودکان انصار را می دید، دست بر سر ایشان می کشید و به آنها سلام می داد و برایشان دعا می کرد.(۲)

۳. چون حضرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله از سفر برمی گشت، کودکان به استقبال وی می آمدند. پیامبر می ایستاد و می فرمود تا آنها را با خود سوار کنند. خود، بعضی را بر پیش چهارپا می نشاند و بعضی را بر پس و بعضی را می فرمود تا اصحاب سوار کنند.(۳)

۴. چون نوزاد کوچکی را برای دعا یا نام گذاری به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می آوردند، حضرت برای احترام صاحبش، او را در دامن خود می گذارد. گاهی اتفاق می افتاد که کودکی در دامن پیامبر ادرار می کرد. کسی که بول کردن کودک را می دید، بر سر او فریاد می کشید، ولی نبی اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرمود: با تندی، از ادرار کودک جلوگیری نکنید تا اینکه ادرارش تمام شود. هنگامی که دعا یا نام گذاری تمام می شد، والدین کودک با خوشحالی، کودک خویش را می گرفتند و آزردگی و ملالت خاطری در پیامبر احساس نمی کردند. هنگامی که آنان می رفتند، حضرت، لباس خود را تطهیر می کرد.(۴)

(۷۴) درک جوانان

رسول گرامی اسلام، جوانان را قدر می نهاد و به خواسته های آنان توجه داشت. ایشان به آرمان خواهی و خواسته های دوران جوانی، به ویژه به تمایل جنسی آنان توجه

۱- علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۳.

۲- شرف النبی، ص ۶۵ .

۳- همان، ص ۸۵ .

۴- مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۲۵.

می کرد. و برای تأمین این خواسته ها می کوشید. در جامعه مورد نظر رسول اللّه صلی الله علیه و آله، پیوند ازدواج، ساده ترین و بی آلایش ترین و در عین حال، استوارترین پیوندها بود که به سادگی انجام می گرفت. این جامعه گرفتار چشم و هم چشمی ها، سخت گیری ها و انتظارهای بی جا از همسران نبود.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله با درک صحیح موقعیت، احساسات، عواطف و تمایلات جوانان، به عزت مندی این قشر آینده ساز توجه داشت و در ابعاد گوناگون بر آموزش جوانان تأکید می کرد: «عَلِّموا أولادَكم السِّباحَةَ و الرِّمايَةَ؛ به فرزندان خویش تیراندازی و شنا بیاموزید.»(۱) رسول گرامی حتی مسئولیت های بزرگ را به جوانان واگذار می کرد. این برخوردها چنان جوانان حجاز را مجذوب ایشان ساخت که دست از خانه و کاشانه کشیدند و در سخت ترین شرایط در کنار ایشان ماندند. رسول اللّه صلی الله علیه و آله، مسئولیت های بزرگ فرهنگی، اجتماعی و نظامی را به جوانان واگذارمی کرد. پیش از هجرت حضرت به مدینه، مصعب بن عمیر را که نوجوانی بیش نبود، برای انجام رسالت فرهنگی و تبلیغی به مدینه فرستاد. وی در جنگ های بدر و احد، فرمانده و پرچمدار سپاه حق بود که با حماسه آفرینی در جنگ احد به شهادت رسید.

پس از فتح مکه نیز عتاب بن اسید را به عنوان والی مکه برگزید، در حالی که بیست و یک سال بیشتر نداشت و افراد بزرگ تر از وی در بین صحابه هم فراوان بود. وقتی به این کار حضرت اعتراض کردند، حضرت با متانت پاسخ داد که بزرگی سن، ملاک مسئولیت نیست. ملاک، شایستگی و فضیلت است و شایستگی و فضیلت به سن و سال نیست. به تعبیر دیگر، سن سبب بزرگی نیست. فضیلت و شایستگی مایه بزرگی است: «فَلَيْسَ الْأكبرُ هُو الافضلُ بَل الْاَضلُ هُو الْاَبرُ».(۲)

همین مطالب در مورد معاذ بن جبل که ۲۶ سال داشت، مطرح شد. پیامبر، ایشان را به عنوان مبلّغ دینی در

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۴۷.

۲- اسدالغابه، ج ۳، ص ۵۵۶ ؛ سیره حلبی، ح ۳، ص ۵۵۶ .

مکه منصوب کرده بود.(۱) همچنین اسامه بن زید را در سمت فرماندهی لشکری به جنگ رومیان فرستاد، در حالی که تنها ۱۸ سال داشت. پیامبر در پاسخ معترضان فرمود: اسامه همانند پدرش زید شایسته این مقام است.(۲)

فراهم آوردن وسیله ارتباطی جوانان با خداوند و خدامحوری در کارها، در سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جایگاهی بس رفیع داشت، به گونه ای که حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توصیه ای به یکی از جوانان عصر خویش می فرماید:

ای جوان! کلماتی به تو می آموزم: حق خداوند متعال را رعایت کن؛ خداوند نیز تو را حفظ می کند. حق خداوند را رعایت کن که آن را فراروی خویش می یابی. هرگاه چیزی بخواهی، از خداوند بخواه. هرگاه یاری جستی، از خداوند یاری جوی. بدان اگر همه مردمان گرد آیند تا بهره ای به تو رسانند، نخواهند توانست نفعی به توبرسانند، مگر آنچه خداوند متعال برای تو مقرر کرده است و اگر گرد آیند تا زیانی به تو برسانند، نخواهند توانست زیانی به تو برسانند، مگر آنچه خداوند به زیان تو مقرر کرده است.(۳)

باز ایشان در کلام زیبایی می فرماید:

مَنْ اَحَبَّ اَنْ یَعْلَمَ ما لَهُ عِندَ اللّه ِفَلْیَعْلَمْ مَا للّه ِعِنْدَهُ.(۴)

هر که دوست دارد بداند نزد خدا چه دارد، باید بداند خدا نزد او چه دارد.

به فرموده ایشان، اگر یاد خدا فزونی یابد، محبت خدا هم فراهم می آید:

«مَنْ اَکْثَرَ ذِکْرَ اللّه ِاَحَبَّهُ؛ هرکس بسیار خدا را یاد کند، خدا هم او را دوست خواهد

۱- سیره حلبی، ج ۳، ص ۵۹ .

۲- طبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۷۴.

۳- محمد بن عیسی، سنن الترئدی، ج ۴، ص ۶۶۷ .

۴- برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۲ ؛ نور الثقلین حویزی، ج ۴، ص ۵۸۳ .

داشت».(۱)

مشورت، از نگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جایگاه ویژه ای داشت تا جایی که می فرمود: «لا مُظاهَرَهَ اَوْثَقُ مِنَ الْمُشاوَرَهِ؛ هیچ پشتیبانی قابل اعتمادتر از مشورت نیست».(۲)

ایشان پیوسته یاران و پیروان خویش را به مشاوره توصیه می فرمود.(۳) رسول اکرم صلی الله علیه و آله هفت سال سوم زندگی را دوران مشورت و وزارت جوان دانسته است.(۴) او به جوانان اهمیت می داد و در صحنه های مختلف، دیدگاه های آنان را جویا می شد.

در سال سوم هجرت که قریش با سه هزار مرد جنگی با مسلمانان وارد جنگ شد و زمینه نبرد احد را فراهم آورد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از آگاهی از تصمیم قریش، در پی مقابله با هجوم مشرکان برآمد. ایشان خوش نداشت که جنگ جویان مسلمان در بیرون شهر مدینه با دشمن روبه رو شوند، بلکه برخورد با مشرکان را در مدینه ترجیح می داد.(۵)

ازاین رو، نظر خود را با اصحاب در میان گذاشت و آنان را به مشورت فراخواند. بزرگان مهاجر و انصار نیز دیدگاه پیامبر را پسندیدند و با ایشان هم عقیده شدند، ولی جوانان که بسیاری از آنان به دلیل کوچکی، در نبرد بدر شرکت نکرده بودند، به شوق شهادت، با این رأی مخالفت کردند و گفتند: ای رسول خدا! ما را بر سر دشمن ببر تا

۱- بحارالانوار، ج ۹، ص ۱۶۰.

۲- المحاسن، ج ۲، ص ۴۳۵.

۳- بیهقی، السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۱۰۹.

۴- مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۴۷۸.

۵- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۰۶.

گمان نکنند که ترسیده ایم و از ناتوانی و زبونی در شهر مانده ایم.(۱)

در نتیجه اصرار آنان، رسول خدا صلی الله علیه و آله، نظر جوانان را مقدم داشت و تصمیم به حرکت گرفت. پس به خانه رفت، سلاح پوشید و آماده حرکت شد. ایشان در پاسخ به یاران جوانش که در پی توبیخ صحابی بزرگ سعد بن معاذ و اُسید بن حضیر، از اصرار خویش معذرت خواستند، فرمود: پیامبری را سزاوار نیست که لباس جنگ بپوشد و بی آنکه جنگ کند، آن را از تن در آورد. اکنون بنگرید به آنچه انجام می دهید و به نام خدا رهسپار شوید که اگر شکیبا باشید، پیروز خواهید شد.(۲)

نیکویی مشاوره و شخصیت دادن به یاران جوان، نزول این آیات را به همراه داشت:

فَبِما رَحْمَهٍ مِنَ اللّه ِ لِنْتَ لَهُمْ ولَوْ كُنْتَ فَظّا غَلیظَ الْقَلْبِ لَاَنفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ و شاوِرْهُمْ فِی الاَمْرِ فَاِذا عَزَمْتَ فَتَوكَّلْ عَلَی اللّه ِ اِنَّ اللّه َ یُحِبُّ الْمُتَوَكِّلین. (آل عمران: ۱۵۹)

به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان نرم (و مهربان) شدی و اگر خشن و سنگ دل بودی، از اطراف تو پراکنده می شدند. پس آنها را ببخش و برای آنها آمرزش بطلب و در کارها با آنان مشورت کن، ولی هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باشی)، بر خدا توکل کن؛ زیراخداوند، متوکلان را دوست دارد.

نگاه مهربان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جوانان، همراه با بزرگداشت شخصیت و تکریم احساسات آنان، بسیار ارزشمند است. ایشان به دیگران نیز توصیه می فرماید:

أوْصیكَمْ بِالشُّبانِ خَیْرا فَاِنَّهُمْ اَرَقُّ أَفْئِدَهً.(۳)

۱- جعفر مرتضی عاملی، الصحیح فی السیره النبی الاعظم، ج ۶ ، ص ۸۷ .

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۰۶.

۳- سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۷۶.

شما را سفارش می کنم که با جوانان به خوبی و نیکی رفتار کنید؛ چون آنان نازک دل ترند.

(۷۵) پاسداشت کهن سالان

پیامبر اسلام می فرمود: «احترام به پیرمرد [و پیرزن] مسلمان، بزرگداشت خداوند است.»(۱) جوانان را به احترام نهادن به کهن سالان تشویق می کرد و می فرمود:

هیچ جوانی، کهن سالی را به خاطر پیری اش گرامی نمی دارد، جز آنکه هنگام پیری خودش، خداوند کسی را برایش فراهم می کند که احترامش گذارد.(۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: «روزی دو مرد نزد حضرت آمدند. یکی پیر و دیگری جوان. مرد جوان پیش از همراه کهن سالش لب به سخن گشود. پیامبر فرمود: (ابتدا) بزرگ(تر) و بزرگ(تر)».(۳)

رسول رحمت همواره خانواده ها را به احترام پیران فرا می خواند و می فرمود:

کهن سال در میان خاندانش بسان پیامبر در میان امتش است.(۴) از ما نیست کسی که کهن سالان ما را احترام نکند؛(۵) (زیرا) برکت با بزرگان شماست.(۶)

عبدالرحمن بن عبداللّه می گوید: از پدرم شنیدم که می گفت پدرم، بدیل بن ورقاء برایم تعریف کرد وقتی مکه فتح شد، عباس عموی پیامبر، مرا در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۵.
۲- مشکاه الانوار، ص ۲۹۳.
۳- مستدرک الوسائل، ج ۸ ، ص ۳۹۳.
۴- جامع الصغیر، ج ۲، ص ۹۰.
۵- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۵.
۶- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۳۷؛ برگرفته از: همنام گل های بهاری، ص ۲۱۸.

متوقف ساخت و عرضه کرد: ای رسول خدا! امروز، روزی است که هر قومی (از مسلمانان) به شرافتِ کاری دست یافتند. در مورد دایی خودتان، بدیل بن ورقاء که از ریش سفیدان قبیله خود بوده و اکنون خانه نشین شده و کاری به او سپرده نشده است، فکری کنید!

پیامبر به بدیل فرمود: ابروان خود را کنار بزن. بدیل ابروانش را بالا زد و نقاب از صورت برگرفت و محاسن سیاهش پیدا شد. پیامبر پرسید: چند سال داری؟ او در پاسخ گفت: ای رسول خدا، من نود و هفت سال دارم. پیامبر لبخندی زد و فرمود: خداوند بر جمال و سیاهی (ریش) تو بیفزاید و تو و فرزندانت را از مواهبش بهره مند سازد.

(۷۶) یتیم نوازی

ماه مبارک رمضان به پایان رسیده بود و مراسم جشن روز عید فطر، به شکل مخصوصی برگزار می شد. مردم به فقیران و بینوایان انفاق می کردند و صدقه و فطریه بین آنان تقسیم می گشت. نماز عید و دعا وخطبه نمازعید نیزمثل همیشه برگزار شد. جشن روز عید فرا رسید و خوراکی ها و شیرینی ها را میان مسلمانان پخش کردند. اسباب بازی هایی در دسترس بچه ها گذاشته شده بود و کوچک و بزرگ سرگرم تفریح بودند. کودکان، در اطراف میدان به بازی و جست وخیز مشغول بودند. آنها لباس های نو بر تن داشتند و همراه پدر و مادرشان، در گردش و حرکت بودند. همه جا صدای خنده و شادی به گوش می رسید.

در چنین هنگامه ای، چشم کنجکاو و پرمهر رسول خدا صلی الله علیه و آله به کودکی افتاد که جامه کهنه و پاره ای پوشیده و با قیافه ای اندوهگین و دلی پر از آرزو ایستاده بود و به بچه هایی که به مجلس جشن آمده بودند، نگاه می کرد. همین که پیامبر او را دید، دانست که کودکی یتیم است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله به طرف آن کودک رفت و با لبخند شیرینی فرمود: امروز من می خواهم پدر شما باشم! پس کودک را از زمین بلند کرد و در آغوش گرفت و او را بسیار نوازش کرد. کودک از این محبت پدرانه خوشحال شد،

تبسمی بر لبانش نقش بست و همراه پیامبر، وارد میدان جشن عمومی شد.(۱)

همچنین آورده اند: زمانی که خبر شهادت جعفر بن ابی طالب به مدینه رسید، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به خانه جعفر آمد و به همسر او اسماء بنت عمیس فرمود: کودکان جعفر را بیاور. وقتی اسماء کودکان یتیم جعفر را نزد پیامبر آورد، حضرت آنان را در آغوش گرفت و به آنها بسیار محبت کرد. عبداللّه پسر جعفر می گوید: خوب به خاطر دارم روزی را که پیامبر نزد مادر آمد و خبر مرگ پدرم را به او داد و دست محبت بر سر من و برادرم کشید.(۲)

در خبر دیگری نیز آمده است: کودک یتیمی نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: پدرم از دنیا رفته و مادرم تنگ دست و فقیر است. خواهرم شوهر و سرپرستی ندارد. از چیزهایی که خدا به تو عنایت فرموده است، به من اطعام کن تا خدای تعالی خشنود گردد.(۳) پیامبر تحت تأثیر سخنان کودک قرار گرفت و به او فرمود: چقدر نیکو سخن می گویی! پس به بلال حبشی فرمود: با شتاب به حجره های همسران من برو و ببین اگر غذایی هست، با خود بیاور. بلال رفت و به جست وجو پرداخت و ۲۱ دانه خرما یافت و به خدمت پیامبر آورد. حضرت خرماها را به سه قسمت تقسیم کرد. هفت عدد آن را به کودک یتیم داد و فرمود: بقیه را بگیر. نصف آن را به مادرت بده و نصف دیگر را به خواهرت. کودک یتیم در حالی که خوشحال و خندان بود، به طرف خانه خود حرکت کرد.

در این هنگام، یکی از یاران پیامبر به نام معاذ از جا برخاست و دست نوازش و محبت بر سر آن کودک یتیم کشید و با سخنان مهرانگیز، وی را تسلی خاطر داد و گفت: خداوند یتیمی تو را جبران کند و تو را جانشین پدرت قرار دهد.

ص: ۲۱۲

۱- سعیدی، داستان هایی از زندگی پیغمبر، ص ۱۲۳.

۲- بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۲۱۲.

۳- ترجمه تفسیر مجمع البیان، ج ۲۷، ص ۱۴۷.

پیـامبر به معـاذ فرمود: ای معـاذ! کـار تو را دیـدم. بـدان که هرکس یتیمی را سـرپرستی کنـد و دست نوازش بر سـر او بکشـد، خداونـد به هر تـارمویی که از زیر دسـتش می گـذرد، پاداش نیکویی به او می دهـد و گناهی از گناهان او را محو می کنـد و بردرجه و مقام او می افزاید.

ایشان در سـخنی دیگر می فرماید: آیا دوست داری دلت نرم شود و به حاجت خود برسی؟ به یتیم مهرورزی کن، او را نوازش کن و از غذای خویش به او بخوران تا دلت نرم شود و به حاجت خود برسی.(۱)

همچنین فرمود:

محبوب ترین خانه های شما در نظر خداوند، خانه ای است که در آن به یتیمی احترام نهاده شود.(۲)

حضرت در روایت دیگری می فرماید:

در بهشت خانه ای به نام خانه شادمانی هست. تنها و تنها کسی به این خانه می رود که یتیمان دین باور را شاد سازد.(۳)

(۷۷) میهمان دوستی

میهمان دوستی و میهمان نوازی از ویژگی های سخاوتمندان است. این کار در سیره رسول گرامی اسلام بسیار دیده می شود.

پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله همراه خـانواده و خـدمت کار و هم زمان با آنان غـذا می خورد. اگر مسـلمانی هم به میهمانی دعوت شـده بود، همراه آنان، نشسـته بر زمین و بر روی هر چه که دیگران طعام می خورنـد، غذا می خورد و از هرچه خانواده اش می خوردند، با آنان

۱- جامع الصغیر، ج ۱، ص ۳۹.

۲- همان.

۳- همان، ج ۲، ص ۴۳۳.

می خورد. مگر آنکه میهمان داشته باشد که تنها در این صورت، ترجیح می داد با میهمانش غذا بخورد. محبوب ترین غذا و سفره در نظر پیامبر، غذایی بود که شرکت کنندگان بیشتری بر سر طعام باشند.(۱)

در سفره های جمعی، رسول خدا صلی الله علیه و آله، زودتر از همه دست به غذا می برد و دیرتر از همه دست از غذا می کشید تا دیگران بدون حجب و حیا و خجالت کشیدن، غذا بخورند.(۲) می فرمود تا هرکس از جلوی خودش غذا بخورد. آن حضرت غذا خوردن به تنهایی را دوست نداشت و تنها غذا نمی خورد.(۳)

هرگاه با جمعی به میهمانی می رفت، اگر کسی که دعوت نبود، با او و یارانش همراه می شد، نزدیک خانه میزبان که می رسیدند، می فرمود: تو را که دعوت نکرده اند، همین جا باش تا برای تو هم از میزبان، اجازه بگیریم.(۴) هرگاه میهمان به خانه وی می آمد، با میهمان غذا می خورد و از سفره دست نمی کشید تا آنکه میهمان از طعام دست بکشد.(۵) غذای داغ نیز نمی خورد.(۶)

سلمان فارسی می گوید: بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم و دیدم آن بزرگوار به پشتی تکیه داده است. آن پشتی را برای من گذاشت و فرمود: ای سلمان هر مسلمانی

۱- سنن النبی، ص ۱۶۶.

۲- محاسن، ص ۴۴۸.

۳- سنن النبی، ص ۱۷۷.

۴- مکارم الاخلاق، ص ۲۲.

۵- سنن النبی، ص ۶۷ .

۶- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۴۶.

که برادر مسلمانش بر او وارد شود و جهت احترام و بزرگداشت برای او پشتی بگذارد، خداوند او را می آمرزد.(۱)

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است:

هر مسلمانی که به مسلمانان دیگر خدمت کند، خداوند به تعداد آنها در بهشت برایش خدمت گزار قرار می دهد.(۲)

معاذ بن جبل می گوید: روزی میهمانی بر من وارد شد و من چیزی در خانه نداشتم، مگر مقداری نان خشک و آب گوشت که با خجالت آنها را نزد او گذاشتم. بعدها از پیامبر پرسیدم: آیا این کار اجری هم داشته است؟ حضرت فرمود: اگر تمام فرشتگان آسمان ها جمع شوند، قادر نخواهد بود که ثواب این اطعام و اکرام را ذکر کنند.(۳)

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است:

هنگام ملاقات و اولین برخورد، سلام کنید و مصافحه کنید (یعنی دست یکدیگر را بفشارید) تا گناهانتان ریخته شود.(۴)

بنابراین، پیشوازی از میهمان و مصافحه کردن با او و از وظایف میزبان است.

باز از آن حضرت روایت است:

کسی که میهمان خود را غذا بدهد، خداوند از طعام ها و میوه های بهشتی به او می خوراند.(۵)

۱- مکارم الاخلاق، ص ۲۰.
۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۰۰.
۳- بحر المحبه، ص ۱۱۸؛ برگرفته از: سید مهدی شمس الدین، اخلاق اسلامی در برخوردهای اجتماعی، ص ۹۷.
۴- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۳.
۵- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۰۴.

(۷۸) صله رحم

پیامبر گرامی اسلام می فرمود:

کسی که پیوند خویشاوندی را گسسته است، با ما هم نشین نمی شود؛ چون لطف خداوند بر گروهی که میان آنان قطع رحم شده است، فرود نمی آید.(۱)

به گفته جابر بن عبداللّه ، روزی رسول گرامی خطاب به مسلمانان فرمود:

ای مسلمانان! از خداوند پروا کنید و با خویشان پیوند برقرار سازید. همانا بوی بهشت از فاصله هزار سال راه استشمام می شود، ولی کسی که پیوند خویشی بگسلد، آن را استشمام نمی کند.(۲)

همچنین نقل است که فردی خدمت حضرت رسید و گفت: خویشاوندی دارم که با آنها رابطه دارم، ولی آنان آزارم می دهند. تصمیم گرفته ام آنان را ترک کنم. رسول اللّه صلی الله علیه و آله فرمود: آن گاه خدا هم تو را ترک می کند! گفت: پس چه کنم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به کسی که محرومت کرده است، عطا کن. با کسی که از تو بریده است، رابطه برقرار کن. کسی که بر تو ستم روا داشته، از او درگذر. هرگاه چنین کردی، خداوند پشتیبان تو خواهد بود.(۳)

با خویشاوندان خود می پیوست، بی آنکه آنان را بی جهت بر دیگران برتری دهد. ایشان می فرمود:

نیکوکاری و پیوند، عمرها را طولانی؛ شهرها را آباد و دارایی را زیاد می کند، گرچه انجام دهندگان آن بدکاران باشند. کسی که به سوی خویشاوندی می رود تا با مال و جانش با او پیوند برقرار کند، آفریدگار والا، پاداش صد شهید را به وی عطا می فرماید و برای هر گامش چهل هزار پاداش

۱- مازندرانی، شرح اصول کافی، ج ۹، ص ۲۰۲.
۲- مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۲۰۶.
۳- بحارالانوار، ج ۷، ص ۹۲.

می نویسد و چهل هزار گناه از وی می زداید و به همین مقدار بر درجه اش بیفزاید و گویا صد سال صبورانه خداوند را عبادت کرده است.(۱)

آورده اند هنگامی که خواهر رضاعی پیامبر، شیماء را میان اسیران هوازن خدمت پیامبر آوردند و آن حضرت او را شناخت، ردای خویش را گسترد و به او فرمود: اگر دوست داری نزد ما باش. ما تو را محترم می داریم و محبت خواهیم کرد و اگر بخواهی نزد قوم خود بازگردی، تو را به سوی آنان بازمی گردانیم. شیماء خواست که نزد قوم خویش بازگردد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز او را با هدایایی به سوی قومش روانه کرد.(۲)

ثویبه، کنیز ابولهب، پیامبر را در کودکی شیر داده بود. پیامبر به منظور حق شناسی، هدایایی از پول و لباس، برای او فرستاد. هنگامی که ثویبه از دنیا رفت، آن حضرت تحقیق کرد که خویشان و بازماندگانش چه کسانی هستند که به آنان احسان کند. به آن حضرت اطلاع دادند که ثویبه خویشاوند و بازمانده ای ندارد.(۳)

با همه احترامی که برای خویشان خود قائل بود، هیچ گاه مرز ارزش ها را نمی شکست. در تاریخ بسیار دیده شده است اگر فردی زمام دار کشوری گردد، خویشاوندان و اقوام و اطرافیان او سوءاستفاده ها و چپاولگری های بسیار می کنند، ولی پیامبر در همان آغاز به طور قاطع جلوی بستگان خود را گرفت تا از مرز حق خود تجاوز نکنند. ابوعبیده می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود:

پس از فتح مکه، پیامبر، بنی هاشم را به دور خود جمع کرد و خود بر بالای صفا ایستاد و به آنها رو کرد و فرمود: ای فرزندان هاشم! و ای فرزندان عبدالمطلب! من رسول و فرستاده خدا به سوی شما هستم و همه شما را دوست دارم. نگویید محمد صلی الله علیه و آله از ماست. به خدا سوگند، که

۱- همان، ج ۷۱، ص ۸۹.

۲- سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۷.

۳- همان.

دوست من از میان شـما و غیر شـما نیست، جز پرهیزگاران. پس می بینم شـما را در حالی که روز قیامت، دنیا را بر گردن های خود حمل می کنید و دیگران (غیر بستگان) را که آخرت را با خود حمل می کنند. آگاه باشید که من عذر خود را بین خود و شما، با خداوند متعال بیان کردم. و به درستی که عمل من از آنِ من است و عمل شما برای شماست.(۱)

به این ترتیب، آنها را مثل دیگران در رفتار و کردارشان مسئول خود دانست و از غرور خویشی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بیرون آورد و از هرگونه سوءاستفاده احتمالی پیش گیری کرد.

(۷۹) مسکین نوازی

پیامبر رحمت و هدایت، وسیله نزدیک شدن به خداوند را دوست داشتن مسکینان و نزدیک شدن به آنان اعلام کرد. رسول گرامی اسلام، بینوایان را سخت دوست می داشت و می فرمود:

اَمَرَنِی رَبّی أُحِبَّ الْمَساکینَ الْمُسلمینَ.(۲)

پروردگارم به من فرمان داده است که مسلمانان بی چیز را دوست بدارم.

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است خداوند در شب معراج به او فرمود:

ای احمد! دوست داشتن خدا؛ دوست داشتن فقیران و نزدیک شدن به ایشان است. گفت: آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که به اندک خشنودند و بر گرسنگی شکیبایند و بر زندگی گوارا سپاس گزارند و از گرسنگی و

۱- بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۱۱.

۲- کافی، ج ۸، ص ۴۹.

تشنگی شکایت نمی کنند و با زبانشان دروغ نمی گویند و بر پروردگارشان خشمناک نباشند و بر آنچه از دست داده اند، افسرده خاطر نمی شوند و به آنچه به دست می آورند، شادمان نمی شوند. ای احمد! دوست داشتن من، دوست داشتن فقیران است. به فقیران و مجلسشان نزدیک شو تا تو را به خود نزدیک کنم و از ثروتمندان و مجلسشان دور شو که فقیران، دوستان من هستند.(۱)

پیامبر خدا، یاران خود را به نزدیک شدن به مستضعفان و دوستی ایشان سفارش می کرد. سلمان فارسی می گوید:

حبیبم، رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به هفت خصلت سفارش فرمود: اینکه در هیچ حالی آنها را ترک نکنم. اینکه به پایین تر از خود بنگرم و به آنکه برتر از من است، ننگرم و اینکه مستمندان را دوست بدارم و به آنان نزدیک شوم.(۲)

آنان که محبوب خدا هستند، وسیله رحمت های الهی اند. واقدی می نویسد: «از عکرمه برایم نقل کرده اند که می گفت: مردم درباره کیفیت تقسیم غنیمت های جنگ بدر دچار اختلاف شدند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد تا همه غنیمت ها را به بیت المال برگردانند و همه برگردانده شد. شجاعان گمان می کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله غنیمت ها را به آنان اختصاص خواهد داد، بدون آنکه به ناتوانان چیزی داده شود، ولی پیامبر دستور داد، تا غنیمت ها به طور مساوی میان مردم تقسیم شود. سعد بن ابی وقاص گفت: ای رسول خدا! آیا سوارکاری که قوم را حمایت کرده است، باید با ضعیف و ناتوان مساوی باشد؟ پیامبر فرمود: مادرت به عزایت بنشیند! مگر شما جز به واسطه ضعیفانتان یاری شدید؟»(۳)

۱- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۳.

۲- الخصال، ج ۲، ص ۳۴۵.

۳- بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۲۱۴.

آن حضرت فرموده است:

إِنَّما يَنْصُرُ اللّه ُهَذِه الْأُمَّهَ بِضَعيفها، بِدَعْوَتِهم وَ صَلاتِهم وَ اِخْلَاصِهم.(۱)

خداوند این امت را به واسطه ناتوانانش و دعای ایشان و نماز و اخلاصشان یاری می کند.

همچنین رسول گرامی اسلام می فرمود:

اَللَّهُمَّ أَحْيِنی مِسْكينا وَ أَمِتْنی مِسْكِينا وَ احْشُرْنی فِی زُمْرَهِ الْمَساكين.(۲)

خدایا! مرا مسکین زنده بدار و مسکین بمیران و با مسکینان محشور کن.

خاتم پیامبران الهی، خود را از مسکینان و مستضعفان می دانست و هرگز از این شأن و روحیه دور نگشت. قاضی عیاض می نویسد:

كانَ أَحَبُّ الْأَسامی اِلَيْهِ أَنْ يُقالَ لَهُ مِسْكينٌ.(۳)

محبوب ترین نام ها برای آن حضرت، آن بود که وی را مسکین بنامند.

پیامبر خدا هرگز اجازه کوچک شمردن مستضعفان را نمی داد و می فرمود:

بدانید که هرکس فقیر مسلمانی را تحقیر کند، همچون کسی است که حق خدا را تحقیر کرده باشد و خداوند در روز قیامت او را تحقیر کند، مگر اینکه توبه کند. کسی که فقیر مسلمانی را گرامی بدارد، در روز قیامت، خدا را در حالی دیدار کند که از وی راضی است.(۴)

۱- الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۳۷.

۲- سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۷۸.

۳- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج ۱، ص ۱۹۶.

۴- مکارم الاخلاق، ص ۴۲۹.

(۸۰) پاداش نیکی ها

حلیمه سعدیه، مادر رضاعی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از طایفه بنی سعد، تیره ای از قبیله هوازن بود. این طایفه در جنگ جزو سپاه شرک بودند و افراد بسیاری از آنها به اسارت سپاه اسلام درآمده بودند. از جمله خواهران رضاعی، عمه ها و خاله های رضاعی پیامبر و خدمت کاران دوران کودکی آن حضرت در میان اسیران بودند.

یکی از صفات برجسته پیامبر آن بود که خدمات افراد را هرچند کوچک بوده و ده ها سال از آن گذشته باشد، نادیده نمی گرفت. در میان مسلمانان، چهارده تن از طایفه بنی سعد مسلمان شده بودند و در میانشان زهیر بن صرد و عموی رضاعی پیامبر حضور داشتند. این دو نفر از حضرت آزادی اسیران بنی سعد را درخواست کردند و یادآور شدند که آنها از خاندان حلیمه سعدیه (مادر رضاعی شما) هستند.

پیامبر فرمود: من سهمیه خود و فرزندان عبدالمطلب را حاضرم ببخشم، ولی سهمیه دیگر مسلمانان از مهاجر و انصار به خودشان مربوط است و باید آنها تصمیم بگیرند. پس از آنکه من نماز ظهر را خواندم، شما در میان مردم برخیزید و از آنها تقاضا کنید که سهم خود را ببخشند. طایفه بنی سعد بنابر راهنمایی پیامبر، پس از نماز ظهر، از مردم درخواست بخشودگی سهم خود را کردند. آنها به پیروی از پیامبر حاضر شدند که سهم خود را ببخشند. تنها چند نفر مانند حابس و عینیه سهمیه خود را نبخشیدند. پیامبر، اسیران آنها را در برابر هریک، با شش اسیر دیگر عوض کرد و در نتیجه، همه اسیران هوازن جز یک پیرزن که عینیه از بخشیدن او خودداری ورزید، آزاد شدند.(۱)

این کار نشان دهنده اوج وفاداری پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به خدمات حلیمه سعدیه و خواهران و برادران رضاعی خود بود. نکته جالب توجه اینکه یکی از افرادی که در میان اسیران جنگی وجود داشت، شیماء، خواهر رضاعی پیامبربود. وقتی وی به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد من خواهر رضاعی تو (دختر حلیمه سعدیه)

۱- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۹.

هستم که اسیر شده ام، پیامبر عبای خود را روی زمین پهن کرد و او را روی آن نشاند. پس با احترام خاص به او نگریست و با محبت سرشاری از او احوال پرسی کرد و فرمود: من وقتی که کودک بودم، تو از من نگه داری کردی و مدتی که مادرت به من شیر داد، با هم بودیم. اینک اگر می خواهی، نزد ما بمان که با کمال احترام شما را حفظ می کنیم و اگر می خواهی، به سوی قومت برگرد.(۱) شیماء با تشکر از محبت های پیامبر، درخواست آزادی اسیران طایفه خود را مطرح و بازگشت به وطن را انتخاب کرد.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در حق خواهر رضاعی خود احترام فراوان کرد و در مورد سهم مسلمانان نیز کاری کرد که آنها با خشنودی و رضایت خاطر، سهمشان را بخشیدند. این بخشش بزرگوارانه، موجب برانگیختن انگیزه های انسانی آنها گشت و فطرت خفته آنها را بیدار کرد، به گونه ای که همگی از صمیم دل مسلمان شدند و راه گشای اسلام آوردن تیره های دیگری از قبیله هوازن گردیدند.

روزی هیئتی از طرف نجاشی، پادشاه حبشه بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شد. آن حضرت بلند شد و از آنان پذیرایی کرد. اصحاب عرض کردند که یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله شما بفرمایید، ما از آنان پذیرایی می کنیم. پیامبر فرمود: این جماعت به اصحاب ما در حبشه احترام گذاشته اند و من دوست دارم که محبت آنان را تلافی کنم.(۲)

پیامبر خواست در چاهی غسل کند. حذیفه که همراه حضرت بود، پیراهنی را جلوی او گرفت تا پوشیده باشد. بعد از پیامبر، حذیفه خواست غسل کند. حضرت نیز مانند حذیفه پیراهن را جلوی او گرفت. حذیفه نپذیرفت و گفت: ای پیامبر خدا، پدر و مادرم فدای شما باد، این کار را نکنید. پیامبر اصرار کرد و تا پایان غسل، پیراهن را جلو حذیفه گرفت و فرمود: از دونفری که با یکدیگر همراهند، هر کدامشان که با رفیقش

۱- کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۶۶.

۲- سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۷.

مهربان تر باشد، نزد خداوند محبوب تر است.(۱)

(۸۱) مردم داری

یکی از موفقیت های بزرگ پیامبران الهی به ویژه رسول اللّه صلی الله علیه و آله، برقراری ارتباط صمیمی و نزدیک آنان با مردم است. آنان به دلیل فروتنی در برابر مردم، مردمی ترین رهبران جامعه بودند و بیشترین موفقیت را در اجرای رسالت خویش به دست آوردند که خدای سبحان نیز بر حسن رسالت و موفقیتشان درود می فرستد: «وَ سَلامٌ عَلَی الْمُرسَلینَ». (صافات: ۱۸۱)

در این میان، روش رسول اللّه صلی الله علیه و آله بین پیامبران، مثال زدنی است. وی در همسانی با مردم آن قدر فروتنی نشان می داد که آیه «وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ؛ بال عطوفت خویش را زیر پای پیروانت بگستران.» به خوبی بیانگر این معناست و پیامبر در همسانی با مردم و مردمی بودن، آن قدر پیش رفت که مردم وی را از خود می دانستند و رازهای زندگی خویش را با وی درمیان می گذاشتند. در این راه، برخی از مردم به علت سهولت دسترسی به رسول اللّه صلی الله علیه و آله آن مقدار زیاده روی کردند که خدای سبحان به آنان سفارش فرمود:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلاّ أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ إِلی طَعامٍ غَیْرَ ناظِرینَ إِناهُ وَ لکِنْ إِذا دُعیتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَ لا مُسْتَأْنِسینَ لِحَدیثٍ إِنَّ ذلِکُمْ کانَ یُؤْذِی النَّبِیَّ فَیَسْتَحْیی مِنْکُمْ. (احزاب: ۵۳)

ای مؤمنان! بدون دعوت و اجازه پیامبر وارد خانه وی نشوید. هنگامی که دعوت شدید، پیش از موعد وارد نشوید تا منتظر طعام بمانید و هنگامی که طعام صرف شد، پس از پذیرایی در خانه پیامبر به سخن گفتن با هم انس نگیرید؛ زیرا حضور طولانی شما موجب آزار وی می شود و حضرت شرم دارد که به رو آورد.

اساسا جاذبه شخصیتی هرکس، تا حد زیادی مرهون رفتار محبت آمیز او با مردم و

۱- همان، ص ۴۱۶.

رعایت ارزش و کرامت انسان هاست. کسی که در غم و شادی در کنار مردم باشد، در دل مردم جای می گیرد و این شیوه در جذب دل ها و عواطف مردمی اثر فراوانی دارد. از امام علی علیه السلام روایت شده است:

اِذا تَفَقَّدَ الرَّجُلُ مِنْ اِخْوانِهِ ثَلاثَهَ اَیّامٍ سَأَلَ عَنْهُ، فَاِنْ کانَ غائبا دعا له و اِنْ کانَ شاهِدا زارَهُ و اِنْ کانَ مریضا عادَهُ.(۱)

هرگاه یکی از برادران دینی اش را سه روز نمی یافت، سراغ او را می گرفت. پس اگر غایب و در سفر بود، برایش دعا می کرد. اگر شاهد و حاضر در شهر بود، به دیدارش می شتافت و اگر بیمار بود، به عیادتش می رفت.

چنین رفتاری، نشان دهنده رابطه صمیمی و نزدیک پیامبر با یاران و اصحابشان بود. با اینکه ایشان پیامبر برگزیده خدا بود و از نظر معنوی در جایگاه بسیار بالایی قرار داشت، معاشرت و برخورد وی بسیار مردمی بود. در سخن گفتن هم سطح مردم حرف می زد و با فقیران هم نشین می گشت: «یجالِسُ الفُقَراءَ و یُؤاکِلُ المَساکینَ؛ با تهی دستان، هم نشین و با بینوایان هم غذا می شد».(۲)

حضرت می کوشید خود را همراه مردم سازد، به گونه ای که حضرت علی علیه السلام می فرماید:

یَضْحَکُ مِمّا یَضْحَکُونَ وَ یَتَعَجَّبُ مِمّا یَتَعَجَّبُونَ فِیْهَ.(۳)

از آنچه مردم می خندیدند یا از آن تعجب می کردند، او نیز به خنده یا تعجب می افتاد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در مجالس، جای خاصی برای خویش تعیین نمی کرد و در قید

۱- مکارم الاخلاق، ص ۱۹.

۲- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۸.

۳- مکارم الاخلاق، ص ۵.

و بند صدرنشینی در مجالس نبود. هرجا که بود، می نشست و یارانش را نیز به همین مسئله فرمان می داد:

کانَ رَسُولُ اللّه ِ صلی الله علیه و آله یَجْلِسُ عَلَی الْأَرْضِ وَ یَأْکُلُ عَلَی الْأَرضِ.(۱)

رسول الله صلی الله علیه و آله روی زمین می نشست و روی زمین غذا می خورد.

به همه یکسان نگاه می کرد تا کسی در نگاه و توجه به مخاطب احساس تبعیض نکند.(۲) مردی وارد مسجد شد و به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید. رسول اللّه صلی الله علیه و آله تنها نشسته بود، ولی در عین حال، جابه جا شد و برای مرد تازه وارد جا باز کرد. آن مرد گفت: یا رسول اللّه ! جا که وسیع است. حضرت فرمود: حق مسلمان بر مسلمان دیگر آن است که وقتی دید می خواهد نزدیک او بنشیند، برایش جا باز کند و جابه جا شود.(۳)

(۸۲) رعایت حقوق دیگران

رعایت حقوق دیگران در تحقق عدالت اجتماعی، در سیره رسول الله صلی الله علیه و آله جایگاه ویژه ای دارد. ایشان حتی در نگاه کردن به حاضران نیز تفاوت نمی گذاشت:

کَانَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله یُقسِّم لَحَظاتِهِ بَینَ أصحابِهِ یَنْظُر إلی ذَا وَ یَنظُر إلی ذا بِالسَّوِیَّهِ. (۴)

رسول الله صلی الله علیه و آله لحظه های خود را بین اصحاب تقسیم می کرد و به همه یکسان می نگریست.

با این حال، در مواردی که پای استحقاق افراد به میان می آمد، رعایت استحقاق ها را معیار عدل قرار می داد. چنان

۱- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۲.
۲- مکارم الاخلاق، ص ۱۴.
۳- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۴۰.
۴- روضه کافی، ص ۲۶۸.

که وقتی طعامی خدمت حضرت آوردند، وی خواست بین همه اهل صفه تقسیم کند، ولی چون طعام به مقداری نبود که به همه برسد، آن را به آنانی داد که نیاز بیشتر داشتند و پس از دیگران عذر خواهی کرد.(۱)

حضرت منتظر نبود تا نیازمند به او مراجعه کند، بلکه خود در پی رفع حاجت نیازمندان برمی آمد. اگر چیزی اضافه می آمد که مورد هزینه اش پیدا نمی شد و شب فرامی رسید، به خانه برنمی گشت تا مستحق آن را پیدا کند و مسئولیت را انجام دهد و آسوده خاطر به خانه برگردد.(۲)

این گونه تلاش برای تأمین حقوق مردم و استقرار عدالت اجتماعی، الگویی است تا رهبری جامعه چنان خود را متعهد ببیند که به داد مستمندانی برسد که قدرت فریاد کشیدن و دادخواهی ندارند. رسول الله صلی الله علیه و آلهبه مردم سفارش می کرد، خواسته های مستحقان را به ایشان برسانند تا حقی از آنان پای مال نشود:

اَبْلِغُونی حاجهَ مَنْ لاَ یَقْدِرُ عَلَی اِبلاغِ حاجَتِه.(۳)

خواسته های کسانی را که قادر نیستند نیازهای خود را مطرح کنند، به من برسانید.

ایشان در جایی دیگر سفارش می کند:

مَنْ أَصبحَ وَلایَهْتَمُّ بِاُمُورِ الْمُسْلِمینَ فَلَیْسَ مِنْهُم. (۴)

آن که در اندیشه سامان دادن به زندگی مسلمانان نباشد، مسلمان نیست.

وی در تقسیم غنایم میان مسلمانان به شدت احتیاط می کرد. در جنگ حنین غنایم فراوانی نصیب مسلمانان شد

۱- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۶۹.

۲- همان، ص ۲۲۷.

۳- همان، ص ۱۵۱.

۴- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۳.

(بیست و چهار هزار شتر، چهل هزار گوسفند و چهار هزار اوقیه نقره از جمله آنهاست).(۱) عقیل بن ابی طالب سوزنی را بدون اجازه با خود برد. ناگهان شنید که منادی ندا می دهد هر کس از غنایم چیزی برده است حتی سوزن و نخ، برگرداند. وی سوزن را برگرداند. حضرت گرفت و کنار دیگر غنایم گذاشت. آنگاه در کنار شتری ایستاد و از کرک شتر اندکی کند. آن را بین دو انگشت خود قرار داد و به مردم اعلان کرد: من از غنایم حتی از این کرک تنها یک پنجم سهم دارم. خیانت بر خائن، عار و ننگ و آتش است.(۲)

در آن بیماری که به رحلت حضرت انجامید، باخبر شد که چند درهم از بیت المال نزد وی مانده و آن را تقسیم نکرده است. فرستاد آن را از نزد یکی از همسران حضرت آوردند و در مورد خاصش تقسیم کرد. آن گاه خطاب به خود فرمود: تو چه فکر می کردی اگر خدا را ملاقات می کردی، در حالی که این درهم ها نزد تو بودند؟(۳)

شخصی از آن حضرت طلب داشت و در مطالبه خود درشتی می کرد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله همچنان ساکت بود، ولی اصحاب برآشفتند و درصدد تأدیب او برآمدند. ایشان فرمود: متعرض او نشوید. بگذارید صاحب حق، حرف خود را بزند. آن گاه دستور داد شتری هم سال شتر او بخرند و به او بدهند. گفتند: هم سال آن پیدا نمی شود و هر چه هست، بهتر از مال اوست. فرمود: همان بهتر را به او بدهید.(۴)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله با این روش خود، عدل و رحمت را به هم آمیخته بود و راه و رسم حکومت را به فرمانروایان دنیا می آموخت تا بدانند که منزلت آنها در جوامع بشری، مقام و مرتبه پدر مهربان و خردمند است، نه مرتبه آقا و سرور. باید همه جا مصلحت و صلاح زیردستان را در نظر بگیرند، نه اینکه هوس های خود را بر آنان

ص: ۲۲۷

۱- طبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۲۶.
۲- سیره ابن هشام، ج ۵، ص ۱۶۸.
۳- طبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۶۸.
۴- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۱۶.

تحمیل کننـد. پس می فرمود من به رعـایت مصـلحت مردم، از خود آنان نسـبت به خودشان، اولی تر و شایسـته ترم؛ که قرآن مجید می فرماید: «النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ». (احزاب: ۷)

پس هر کس از شـما از دنیا برود، چنانچه مالی از خود به جا گذاشـته باشد، متعلق به ورثه اوست و هرگاه وامی داشـته باشد یا خانواده مستمند و بی پناهی از او بازمانده است، دَین او بر ذمّه من و سرپرستی خانواده اش بر عهده من است.(۱)

(۸۳) وفاق و هم گرایی

جـامعه هم گرا، جـامعه ای است که مردمی متعهـد، متشـکل و صـمیمی دارد. پیامبر اسـلام با بهره گیری از رهنمودهای قرآنی چنـان جـامعه متشـکلی را سامـان داد که تاریـخماننـد آن را به یـاد نـدارد. رسول الله صـلی الله علیه و آله انسان ها را از انزوا و فردگرایی به هم گرایی فراخواند و با شعار «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَميعًا وَ لا تَفَرَّقُوا» (آل عمران: ۱۰۳) از آنان خواست که همه با هم به ریسمان الهی چنگ بزنند و از جدایی و تفرقه بپرهیزند.

رسول خدا صـلی الله علیه و آله، مسـلمانان را به مهرورزی، راست گویی، امانت داری، امنیت و وفاق فراخواند. خداوند در این زمینه می فرماید:

یا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. (آل عمران: ۲۰۰)

مؤمنان پایداری کنید و با هم مقاومت کنید و با هم رفت و آمد داشته باشید و تقوا پیشه کنید تا شاید به رستگاری برسید.

رسـول الله صـلی الله علیه و آله از جـامعه ای خود محور، قوم گرا، برتری جو و انحصـار طلب، جـامعه ای باگـذشت و ایثـارگر ساخت که دیگران را همواره بر خویش ترجیـح می دادنـد. حضـرت محمد صـلی الله علیه و آله، آن جامعه دین دار را به مانند اعضای یک جسم، یک دست و متشکل کرد: «وَ

۱- همان، ص ۱۱۸.

هُمْ يَدٌ عَلی مَنْ سِواهُمْ».(۱)

ایشان وحدت و هم گرایی مسلمانان را وظیفه دینی اعلام کرد: «وَاللُّزومُ لِجَماعَتِهِم.»(۲) همچنین میان مهاجر و انصار و همه مسلمانان پیوند برادری برقرار کرد. امتی که رسول الله صلی الله علیه و آله تشکیل داد، هر چند از نظر تعداد کم بود، ولی از نظر تشکل و هم سویی در اوج کمال قرار داشت و با همین اتحاد و یک رنگی بر سخت ترین مشکلات و تنگناها چیره شدند.

(۸۴) ارزش مداری

ارزش های اخلاقی مانند راستی، گذشت، انصاف، عزت نفس، استقامت، پایداری و مانند آن مورد احترام همه انسان هاست. پیامبر گرامی اسلام که برای تعالی این ارزش ها مبعوث شده بود، می فرمود: «اِنَّما بُعِثْتُ لِاُتَمِّمَ مَکارِمَ الَاخْلاقِ.»(۳) به همین دلیل، برای نهادینه کردن این ارزش ها تمام همّ و غمّ خود را به کار می بست. اکنون نمونه هایی از توجه پیامبر به ارزش مداری را بیان می کنیم.

۱. امام صادق علیه السلام می فرماید: اسیرانی را نزد پیامبر آوردند و حضرت دستور قتل همه آنان جز یک نفر را صادر کرد. آن مرد گفت: چگونه است که فقط مرا از میان آنان آزاد کردی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل از قول خداوند متعال به من خبر داد پنج خصلت در تو وجود دارد که خدا و رسول، آنها را دوست دارند: اول، غیرت بسیار در مورد خانواده و محارم؛ دوم، سخاوت و بخشندگی؛ سوم، حسن خلق؛ چهارم، راست گویی؛ پنجم، شجاعت.(۴)

۲. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: وقتی اسیران قبیله طی را آوردند، زنی در میان

۱- بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۶۹.

۲- همان.

۳- میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۴۹.

۴- بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۱۰۸.

اسیران به پیامبر عرض کرد: به مردم بگو مزاحم من نشوند و با من خوش رفتاری کنند؛ زیرا من دختر رئیس قبیله هستم و پدرم کسی بود که به عهد و پیمان ها وفادار می ماند. اسیران را آزاد و گرسنگان را سیر می کرد. هماره آشکارا سلام می کرد و هرگز نیازمندی را از خود نمی راند. من دختر حاتم طایی هستم. آن گاه پیامبر فرمود: این صفاتی که گفتی، نشانه های مؤمنان حقیقی است. اگر پدر تو مسلمان بود، بر او رحمت می فرستادم. سپس فرمود: او را رها کنید و کسی مزاحم او نشود؛ زیرا پدرش کسی بوده که مکارم اخلاق را دوست داشت و خدا مکارم اخلاق را دوست دارد.(۱)

۳. نمونه دیگر از توجه پیامبر به ارزش ها، تجلیل از شهید و خانواده شهیدان بود. در سال هشتم هجرت در جریان جنگ موته هنگامی که فرماندهی لشکر به عهده جعفر بن ابی طالب بود، نبرد سختی در برابر دشمن کرد تا آنکه دست راست و چپ او قطع شد. وی در حالی که زخم های بسیار بر بدنش وارد شده بود، به شهادت رسید. پیامبر در توصیف مقام او فرمود:

اِنَّ اللّهَ اَبْدَلَ جَعْفَراً بِيَدَيهِ جَنَاحَينِ يَطيرُ بِهِما فِی الْجَنَّهِ حَيْثُ شاءَ.

خداوند در عوض دو دست جعفر که قطع شد، دو بال به او عطا کرد که با آنها در بهشت پرواز می کند، به هر کجا که بخواهد.

پس از این جنگ، هنگامی که لشکر اسلام به طرف مدینه می آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان به استقبال آنان رفتند و گروهی از کودکان در حالی که سرود می خواندند، در میان آنان بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله که سوار بر مرکبی بود، فرمود: کودکان را سوار کنید و فرزند جعفر را به من بدهید. آن گاه عبداللّه بن جعفر را که پدرش به شهادت رسیده بود، جلو خود سوار کرد. عبداللّه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود من به تو تبریک می گویم که پدرت همراه با فرشتگان در آسمان

۱- محجه البیضاء، ج ۴، ص ۱۲۲.

پرواز می کند.(۱)

(۸۵) تعاون و همیاری

پیامبر اسلام، مسلمانان را به همکاری و تعاون سفارش می کرد و خود نیز مروّج این فرهنگ بود. با آنکه اصحاب آن حضرت همواره آماده بودند تا به جای ایشان کارها را انجام دهند، ولی وی نمی پذیرفت. این روحیه حتی پیش از بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله هم در وجود ایشان دیده می شد. پیش از بعثت، مردم مکه فقر و فشار اقتصادی شدیدی را تحمل می کردند. ابوطالب، بزرگ طایفه بنی هاشم به جهت پرتعداد بودن خانواده اش زیر فشار مالی بود. حضرت محمد صلی الله علیه و آله با دیدن این وضع آرام نگرفت تا آنکه سراغ عموی دیگرش عباس که وضع بهتری داشت، رفت و گفت: ای عباس، عائله برادرت ابوطالب زیاد است و می بینی که مردم در فشار هستند. بیا با هم برویم و عائله اش را کم کنیم. یکی از بچه هایش را من تحویل می گیرم و یکی را هم تو تحویل بگیر. عباس هم پذیرفت و رفتند. محمد صلی الله علیه و آله، علی را همراه خود برد و عباس، جعفر را. با این کار خداپسندانه، دو نفر از عائله ابوطالب کم شد.(۲)

در روایتی دیگر آمده است که با ورود پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به مدینه، وجود مسجد برای انجام امور عبادی و کارها و گرفتاری های سیاسی و اجتماعی مسلمانان ضروری جلوه می کرد. پیشنهاد ساختن مسجد از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله مطرح و با استقبال مسلمانان روبه رو شد. پس از اینکه زمین مسجد را خریدند، شور و شوق ساختن مسجد میان مردم فزونی گرفت. همه دست به کار ساختن مسجد شدند و پیامبر هم در این امر خیر کمک و همکاری می کرد. اُسَیْد بن حقیر می گوید: پیامبر سنگی را در بغل گرفته بود و می آورد. گفتم: یا رسول الله! سنگ را بدهید من می برم. آن حضرت فرمود: نه،

۱- سیره حلبی، ج ۳، صص ۶۸ و ۶۹.

۲- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۶۳.

برو سنگ دیگری را بیاور.(۱)

در یکی از مسافرت ها، همین که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یارانش از مرکب های خویش فرود آمدند و بارها را بر زمین نهادند، تصمیم جمعیت بر این شد که برای غذا، گوسفندی را بکشند و بپزند. یکی از اصحاب گفت: من گوسفند را ذبح می کنم. دیگری گفت: کندن پوست آن با من. سومی گفت: پختن گوشت گوسفند با من. رسول خدا صلی الله علیه و آله هم فرمود: جمع کردن هیزم از صحرا با من. جمعیت گفتند: یا رسول الله! شما زحمت نکشید و راحت بنشینید. ما خودمان با کمال افتخار همه این کارها را انجام می دهیم. پیامبر فرمود: می دانم شما انجام می دهید، ولی خداوند دوست ندارد بنده اش را در میان یارانش با وضعی ممتاز ببیند که برای خود نسبت به دیگران امتیازی قائل شده باشد. سپس به صحرا رفت و مقداری خار و خاشاک از صحرا جمع کرد و آورد.(۲)

پیامبر گرامی اسلام در تمام مشکلات و سختی ها در کنار دیگر مسلمانان بود. در آخرین روزهای حیات خویش که در بستر بیماری بود، به بلال فرمود تا مردم را فرابخواند. آن گاه به مسجد آمد و به منبر رفت و فرمود: ای گروه اصحابم، چگونه پیامبری برای شما بودم؟ آیا همراه شما به جهاد نپرداختم؟ آیا دندانم نشکست؟ آیا چهره ام غبارآلود نشد؟ آیا خون بر صورتم جاری نشد تا آنجا که محاسنم را فراگرفت. آیا از گرسنگی سنگ بر شکم نبستم؟ اصحاب گفتند: آری یا رسول الله صلی الله علیه و آله، همانا تو صابر بودی و از کارهای زشت در آزمایش الهی نهی می کردی. خدا برترین جزا را

۱- بحارالانوار، ج ۹، ص ۱۱۱.

۲- کحل البصر، ص ۶۸؛ برگرفته از: همت سهراب پور، الگوی کامل (نگاهی به سیره اخلاقی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، صص ۹۱ - ۹۳.

به تو عنایت کند. حضرت نیز فرمود: خداوند هم به شما جزای خیر عنایت کند.(۱)

(۸۶) حفظ حریم ها در معاشرت

نشانه های فراوانی از اخلاق کریمانه و بزرگوارانه، در رسول اللّه صلی الله علیه و آلهوجود دارد. حضرت علی علیه السلامهی فرماید:

كَانَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله اَجْوَدَ النّاسِ كَفًّا وَ اَكْرَمَهُم عِشْرَةً.(۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه مردم بخشنده تر و از همه مردم در معاشرت بزرگوارتر بود.

در بزرگواری ایشان همین بس که «يَقْبَلُ مَعْذِرَةَ الْمُعْتَذِرِ اِلَيْهِ؛ عذرخواهی کسی را که از او معذرت می خواست، می پذیرفت.»(۳) ایشان هرگز بدی را با بدی پاسخ نمی داد، بلکه از بدی های مردم درمی گذشت و آنان را می بخشید. هیچ گاه نیز دوست نداشت در حضور وی از یارانش بدگویی کنند. ایشان می فرمود:

لا يُبَلِّغُنِى اَحَدٌ مِنْكُمْ عَنْ اَحَدٍ مِنْ اَصْحابِى شَيْئاً فَاِنِّى اُحِبُّ اَنْ اَخْرُجَ اِلَيْكُم وَ اَنَا سَلِيمُ الصَّدرِ.(۴)

هیچ کدام از شما، درباره یکی از اصحابم چیزی به من نگویید و به گوشم نرسانید؛ چون دوست دارم هرگاه از نزد شما بیرون می روم، سینه و دلم نسبت به یارانم، سلیم و بی غل وغش باشد.

به روایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، مجلس پیامبر، مجلس بردباری، شرم و حیا، صدق و امانت بود. سر و صدا و فریاد در آن مجلس شنیده نمی شد. حرمت افراد هتک

۱- بحارالانوار، ج ۲، ص ۵۰۸.

۲- مکارم الاخلاق، ص ۱۷.

۳- سنن النبی، ص ۷۵.

۴- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۰.

نمی شـد و هیـچ کدام در پی لغزش دیگران و عیب جویی از آنان نبودند. همه اهل پیوند و صـفا و ارتباط بر محور تقوا بودند. بزرگـان و سـال خوردگـان مـورد تکریـم و احـترام قرار می گرفتنـد. بـه خردسالاـن ترحم و شـفقت می شـد و افراد نیازمنـد و مراجعانی را که کار داشتند، مراعات می کردند و پناهگاه غریبان بودند.(۱)

در محضـر آن حضـرت، وقتی سخن گفته می شد، همه گوش می کردند و سخن یکدیگر را قطع نمی کردند. هنگام سخنرانی رسول خـدا صـلی الله علیه و آله، سـراپاگوش بودند، چنان که گویی مرغی بر سـرشان نشسـته است. چون کلام پیامبر تمام می شـد، آنان آغاز به سـخن می کردند. هنگام سـخن گفتن دیگری نیز تا پایان کلامش صبر می کردند و به میان سـخنان او نمی دویدند.(۲)

محضـر رسول خـدا صـلی الله علیه و آله همواره پربـار بود؛ هم در جهت شـناخت معـارف دینی و هم الهـام گیری از اخلاـق و سلوک اجتمـاعی و گرایش و عنایت به عبادت و تکلیف. سـخنان پیامبر، روشن و گویا بود، چنان که هر شـنونده ای آن را می فهمید: «کانَ کَلامُهُ فَضْلاً یَتَبَیَّنُهُ کُلُّ مَنْ سَمِعَهُ».(۳)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مـا کَلَّمَ رَسوُلُ اللّهِ صـلی الله علیه و آله اَلْعِبـادَ بِکُنْهِ عَقْلِهِ قَطُّ قـالَ رَسُولُ اللّهِ صـلی الله علیه و آله اِنّـا مَعْشَـرُ الْاَنْبِیاءِ اُمِرْنَا اَنْ نُکَلِّمَ النّاسَ عَلی قَدْرِ عُقُولِهِم.(۴)

رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز با مردم، با عمق عقل و درک خود سخن

۱- سنن النبی، ص ۱۷.

۲- همان.

۳- مکارم الاخلاق، ص ۲۳.

۴- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۸۰.

نگفت و می فرمود: ما پیامبران مأموریم که با مردم به اندازه عقل آنان حرف بزنیم، نه به قدر فهم خودمان.

جابر بن عبدالله انصاری می گوید:

وَ کَانَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله فِی أُخْرَیاتِ النّاسِ یُزْجِی الضَّعِیفَ وَ یُرْدِفُهُ وَ یَدُلُّهُم.(۱)

پیامبر خدا آخر مردم راه می رفت. به ناتوانان یاری می رساند و بر مرکب خویش سوار می کرد و آنان را راهنمایی می کرد.

(۸۷) خطاپوشی

با مهربانی و حوصله بسیار، اشتباه دیگران را اصلاح می کرد. معاویه پسر حَکَم سُلَمی می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آلهدر نماز بود، مردی عطسه کرد. گفتم: خدایت بیامرزد! دیگر نمازگزاران با نگاهشان برایم خط و نشان کشیدند. گفتم: [گویا]مادرم مرده است! چرا مرا این گونه نگاه می کنید؟ مأمومان، دستانشان را بر ران هایشان زدند. چون دیدم [با این کارشان] مرا به سکوت دعوت می کنند، ساکت شدم. هنگامی که نماز به پایان رسید، پیامبر مرا خواست. پدر و مادرم فدایش باد! چنین آموزگاری که به خوبی آموزش دهد، نه پیش از آن دیدم و نه پس از آن. سوگند به خداوند، نه بر سرم فریاد کشید و نه کتکم زد و نه دشنامم داد و فرمود: در نماز نباید حرف زد. نماز نیایش کردن، تکبیر گفتن و قرآن خواندن است».(۲)

مردم را از کارهای ناپسند برحذر می داشت و خود نیز از اخلاق ناپسندشان دوری

۱- مکارم الاخلاق، ص ۲۲.

۲- شرح مسلم نووی، ج ۵، ص ۲۰.

می جست. در عین حال، اخلاق نیک و خوش رویی را از آنان باز نمی داشت. هم نشینان خود را مورد تفقد قرار می داد و به هر یک از آنان به اندازه ای که می بایست، احترام می گزارد.(۱)

در غزوه حنین که سهمی از غنایم را به اقتضای مصلحت به تازه مسلمانان اختصاص داد، سعد بن عباده و جمعی از انصار که از پیش قدمان و مجاهدان بودند، زبان به اعتراض گشودند که چرا آنها را بر ما ترجیح دادی؟ ایشان فرمود تا همگی معترضان در یک جا گرد آیند. آن گاه با بیانی شیوا و دل نشین، آنان را از فلسفه این کار و پندار اشتباهشان آگاه ساخت. چنان که همگی آنها به گریه افتادند و پوزش خواستند.(۲)

در همین واقعه، مردی از قبیله بنی تمیم به نام حرقوص (که بعدها از سردمداران خوارج نهروان شد) اعتراض کرد و با لحن تندی گفت: با عدالت رفتار کن. عمر بن خطاب از گستاخی او برآشفت و گفت: اجازه بدهید او را مجازات کنم. فرمود: نه او را به حال خودش بگذار. پس رو به سوی او کرد و با خونسردی فرمود: اگر من به عدالت رفتار نکنم، پس چه کسی رفتار خواهد کرد!؟(۳)

در صلح حدیبیه، عمر بن خطاب از معاهده آن حضرت با قریش انتقاد می کرد که چرا با شرایط نابرابر پیمان می بندد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله با منطق و دلیل، نه با خشونت و تندی، او را قانع کرد.(۴)

(۸۸) ادای حقوق دوستان

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در پاسخ دوستان و غیر دوستان و هرکس که صدایش

۱- سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۵.

۲- امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۳۱.

۳- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۰۰.

۴- امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۲۹۶.

می کرد، می گفت: لبیک.(۱) بیشتر از هر کس دیگری به دوستانش لبخند می زد و از آنچه نقل می کردند، اظهار شگفتی می کرد. جابر می گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم. به او سلام کردم. پس از پاسخ سلام، با من دست داد و دستم را فشرد و فرمود: وقتی مردی دست دوستش را می فشارد، گویا بر او بوسه می زند».(۲) می فرمود:

سه چیز است که دوستی آدمی را با برادر مسلمانش زلال و محکم می کند: هنگام دیدار، با چهره ای گشاده با دوستش روبه رو شود؛ زمان نشستن در مجلس، برایش جا باز کند و او را با محبوب ترین نامش بخواند. چون با دوستانش برخورد می کرد، دستانشان را می گرفت و می فشرد.(۳) برای احترام و دل جویی از دوستانش، آنان را به کنیه شان صدا می زد.(۴) حتی نگاه هایش را میان دوستانش تقسیم می کرد؛ گاهی به این و گاهی به آن، به گونه ای مساوی می نگریست.(۵) اگر سه روز یکی از دوستانش را نمی دید، به جست وجو بر می آمد. اگر می گفتند نیست، برایش دعا می کرد. اگر دوستش در مسافرت نبود، به دیدنش می شتافت و اگر بیمار بود، عیادتش می کرد.(۶)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می فرمود:

حکایت هم نشین خوب بسان عطرفروش است که اگر عطر خویش به تو

۱- سنن النبی، ص ۱۲۳.

۲- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۳.

۳- فیض القدیر، ج ۵، ص ۲۰۴.

۴- سنن النبی، ص ۱۲۳.

۵- اصول کافی، ج ۲، ص ۶۷۱.

۶- مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۵۵.

ندهد، بوی خوش آن در تو خواهد ماند... .(۱) هم نشینی با آن کس سودی ندارد که آنچه را برای خود می خواهد، برای تو نخواهد.(۲) ... بدی های همدیگر را نزد من بازگو نکنید؛ زیرا من دوست دارم با دلی آرام و خالی از کدورت نزد شما بیایم.(۳)

(۸۹) رعایت حال نمازگزاران

مردی نزد پیامبر آمد و گفت: ای فرستاده خدا! به خاطر اینکه فلانی نماز (جماعت) را خیلی طول می دهد، (توفیق) نماز (جماعت) را از دست می دهم. راوی که ابو مسعود انصاری است، می گوید: هیچ روزی پیامبر را بسان آن روز ندیدم که با خشم موعظه کند. حضرت فرمود: ای مردم! شما (دیگران را از خود) می رانید. کسی که برای مردم نماز می خواند، باید نمازش را سبک گیرد و کوتاه کند، چرا که میان آنان بیمار، ضعیف و نیازمند هم وجود دارد.(۴)

در خلوت و در حالت انفرادی، ساعت های طولانی در تهجد و شب زنده داری به سر می برد و به نماز و مناجات قیام می کرد، ولی وقتی به نماز جماعت می ایستاد، برای رعایت حال نمازگزاران به اختصار می کوشید و می فرمود: دلم می خواهد بیشتر در نماز بایستم، ولی همین که صدای گریه کودک یکی از زنان را که در صف جماعت ایستاده است، می شنوم، از قصد خود منصرف می شوم و نمازم را کوتاه ادا می کنم.(۵)

۱- مسند الشهاب، ج ۲، ص ۲۸۷.

۲- بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۸.

۳- همان، ج ۵۹، ص ۱۴۳.

۴- جامع الصغیر، ج ۲، ص ۳۶۰.

۵- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۳۹.

روزی مرد مسلمانی که همه روز را آبیاری کرده بود، پشت سر معاذ بن جبل به نماز ایستاد. معاذ به خواندن سوره بقره آغاز کرد. آن مرد طاقت ایستادن نداشت و نماز خود را فرادا به پایان رسانید. معاذ به او گفت: تو نفاق کردی و از صف ما جدا شدی. رسول خدا صلی الله علیه و آله از این ماجرا آگاه و چنان خشمگین شد که نظیر آن حالت را از او ندیده بودند. پس به معاذ فرمود: «شما مسلمانان را فراری می دهید و از دین اسلام بیزارشان می کنید. مگر نمی دانید که در صف جماعت، بیماران و ناتوانان و سالخوردگان و کارکنان نیز ایستاده اند. در کارهای دسته جمعی باید طاقت ضعیف ترین افراد را در نظر گرفت. چرا از سوره های کوتاه نخواندی؟»(۱)

هنگام سرما، نماز جماعت (ظهر) را اول وقت می خواند و هنگام گرما، نماز (ظهر) را تا خنک شدن هوا به تأخیر می انداخت.(۲) در شب های بارانی، نماز مغرب و عشا را با هم می خواند و می فرمود: «کسی که رحم نکند، به او رحم نخواهند کرد.»(۳) در سفر و هنگام کار ضروری نیز نمازهای ظهر و عصر یا مغرب و عشا را باهم می خواند.(۴)

(۹۰) عیادت و پرستاری از بیمار

عیادت از بیمار در سیره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله جایگاه ویژه ای داشت؛ چون عیادت از بیمار عامل تذکر و بیداری است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهفرمود:

عُوُدُوا الْمَرِیضَ وَ اَتْبِعُوا الْجنازَهَ یُذَکِّرْکُمُ الْآخِرَه.(۵)

۱- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۴۲.
۲- مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۴۵.
۳- همان.
۴- جامع الصغیر، ج ۱، ص ۳۸۱.
۵- میزان الحکمه، ج ۱۱، ص ۵۵۳.

به عیادت بیمار بروید و در تشییع جنازه شرکت کنید که شما را به یادآخرت می اندازد.

پیامبر، عیادت کننده را در رحمت الهی غوطه ور می بیند و می فرماید:

عائِدُ الْمَریضِ یَخُوضُ فی الرَّحْمَه.(۱)

عیادت کننده از بیمار در رحمت الهی غوطه ور می شود.

ایشان از بیمار در دورترین بخش شهر عیادت می کرد، حتی اگر بیماری اش چشم درد بود.(۲)

رسول رحمت درباره آداب عیادت از بیمار می فرماید:

تَمامُ عِیادَهِ المَریضِ أنْ یَضَعَ أَحَدُکُم یَدَه عَلَیْه وَ یَسْأَلَهَ کَیْفَ اَنْتَ؟ کَیْفَ اَصْبَحْتَ؟ وَ کَیْفَ أَمْسَیْتَ؟(۳)

کمال عیادت بیمار در آن است که دست بر (سر) او بنهی، حالش را بپرسی و از اینکه شب و روز خود را چگونه می گذراند، بپرسی.

خوب است عیادت از بیمار سبک و کوتاه باشد تا مایه ناراحتی بیمار نگردد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «خَیْرُ الْعِیادَهِ أَخَفُّها؛(۴) بهترین عیادت آن است که سبک تر برگزار شود».

در روایتی آمده است که مسلمانان دیدند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سر به آسمان برداشت و لبخندی زد. علتش را پرسیدند. فرمود: از دو فرشته ای تعجب کردم که از آسمان به زمین فرود آمدند و به سراغ بنده مؤمن و درست کاری در مصلایش که در آن نماز

۱- همان.

۲- فیض القدیر، ج ۵، ص ۱۴۳.

۳- مکارم الاخلاق، ص ۳۵۹.

۴- میزان الحکمه، ج ۱۱، ص ۵۵۳۰.

می خوانـد، رفتنـد تا عمل روز و شب او را بنویسـند. وی را در نمازگاهش نیافتنـد. پس به آسـمان رفتنـد و عرض کردنـد: ای پروردگار ما! به سـراغ فلان بنده مؤمنت در مصـلایش رفتیم تا عمل شـبانه روز او را بنویسـیم، ولی پیدایش نکردیم، بلکه او را در دام بیماری یافتیم. خـدای عزوجل فرمود: برای بنـده ما تا زمانی که در دامن من است، مانند خیر و ثوابی را بنویسـید که در زمان سـلامتی اش در شب و روز انجام می داد؛ زیرا بر من است که وقتی سـلامتی را از او بازمی گیرم، پاداش کاری را که در زمان تندرستی اش می کرد، برایش بنویسم.(۱)

این سخن نشان دهنده ارزش بیمار نزد پروردگار است. «حتی آفریدگار در روز رستاخیز می فرماید: آدمی زاد! بیمار شدم، مرا عیـادت نکردی. آدمی گویـد: خـدایا، چگـونه تـو را که پروردگـار جهانیـانی، عیـادت کنم؟ یزدان پاسـخ می دهـد: مگر نمی دانسـتی که فلاـن بنـده ام بیمـار بـود و او را عیـادت نکردی؟ مگر نمی دانسـتی که اگر او را عیـادت می کردی، مرا نزد او می یافتی».(۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله با تأکید بر عیادت بیمار، پاداش آن را در پیشگاه خدای متعال، چنین یادآور می شود:

مَنْ عادَ مَریضا فَجَلَسَ عِنْدَهُ ساعَهً أَجْرَی اللّهُ لَهُ عَمَلَ أَلْفِ سَنَهٍ لا یعْصی اللّهَ فیها طَرْفَهَ عَیْنٍ.(۳)

کسـی که بیماری را عیادت کند و ساعتی نزد او بنشـیند، خداوند، پاداش عمل هزار سال را که لحظه ای در آن معصیت نکرده باشد، به او ارزانی می دارد.

پیامبر مهربان که همواره جویای احوال مسلمانان می شد، شنید یکی از یارانش بیمار

۱- میزان الحکمه، ج ۱۱، ص ۵۵۲۵.
۲- بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۱۵۶.
۳- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۷۹.

شده است. پس به عیادت او رفت و کنار بسترش نشست و احوال پرسی کرد. بیمار گفت: در نماز مغرب که با شما به جماعت خواندم، شما سوره «قارعه» را خواندی. تحت تأثیر قرار گرفتم و عرض کردم: خدایا اگر من در پیشگاه تو گنه کار هستم و می خواهی مرا عذاب کنی، در همین دنیا مرا عذاب کن. اینک می بینی که گرفتار بیماری هستم. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: درست نگفتی. باید بگویی:

رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنیا حَسَنَهً و فِی الْآخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنا عَذابَ النّارِ. (بقره: ۲۰۱)

پروردگارا! هم در دنیا و هم در آخرت به من پاداش بده و مرا از عذاب دوزخ حفظ کن.

آن گاه پیامبر برای وی دعا کرد و او بهبود یافت.(۱)

پیامبر گرامی اسلام در آخرین روزهای عمر خود، در آخرین خطبه ای که در مدینه ایراد کرد، پس از دعوت همه مردم به مسجد، بر فراز منبر قرار گرفت. ایشان در موعظه و پیامی رسا که اشک ها را جاری ساخت، فرمود:

مَنْ قامَ عَلی مَریضٍ یَوْما وَ لَیْلَهً بَعَثَهُ اللّه مَعَ ابراهیمَ الْخَلیلِ علیه السلام فَجازَ عَلَی الصِّراط کَالْبَرْقِ اللّامِعِ وَ مَنْ سَعی لِمَریضٍ فی حاجَهٍ فَقَضاها خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ کَیَوْمٍ وَلَدَتْهُ اُمُّهُ.(۲)

کسی که یک روز و یک شب پرستاری بیماری را به عهده بگیرد، خداوند، او را با ابراهیم خلیل علیه السلام محشور می کند. پس همچون درخشش برقی از صراط می گذرد و کسی که در برطرف کردن نیازهای بیمار تلاش کند و نیاز او را برآورد، همانند روزی که از مادر متولد شده است، از گناهان پاک می شود.

برپا کردن خیمه پرستاری در مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دستور آن حضرت در نخستین روزهای حکومت اسلام در مدینه، از دیگر اموری است که اهمیت پرستاری را

۱- سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۰۸.

۲- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۳۶۸.

در نگاه ایشان نشان می دهد. در سیره ابن هشام آمده است: «یکی از اصحاب خاص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به نام سعد بن معاذ را که جراحت سختی در جنگ خندق برداشته بود، به دستور حضرت در مسجد در خیمه زنی از قبیله اسلم که به او رُفیده می گفتند، قرار دادند. رفیده در این خیمه مجروحان جنگ را درمان می کرد و به پرستاری و مراقبت از آنان می پرداخت».(۱)

ایشان علاوه بر یادآوری پاداش ها و آثار معنوی پرستاری، خود نیز به این عمل ارزشمند اقدام می کرد. علامه مجلسی از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است: «شبی تب وجودم را فرا گرفت و خواب را از من ربود. بدین جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز تا صبح بیدار بود و شب را بین من و نماز تقسیم می کرد. پس از نماز نزد من می آمد و جویای حال من می شد و با نگاه کردن به من از وضعیت بیماری ام اطلاع می یافت. و شیوه پیامبر تا طلوع صبح چنین بود. پس از آنکه حضرت با اصحاب نماز گزارد، در حق من دعا کرد که: خدایا علی را شفا ده و سلامتی بخش که به خاطر بیماری اش تا صبح نخوابیدم».(۲)

در کتاب های تاریخ و روایات آمده است که پیامبر اسلام در جنگ ها با دل جویی از پرستاران و پرداخت غنیمت به ایشان، از تلاش آنان قدردانی می کرد. برای نمونه، علامه مجلسی نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای درمان مجروحان، بعضی از زنان را با خود به جبهه جنگ می برد و از انفال (اموال عمومی که در اختیار حاکم اسلامی است) به آنان می بخشید.(۳) از ابن عباس نیز نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زنان پرستار را به جنگ می برد تا مجروحان را درمان کنند و از غنیمت به آنان عطا می کرد.(۴)

ص: ۲۴۳

۱- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۵۰.
۲- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۳.
۳- همان، ج ۱۹، ص ۱۸۴.
۴- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۷۹.

نکته ارزشمند دیگر این است که پرستاری و کمک به کسانی که از نظر جسمی ناتوانند، پاداش فراوانی دارد. رسول رحمت در این باره می فرماید:

مَنْ اَعانَ ضَعیفا فی بَدَنِهِ عَلی اَمْرِهِ، اَعانَهُ اللّه عَلی اَمْرِهِ و نَصَبَ لَهُ فی القیامَهِ مَلائِکَهً یُعینُونَهُ عَلی اَمْرِهِ وَ نَصَبَ لَهُ فی الْقِیامَهِ مَلائکَهً یُعینُونَهُ عَلی قَطْعِ تِلْکَ الْأَهْوالِ و عُبُورِ تِلْکَ الْخَنادِقِ مِنَ النّارِ، حَتّی لایُصیبَهُ مِنْ دُخانِها وَ عَلی سَمُومِها وَ عَلی عُبُورِ الصِّراطِ اِلَی الجَنّهِ سالِما امِنا.(۱)

هرکس انسانی را که ناتوانی جسمی دارد، یاری کند، خداوند، او را در کارهایش یاری می دهد و در قیامت، فرشتگانی را می گمارد تا او را در پیمودن مسیر هولناک قیامت و گذر از گودال های آتش ــ به گونه ای که از سموم آنها آسیب نبیند ــ نیز در گذر از صراط به سوی بهشت، با سلامت و امنیت کامل یاری دهند.

(۹۱) دانش پروری

پیامبر خدا فرمود: «اذا جاء المُوتُ بطالِبِ الْعِلْمِ ماتَ وَ هُوَ شَهْیدٌ؛ کسی که در حال دانش اندوزی بمیرد، شهید است».(۲)

مردی از انصار نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! جنازه شخصی در میان است و باید تشییع و سپس دفن شود. مجلسی علمی هم هست که از شرکت در آن بهره مند می شوم. وقت و فرصت هم نیست که در هر دو شرکت کنم. در هر کدام از این دو کار شرکت کنم، از دیگری محروم می مانم. شما کدام یک از این دو را بیشتر دوست دارید تا من در آن شرکت کنم؟

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اگر افراد دیگری هستند که همراه جنازه بروند و آن را

۱- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۱.

۲- نهج الفصاحه، ص ۳۷.

دفن کنند، در مجلس علم شرکت کن؛ چون شرکت در یک مجلس علمی از حضور در هزار تشییع جنازه و هزار عیادت بیمار و هزار شب عبادت و هر روز روزه گرفتن و هزار درهم تصدّق و هزار حج غیر واجب و هزار جهاد غیر واجب بهتر است. اینها کجا! و حضور در محضر عالم کجا. مگر نمی دانی به وسیله علم است که خدا اطاعت و عبادت می شود. خیر دنیا و آخرت با علم همراه است، همان گونه که شر دنیا و آخرت با جهل همراه است.(۱)

روزی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله وارد مسجد شد. دو گروه در مسجد بودند. دسته ای قرآن می خواندند و نیایش می کردند و جمعی می آموختند و می آموزاندند. حضرت فرمود: هر دو کار نیک می کنند. اینان قرآن و خدا را می خوانند. اگر خدا بخواهد به آنان می بخشد یا بازمی دارد و آنان فرامی گیرند و می آموزانند. همانا من آموزگار برانگیخته شدم و در جمع آنان نشست.(۲)

پیامبر بزرگوار اسلام می فرمود:

دانش را بجویید، گرچه در (سرزمینی دور دست) چین باشد. همانا دانش جویی برای هر مسلمان ضروری است. فرشتگان بال خویش را برای او می گسترانند؛ زیرا از آنچه او در جست وجوی آن است، خشنودند.(۳)

ساعتی که دانشور بر بستر خویش تکیه زده است و به دانش خویش می اندیشد، از هفتاد سال عبادت نیایشگر بهتر است.(۴)

دانش ابزار حلال و حرام است و جوینده اش را به جاده های بهشت می کشاند.

۱- مرتضی مطهری، داستان راستان، ج ۲، ص ۲۱۵.
۲- سنن دارمی، ج ۱، ص ۹۹.
۳- جامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۶۸.
۴- همان، ج ۲، ص ۳۹.

از هراس تنهایی می رهانـد و در غربت هم صـحبت است. راهنمای امور نهان است و سـلاحی در برابر دشـمنان و زیوری برای دوسـتان. دانش، حیـات دل هـا و روشـنی چشم هـا از کوری (جهل) است. با دانش است که آفریـدگار اطاعت و پرسـتش می شود. با دانش است که خداوند شناخته می شود. دانش، پیشوای خِرَد است.(۱)

(۹۲) موعظه و پند دهی

پند دهی و موعظه از دیگر سیره های همیشگی پیامبر اسلام بود. آن حضرت در طول حیات خویش بارها به اصحاب و یارانش در مناسبت هـای مختلف و در زمینه هـا و موضوع هـای گونـاگون پنـدهایی می داد. در این جا به گوشه ای از پنـدهای پیامبر اسلام خطاب به اصحاب اشاره می کنیم.

پیامبر خدا خطاب به ابن مسعود می گوید:

ای ابن مسعود! کسی که مشتاق بهشت است، به سوی انجام کارهای نیک می شتابد و اگر کسی از دوزخ بترسد، شهوت ها را ترک می کنـد و کسـی که منتظر مرگ باشـد، از لذت ها روی می گرداند و اگر کسـی در دنیا پارسایی ورزد، مصـیبت ها در نظرش ناچیز جلوه می کنند.

ای ابن مسعود! این فرموده الهی را بخوان: ملاحظه کن که اگر سال ها برخوردارشان سازیم، سپس از آنچه بیمشان داده ایم به سراغ آنان آمد، آن برخورداری شان به کار آنان نیاید. (شعراء: ۲۰۵)

ای ابن مسـعود! بایـد هم نشـینانت، نیکـان و برادرانت، پرهیزگـاران و پارسایـان باشـند؛ چون خداونـد متعال در کتابش فرموده است: دوستان در چنین روزی، با همدیگر دشمنند، مگر پرهیزگاران. (زخرف: ۶۷)

۱- تحف العقول، ص ۲۸؛ بر گرفته از: همنام گل های بهاری، ص ۷۵.

ای ابن مسعود! نیکوکاران را دوست بدار؛ چون شخص همراه کسی خواهد بود که او را دوست می دارد و اگر بر نیکوکاری توانا نباشی، عالمان را دوست بدار؛ چون خداوند می فرماید:

و کسانی که از خداوند و پیامبر اطاعت کنند، در شمار کسانی هستند که خداوند بر آنان انعام فرموده است، اعم از پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و اینان نیک رفیقانی هستند. (نساء: ۶۹)

ای ابن مسعود! از آنان مباش که مردم را به نیکی راهنمایی می کنند و به نیکی فرمان می دهند و خود از آن غافل می مانند. خداوند متعال می فرماید: آیا مردم را به نیکی فرمان می دهید و خود را فراموش می کنید. (بقره: ۴۴)

ای ابن مسعود! زبانت را حفظ کن؛ چون خداوند متعال می فرماید: آن روز بر زبان هایشان مهر می زنیم و دستانشان با ما سخن می گویند وپاهایشان به آنچه عمل می کردند، گواهی می دهند. (یس: ۶۵)

سفارش دیگر اینکه تلاش کن که باطن خود را اصلاح کنی؛(۱) چون خداوند متعال می فرماید: روزی که نهفته ها آشکار می شوند، توان و یاوری نخواهند داشت.(طارق:۹)

همچنین رسول اللّه صلی الله علیه و آله به ابن عباس می فرمود:

هیچ چیزی را با خداوند شریک قرار مده، حتی اگر کشته یا به آتش انداخته شوی. از پدرت و مادرت نافرمانی مکن، اگرچه به تو فرمان دهند که از اهل و مال خویش کناره گیری. نمازهای واجب را به عمد ترک مگوی؛ زیرا کسی که نماز واجب را به عمد ترک کند، عهد (امان) الهی از او برداشته

۱- مکارم الاخلاق، ج ۲، صص ۳۳۸ _ ۳۶۱؛ جوان در چشم و دل پیامبر، صص ۲۰۳ _ ۲۰۶.

می شود. شراب منوش؛ چون سرچمشه هر شری است. از گناه کردن بپرهیز؛ زیرا خشم خداوند با ارتکاب گناه نازل می شود.(۱)

پندهای برادرانه رسول اللّه صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام نیز شنیدنی است:

ای علی! چهار کار است که مرتکب آنها زودتر کیفر می بیند: شخصی که به او نیکی کنی و در برابر نیکی به تو بدی کند؛ کسی که بر او ستم نکنی و او به تو ستم کند؛ شخصی که با او بر انجام دادن کاری پیمان ببندی و تو به عهد خود وفا کنی و او خیانت کند و کسی که پیوند خویشاوندی را با او نگاه داری و او این پیوند را قطع کند.

ای علی! خردمند را روا نیست که عمر خود، جز در سه مورد بگذراند: تحصیل معاش، ره توشه برگرفتن برای روز قیامت و لذت بردن از امور حلال.

ای علی! تو را از سه خصلت باز می دارم: حسد، حرص و کبر. ای علی! چون بنده ای بمیرد، مردم می گویند چه برجای گذاشت و فرشتگان می گویند: چه از پیش فرستاد. ای علی! کسی که صلوات فرستادن بر من را فراموش کند، راه بهشت را گم کرده است.(۲)

(۹۳) مشورت و نظر سنجی

مشورت در اسلام و در منطق عملی پیشوایان حق از اهمیت بسیاری برخوردار است. در سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نوشته اند که آن حضرت با اصحاب خود بسیار مشورت می کرد. سلامت تصمیم گیری ها در گرو مشورت است. اصولاً مردمی که امور مهم خود را با مشورت یکدیگر انجام می دهند، کمتر گرفتار لغزش و پشیمانی می شوند و آنان که گرفتار خودرأیی و استبدادند، هرچند افراد فوق العاده ای باشند، در اشتباه به سر می برند. در حدیث نبوی آمده است:

۱- جوان در چشم و دل پیامبر، صص ۲۰۷ و ۲۰۸.

۲- مکارم الاخلاق، ج ۲، صص ۳۱۹ و ۳۳۷.

هنگامی که زمام داران شما، نیکانتان و توانگران شما، سخاوتمندانتان باشند و کارهایتان به مشورت انجام شود، در این هنگام، روی زمین از زیرزمین برای شما بهتر است (شایسته زندگی و بقا هستید)، ولی اگر زمام دارانتان، بدان و توانگرانتان، افراد بخیل باشند و کارها به مشورت برگزار نشود، در این صورت، زیرزمین از روی آن برای شما بهتر است.(۱)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله پیوسته با یاران خود مشورت می کرد. در جنگ احد پس از آنکه نیروهای اطلاعاتی پیامبر به آن حضرت گزارش دادند که قریش در تدارک حمله به مدینه است، آن حضرت برای رویارویی با لشکر قریش، شورای نظامی تشکیل داد و فرمود: نظر مشورتی خود را بیان کنید. عبداللّه ابن اُبَی (سر کرده منافقان مدینه) پیشنهاد کرد که در شهر بمانند و با دشمن روبه رو شوند و گفت: ای رسول خدا! ما در جاهلیت داخل شهر می جنگیدیم و زنان و کودکان را در این حصارها جای می دادیم و به ایشان مقداری سنگ می دادیم، به گونه ای که به خدا سوگند، گاهی یک ماه بچه ها می توانستند ما را با آوردن سنگ در مبارزه با دشمن یاری کنند. خانه های مدینه را هم به گونه ای به هم متصل می کردیم که از هر سو چون دژی بود که زن ها و بچه ها از بالای حصارها سنگ می زدند و ما در کوچه ها با شمشیرهایمان نبرد می کردیم.

نوجوانانی که در بدر حضور نداشتند، خواهان بیرون رفتن و رویارویی با دشمن بودند. برخی از مردان کامل و خیرخواه و خبیر چون حمزه بن عبدالمطلب، سعد بن عباده، نعمان بن ثعلَبِه و گروهی دیگر از اوس و خزرج هم نظرشان بر پیکار رویاروی در خارج از شهر بود. آنها می گفتند: ای رسول خدا! می ترسیم دشمن گمان کند که ما از ترس مقابله با آنها از شهر خارج نشده ایم و این امر موجب گستاخی و جسور شدن آنها نسبت به ما شود. آن گاه نبرد بدر را یادآور شدند و خود را خواهان یکی از دو نیکوترین، شهادت یا پیروزی معرفی کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از شنیدن سخنان دو گروه، نظر مقابله با دشمن در خارج از شهر را پذیرفت. پس

۱- تحف العقول، ص ۲۶.

به خانه رفت و لباس رزم پوشید.(۱)

نقل شده است که پیامبر خدا در زمینه فرستادن افراد برای اداره امور یک منطقه و فرمانداری و حکومت بخشی از مناطق تحت اداره مسلمانان مشورت می کرد.(۲) پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می فرمود:

با پرهیزکاران مشورت کنید؛ چون آنها کسانی هستند که آخرت را بر دنیا ترجیح می دهند و کارهای شما را بر امور خویش مقدم می دارند...(۳) با انسان عاقل مشورت کنید و از او نافرمانی نکنید؛ که پشیمان می شوید.(۴)

و در کلامی دیگر فرمود:

مشورت با انسان عاقل خیرخواه، رشد و برکت و توفیقی از جانب خداست. پس هرگاه خیرخواه عاقلی نظر مشورتی داد، از مخالفت با آن بپرهیز که سختی به دنبال خواهد داشت.(۵) هرکس با صاحبان خرد مشورت کند، به آنچه صواب و درست است، رهنمون می شود.(۶)

۱- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۷.

۲- اسدالغابه، ج ۳، ص ۲۵۸.

۳- سیره نبوی دفتر دوم، ص ۲۵۹؛ برگرفته از: تفسیر تستری، ص ۲۸.

۴- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۰.

۵- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۲۶.

۶- الارشاد، ص ۱۵۸.

(۹۴) عدالت ورزی

عـدل چنان جایگاهی در زنـدگی انسانی دارد که همه چیز با آن سـنجیده می شود. عـدالت، اصـلی اساسـی است که هدف از فرسـتادن پیامبران و کتاب های آسمانی نیز دست یابی به آن است. عدالت ارزش ذاتی دارد و سلامت همه چیز به آن است. از این رو، خداوند دستور می دهد که برپا کننده قسط و عدالت اجتماعی باشید:

یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنوا کُونوا قَوّامینَ بِالْقِسْطِ. (نساء: ۱۳۵)

ای کسانی که ایمان آورده اید! برپادارندگان پیوسته عدالت باشید.

براساس همین اصل است که پیام آور عدالت و رسول هدایت می فرماید:

عَدْلُ سَاعهٍ خَیرٌ مِنْ عِبادَهِ سَبعینَ سَنَهً قیامُ لَیلِها و صیامُ نهارِها.(۱)

ساعتی عدالت، از هفتاد سال عبادتی که شب هایش به نماز شب و روزهایش به روزه بگذرد، بهتر است.

اگر عـدالت برقرار نشود، جامعه، جولان گاه زورمندان، سـتمگران و غارتگران می شود. در چنین میدانی، فضـیلت ها و ارزش ها به دست فراموشی سپرده خواهد شد. ارزش یک جامعه به میزان دادگری و دادخواهی است. علی علیه السلام می فرماید:

فَاِنّی سَـِمِعتُ رَسـولَ اللّه ِ صـلی الله علیه و آله یَقـولُ فِی غَیرِ مَـِوْطنٍ: لَنْ تَقَـدَّسَ اُمّهٌ لاَیُؤخَـذُ لِلضَّعیـفِ فیهـا حَقُّه مِن الْقَویِّ غَیرُ مُتَتَعْتَعٍ.(۲)

من بارها از رسول خدا صـلی الله علیه و آله این سـخن را شنیدم: ملتی که حق ضعیفان را از زورمندان با صراحت نگیرد، هرگز پاک و پاکیزه نمی شود و روی سعادت را نمی بیند.

آن حضـرت مـأمور برپـایی قسط بود: «قل امر ربّی بالقسط؛ بگو پروردگارم به قسط فرمان داد.» (اعراف: ۲۹) رسول خدا صلی الله علیه و آله ، مظهر کامل عدالت بود. ایشان می فرمود:

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۱۷.

۲- نهج البلاغه، نامه ۵۳.

خداوند مرا به نه چیز سفارش کرده است: ... و عدالت در خشنودی و خشم.(۱)

از ابوسعید خُدری نقل شده است که در یکی از روزها پیامبر سرگرم تقسیم مالی میان ما بود. ذُو الْخُوَیْصَره که مردی از بنی تمیم بود، گفت: یا رسول اللّه ! با عدالت تقسیم کن. حضرت فرمود: وای بر تو! اگر من عدالت نداشته باشم، چه کسی به عدالت رفتار می کند؟ اگر من عادل نباشم، تو زیان کرده ای.(۲)

آن حضرت عادل ترین مردم بود و ۲۳ سال رسالت برای آن بود که عدالت در همه ابعادش آشکار شود. امیرمؤمنان علی علیه السلام در توصیف آن حضرت می فرماید:

دین حق را به حق آشکار کرد. از نادرستی ها و باطل هایی که سر و صدا به راه انداخته بودند، جلوگیری کرد و صولت گمراهی ها را درهم شکست. همان گونه که با تمام قدرت، سنگینی بار رسالت را تحمل کرد، به فرمان حق قیام کرد و به سرعت در راه رضا و خشنودی او گام برداشت. حتی یک قدم هم عقب ننشست. اراده محکمش سست نگشت و در پذیرش وحی نیرومند بود. نگهبان پیمان رسالت بود. آنچنان در اجرای فرمان خدا کوشش کرد که شعله فروزان حق را آشکار و راه را برای جاهلان روشن ساخت. دل هایی که در فتنه و گناه فرو رفته بودند، به واسطه او هدایت شدند و پرچم های حق را برافراشت. او دارای منطق عادلانه و طریقی جدا کننده حق از باطل بود.(۳)

با اجرای عدالت، مردم بی نیاز می شوند و فقر و ناداری از میانشان رخت برمی بندد. به اعتقاد پیامبر عدالت، وجود فقر و مسکنت نشانه بی عدالتی اقتصادی است. از همین رو می فرمود:

بی گمان، خداوند روزی بینوایان را در اموال و دارایی توانگران قرار داده است. پس اگر گرسنه و برهنه ماندند، بر اثر گناه توانگران است و حقی است

۱- تحف العقول، ص ۲۵.

۲- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۴۴.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۷۲.

بر خدا که آنان را در آتش دوزخ سرنگون سازد.(۱)

(۹۵) مسئولیت پذیری

پیامبران الهی چون از ظرفیت وجودی بالا-یی برخوردار بودند، در پذیرش مسئولیت های فردی، خانوادگی و اجتماعی، بر دیگران پیشی می گرفتند که سیره رسول اللّه صلی الله علیه و آله در این زمینه از همه درخشنده تر است. قرآن هم این روحیه را به زیبایی ترسیم می کند که ایشان چگونه برای راهنمایی به مردم روز و شب نمی شناخت:

حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَئُوفٌ رَّحِيمٌ. (توبه: ۱۲۸)

و نسبت به هدایت و سعادت شما حریص است و نسبت به مؤمنان، رئوف مهربان است.

او حتی نسبت به کسانی که زمینه هدایت را از کف داده بودند و در برابر حق سرکشی می کردند و دشمن سرسخت آرمان های رسول اللّه صلی الله علیه و آله به شمار می رفتند، خود را مسئول می دانست. ایشان می کوشید آنان را از آتش دوزخ رهایی بخشد. در این راه تا بدانجا پیش می رفت که خدای سبحان از ایشان می خواست خویشتن داری کند و خود را به زحمت نیندازد:

طه ما اَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَتَشْقى. (طه: ۱)

قرآن را بر تو نازل نکردیم که این مقدار خود را به زحمت اندازی.

انسان به برکت تکلیف و حس مسئولیت می تواند نردبان تعالی را بپیماید. اساسا آدمی در برابر خود، دیگران و خدای خود مسئول است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

همه شما نسبت به زیردستان خود مسئول هستید. پس حاکم نسبت به رعیت خود مسئولیت دارد. مرد، سرپرست خانواده است و نسبت به آنها وظیفه دارد. زن، نگهبان خانه شوهر و فرزندان اوست و نسبت به آنها مسئولیت دارد. بنده هم نگهبان اموال مولای خود است و در این باره مسئول است. آگاه باشید که

۱- مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۴.

همه شما بندگان هستید و نسبت به رعیت خود مسئولیت دارید.(۱)

تنها در پرتو احساس مسئولیت در برابر جامعه است که رعایت حقوق دیگران معنا می یابد. مسلمان بودن، حقوق و تکالیف ویژه ای را برای فرد به بار می آورد که مسئولیت در برابر هم کیشان یکی از آنهاست. هرکس صدای آنها را بشنود و به فریادشان نشتابد، مسلمان نیست. این مسئولیت پذیری به طور کامل در پیامبر اعظم صلی الله علیه و آلهنمودار بود، به گونه ای که خداوند متعال در آیه کریمه می فرماید:

فَلَعَلَّکَ باخِعٌ نَفْسَکَ عَلی آثارِهِمْ إنْ لَمْ یُؤْمِنُوا بِهذا الْحَدِیثِ أسَفا. (کهف: ۶)

گویی تو می خواهی به خاطر رفتار آنان، خود را از غم و اندوه هلاک کنی؛ اگر به این گفتار ایمان نمی آورند.

تلاش خستگی ناپذیر و بی منت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ارشاد و رهبری مردم که با تدبیر و آینده نگری، برای سعادت مندی همه بشریت و همیشه تاریخ همراه بود، بر کسی پوشیده نیست.

(۹۶) میانه روی در زندگی

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله همگان را به میانه روی و اعتدال فرا می خواند: «بر شما باد میانه روی، بر شما باد میانه روی، بر شما باد میانه روی.»(۲) عایشه می گوید: پیامبر نزد من آمد و زنی از قبیله بنی اسد با من بود. حضرت پرسید: او کیست؟ گفتم: فلانی است که شب ها (به خاطر عبادت) نمی خوابد. حضرت فرمود: بس کن. به اندازه توانتان کار کنید. محبوب ترین (کارها) نزد خداوند آن است که کننده آن بر آن عمل مداومت داشته باشد. (نه اینکه بسیار انجام دهد و خود را خسته کند)(۳)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به یکی از یاران خود فرمود:

۱- میزان الحکمه، ج ۴، ص ۳۲۷.

۲- خصال، ص ۶۸.

۳- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۶.

ای ابادرداء! پیکرت بر تو حقی دارند. پس گاهی روزه (مستحبی) بگیر و گاهی روزه (مستحبی) نگیر. نماز بخوان و بخواب. حق هرکسی را به او بده.(۱) چه نیک است میانه روی در عبادت.(۲)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله حفظ توازن را در امور معاش و معاد و نیازهای روح و بدن لازم می دید و اجازه نمی داد کسی راه افراط و تفریط بپیماید. ایشان، رهبانیت و غوطه ور شدن در شهوت های حیوانی را به یک نسبت محکوم می ساخت و حد وسط این دو را با گفتار و رفتار خود نشان می داد. همچنین آنها را که همه وقت خود را در نماز و روزه صرف می کردند و به کارهای زندگی بی اعتنا بودند، از انحراف بازمی داشت. پس می فرمود: «بدن شما و زن و فرزند و یارانتان همگی حقوقی بر شما دارند و باید آنها را رعایت کنید».(۳) در یکی از سفرها، بعضی از اصحاب به دلیل کج فهمی، روزه گرفته و از شدت گرما، هریک به گوشه ای افتاده و از حال رفته بودند. دیگران نیز در نصب چادرها و سیراب کردن چارپایان و خدمات دیگر می کوشیدند. ایشان فرمود: «همه ثواب متعلق به کسانی است که این کارها را انجام می دهند».(۴) حضرت علی علیه السلام درباره سیره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می فرماید: «سیرته القصد؛ سیره آن حضرت، میانه روی بود».(۵)

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل است:

۱- بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۱۲۸.

۲- جامع الصغیر، ج ۲، ص ۴۸۰.

۳- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۶۳.

۴- همان، ص ۱۴۴.

۵- نهج البلاغه، خطبه ۹۴.

اَلْبِسُوا وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا فى انْصافِ البُطُونِ؛ فَإِنَّهُ جُزْءٌ مِنَ النُّبُوَّهِ.(۱)

بپوشید و بخورید و بیاشامید، ولی با میانه روی. میانه روی، از ویژگی های نبوت است.

نیز می فرماید:

لاتُميتُوا القُلُوبَ بِكَثْرَهِ الطَّعامِ و الشَّرابِ؛ فَإِنَّ الْقلبَ يَمُوتُ كَالزَّرْعِ إذا كَثُرَ عَلَيْهِ الْماءُ.(۲)

با زیاده روی در خوردن و آشامیدن، قلب ها را نمیرانید. همانا قلب می میرد، همانند زراعت که بر اثر آب فراوان می میرد.

(۹۷) کار و تلاش

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از روح سخاوتمندی بهره مند بود، ولی آن حضرت دوست نداشت کسی بدون عذر موجه، به تن پروری و تنبلی روی آورد و دست نیاز به سوی این و آن دراز کند. بنابراین، کسانی را که با این حالت به ایشان مراجعه می کردند، به کار و تلاش دعوت می کرد.

هرگاه کسی را می دید که توجه او را جلب می کرد و از وی خوشش می آمد، می پرسید: آیا شغل و حرفه ای هم دارد؟ اگر گفته می شد که حرفه ای ندارد، حضرت می فرمود: از چشم من افتاد. پرسیدند: چرا ای رسول خدا؟ فرمود: چون اگر مؤمن، حرفه ای نداشته باشد، دین خود را وسیله معاش قرار می دهد.(۳)

مردی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: دو روز است غذا نخورده ام. حضرت فرمود: برو از بازار برای خودت روزی طلب کن. روز دیگر آمد و گفت: یا رسول اللّه ! دیروز به بازار رفتم، ولی چیزی پیدا نکردم و دیشب بدون غذا خوابیدم. حضرت باز

۱- میزان الحکمه، ج ۱، ص ۱۱۶.

۲- همان، ص ۱۱۷.

۳- بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۱۰۹.

هم فرمود: «علیك بالسُّوق؛ به بازار برو.» روز سوم نیز که همان پاسخ را شنید، حرکت کرد و به سوی بازار روانه شد. کاروانی آمده بود. او در فروش اجناس به افراد آن کاروان یاری داد و در پایان سهمی از سود متاع خویش به او دادند. بار دیگر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: چیزی پیدا نکردم. حضرت فرمود: چرا به تو دادند. گفت: بلی. فرمود: پس چرا دروغ گفتی؟ آن مرد گفت. شما راستگویی. می خواستم ببینم آیا شما از عمل مردم باخبرید. همچنین خواستم از شما هم چیزی بگیرم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفتی، هرکس بی نیازی بورزد، خدا او را بی نیاز کند و هرکس دری از درخواست به روی خود باز کند، خداوند هفتاد در از فقر را به روی او بگشاید که قابل بسته شدن نیست. صدقه بر کسی که بی نیاز است و کسی که با سلامتی اعضا می تواند نیاز خود را برطرف کند، حلال نیست.(۱)

آن حضرت می فرمود: «کُلوا مِنْ کَدِّ أیْدِیکم؛ از دسترنج خود بخورید».(۲)

رسول عزتمند اسلام در روایتی دیگر مژده داده است:

مَنْ اَکَلَ مِن کَدِّ یَدِهِ مَرَّ عَلَی الصِّراطِ کَالْبَرْقِ الْخاطِفِ.(۳)

کسی که از دسترنج خویش بخورد، از صراط چون برق درخشان بگذرد.

همچنین فرمود:

مَنْ اَکَلَ مِنْ کَدِّیَدِهِ حَلاَلاً فُتِحَ لَهُ أَبْوابُ الْجَنَّهِ یَدخُلُ مِنْ أیِّها شاء.(۴)

هرکس معاش خود را از دسترنج حلال خویش تأمین کند، درهای بهشت بر او گشوده شود تا از هریک که خواست، داخل شود.

پیامبر رحمت همگان را به کار فرا خوانده است و با تأکید بر ارتباط استعداد فرد با

۱- همان، ج ۱۸، ص ۱۱۵.

۲- همان، ج ۶۶، ص ۳۱۴.

۳- مستدرك الوسائل، ج ۲، ص ۴۱۷.

۴- همان.

نوع کار، می فرماید:

همه شما کار کنید و کوشش کنید، ولی متوجه باشید که هرکس برای کاری آفریده شده است و آن را به سهولت انجام می دهد.(1)

در شرافت و عزت کارگران همین بس که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر دستشان بوسه زد. روزی آن حضرت با کارگری از انصار برخورد کرد که آثار پینه بر دستش هویدا بود. پرسید: این آثار چیست؟ گفت: من کارگر هستم و این آثار بیل زدن است که به وسیله آن خانواده خود را اداره می کنم. حضرت دست او را در دست های مهربان خویش گرفت. بنا به روایتی آن دست را بوسید و به یاران خود نشان داد و فرمود: «هذا ید یُحِبُّهَا اللّه؛ این دستی است که خدا آن را دوست می دارد».(2)

نگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله به جوانان پرتلاش، سرشار از محبت بود و همواره جایگاه آنان را پاس می داشت. روزی آن حضرت با یاران خود نشسته بود. جوان توانا و نیرومندی را دید که اول صبح به کار و تلاش مشغول شده است. کسانی که در محضر پیامبر بودند، سخن به کنایه گشودند و گفتند: این جوان اگر نیرومندی و توان خود را در راه خدا به کار می انداخت، شایسته ستایش بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ اصحاب فرمود: این سخن را نگویید. اگر این جوان برای معاش خود کار می کند که در زندگی به دیگران نیازمند نباشد، با این عمل در راه خدا قدم برمی دارد. همچنین اگر کار می کند تا زندگی والدین ضعیف یا کودکان ناتوان را تأمین کند و از مردم بی نیازشان گرداند، باز هم در راه خدا می رود. اگر کار می کند تا با درآمد خود بر تهی دستان مباهات کند و بر ثروت و دارایی خود بیفزاید، او به راه شیطان رفته و از صراط حق

۱- سفینه البحار، ج ۲، ص ۷۳۲.

۲- باقر شریف القرشی، العمل و حقوق العامل فی الاسلام، ص ۳۰۵.

منحرف شده است.(۱)

تنبلی و تن پروری همواره مورد نکوهش پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و مایه غضب الهی است. رسول مکرم اسلام فرمود:

اِنَّ اللّه ـ یُبْغِضُ الشّابَّ الفارِغَ.(۲)

خداوند، جوان بی کار را دوست نمی دارد.

(۹۸) ورزش و پرورش جسم

سلامت جسم، نشاط روان، حفظ شادابی و تجدید قوای جسمانی با ورزش به دست می آید. برخی از گونه های ورزش مانند کشتی، روحیه جوان مردی، شجاعت، حق طلبی و ستم ستیزی را پرورش می دهد. برخی نیز همچون شنا، تیراندازی و سوارکاری، مقاومت جسمی و روحی آدم را در برابر شرایط سخت زندگی و آسیب های اجتماعی افزایش می دهد. همچنین جوان را سالم و بدن را چابک و قوی و برای رزم و دفاع آماده می سازد. رسول گرامی اسلام می فرماید:

عَلَیْکُمْ بِالرَّمْیِ فَاِنَّهُ مِن خَیرِ لَهْوٍ لَکُمْ.(۳)

به تیراندازی پای بند باشید؛ چون از بهترین بازی های شما است.

در سخنی دیگر فرمود:

اَللَّهوُ فی ثَلاثٍ: تَأْدیبُ فُرْسِکَ وَ رَمْیُکَ بِقَوْسِکَ.(۴)

سرگرمی در چند چیز است: تربیت اسب و تیراندازی.

همچنین ایشان می فرمود:

عَلِّموا اَوْلادَکُمْ السِّباحَةَ و الرِّمایَةَ.(۵)

۱- محجه البیضاء، ج ۳، ص ۱۴۰.
۲- سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۲۴.
۳- بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۲۳۶.
۴- پیام پیامبر، تدوین و ترجمه: بهاء الدین خرمشاهی و مسعود انصاری، ص ۷۹۳.
۵- همان، ص ۸۱۸ .

به فرزندان خود تیراندازی و شنا یاد دهید.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله برای تقویت روحیه حمیت و غیرت جوانان مسابقه بر پا می کرد. از جمله هنگامی که سپاه اسلام از تبوک بازمی گشت، پیامبر میان یاران مسابقه سوارکاری برگزار کرد و شتر خود را به اسامه داد. اسامه بن زید که بر شتر معروف پیامبر به نام غضباء سوار بود، از همه پیشی گرفت. مردم به خاطر اینکه شتر از آن پیامبر بود، صدا می زدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله برنده شد. ازآن سو، حضرت محمد صلی الله علیه و آله بانگ می زد که اسامه پیشی گرفت و برنده شد(۱) (یعنی سوارکار مهم است، نه مرکب).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به قهرمان پروری مثبت عنایت داشت و حتی در داوری مسابقات، یاران را به قهرمانی در مسابقات روحی تشویق می کرد. روزی حضرت محمد صلی الله علیه و آله از محله ای در شهر مدینه می گذشت. گروهی از جوانان سرگرم زورآزمایی بودند. به این ترتیب که سنگ بزرگی را بلند می کردند تا ببینند چه کسی بهتر می تواند آن را بلند کند. این مسابقه به داور نیاز داشت. جوانان تا نگاهشان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله افتاد، گفتند: هیچ داوری بهتر از پیامبر نیست. یا رسول اللّه ! شما اینجا بایستید و برای ما داوری کنید که کدام یک از ما بهتر وزنه را بلند می کند. پیامبر پذیرفت و در آخر فرمود: می خواهید بگویم که از همه شما نیرومندتر کیست؟ گفتند: آری یا رسول اللّه ! پیامبر فرمود:

از همه نیرومندتر کسی است که وقتی به خشم آید، خشم بر او چیره نشود، بلکه او بر خشمش چیره شود. خشم، او را در راهی که رضای خدا نیست، نیندازد و بر خشم خودش مسلط شود. آن گاه که از چیزی خوشش می آید، آن خوش آمدن، او را به غیر رضای خدا نیندازد و بتواند بر رضا و میل و

ص: ۲۶۰

۱- سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۹۶ .

رغبت خودش مسلط شود.(۱)

(۹۹) قانون گرایی

در آخرین روزهای زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله، مردم شاهد صحنه ای شگفت بودند تا همگان برای همیشه بدانند که در برابر قانون یکسانند. پیامبر خدا در آن روز در حالی که بیماری اش شدت یافته بود و فضل بن عباس و علی بن ابی طالب زیر بغلش را گرفته بودند، به سختی راه می رفت. با این حالت وارد مسجد شد و بر منبر رفت و آخرین سخنانش را با مردم چنین بیان کرد:

مردم! من خدایی را که جز او خدایی نیست، در برابر شما می ستایم. هر که در میان شما حقی بر من دارد، اینک من اگر بر پشت کسی تازیانه ای زده ام، این پشت من است، بیاید و بر آن تازیانه بزند. اگر کسی را دشنام داده ام، بیاید دشنامم دهد. زنهار که دشمنی در سرشت من نیست و در شأن من نیست. بدانید که محبوب ترین شما نزد من کسی است که اگر حقی بر من دارد، از من بستاند یا مرا حلال کند تا خدا را که دیدار می کنم، پاك و پاکیزه باشم. چنین می بینم که این درخواست، مرا کافی نیست و لازم است چند بار در میان شما برخیزم و آن را تکرار کنم.

سپس از منبر فرود آمد، نماز ظهر را گزارد و باز به منبر بازگشت و همان سخن را تکرار کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله جلوه تام رحمت الهی بود. هرگز کسی را نیازرده و حقی را پای مال نکرده بود. برخلاف مساوات و عدالت عمل نکرده بود. در اجرای قانون، ملاحظه این و آن را نکرده و جز برای خدا خشمگین نشده بود. با این حال، اکنون به گاه پیوستن به رفیق اعلی، اصرار داشت کوچک ترین حقی از مردم بر گردنش نباشد و مساوات در برابر قانون را در برترین درجه اش تحقق بخشد. مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا! من سه درهم نزد تو دارم! پیامبر فرمود: فضل! به او بده. فضل آن

۱- مرتضی مطهری، گفتارهای معنوی، ص ۲۲۰.

را پرداخت و مرد نشست. آن گاه فرمود:

اَیُّها النَّاسُ مَنْ کانَ عِندَه شَی ءٌ فَلْیُؤَدِّهِ و لاَیقُلْ فُضوحُ الدُّنیا، ألا وَ اِنَّ فُضوحَ الدُّنیا أَیْسَرُ مِنْ فُضوحِ الْاخِرِه.(۱)

مردم هرکس مالی از کسی نزدش هست، باید آن را بپردازد و نگوید رسوایی دنیاست. بدانید که بی شک، رسوایی های دنیا آسان تر از رسوایی های آخرت است.

مردی دیگر برخاست و گفت: ای رسول خدا! سه درهم نزد من است که در راه خدا به کار زده ام. پیامبر فرمود: چرا به کار زدی؟ گفت: بدان محتاج بودم. فرمود: فضل! آن را از وی بستان. مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا! در فلان جنگ بر شکم من تازیانه ای زدی! پیامبر پیراهنش را بالا زد و از مرد خواست تا بیاید و قصاص کند. مرد پیش آمد و خود را به سینه و شکم برهنه پیامبر افکند و جای قصاص را بوسید.(۲)

آن حضرت بدین وسیله نشان داد که پیامبر خدا در برابر قانون هیچ امتیازی بر مردم عادی ندارد.

۱۰۰ پیش گیری از تبعیض

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در مسائل فردی و شخصی، نرم و ملایم بود، ولی در مسائل اصولی و کلی و مسئولیت های اجتماعی، نهایت درجه صلابت را داشت؛ زیرا آن موضوع به قانون اسلام مربوط می شد، نه خودش.

در فتح مکه، زنی از اشراف قریش از قبیله بنی مخزوم دزدی کرده بود که به حکم قانون اسلام، باید دست دزد بریده می شد. وقتی قضیه ثابت گردید و قرار شد حکم درباره او اجرا شود، وساطت های افراد گوناگون آغاز شد که می گفتند: یا رسول اللّه !

۱- تاریخ طبری، ج ۳، صص ۱۸۹ و ۱۹۰.

۲- جمعی از نویسندگان، محمد خاتم پیامبران، صص ۳۶۲ و ۳۶۳.

اگر می شود از مجازات صرف نظر کنید. این زن دختر فلان شخص است که می دانید چقدر محترم است. آبروی یک فامیل محترم از بین می رود. هرچه گفتند، پیامبر فرمود: محال و ممتنع است. آیا می گویید من قانون اسلام را معطل کنم؟ اگر همین زن یک زن بی کس بود و به فامیل اشرافی وابسته نبود، همه شما می گفتید: دزد است و باید مجازات شود.(۱)

ایشان همان روز هنگام عصر در میان مردم سخنرانی کرد و فرمود:

اقوام و ملل پیشین از آن جهت سقوط کردند و منقرض شدند که در اجرای قانون خدا تبعیض می کردند. هرگاه یکی از توانگران مرتکب جرم می شد، معاف می گشت و اگر ضعیف و زیردستی مرتکب می شد، به مجازاتش می رسید. سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، در اجرای «عدل» درباره هیچ کس سستی نمی کنم، هرچند از نزدیک ترین خویشاوندان خودم باشد. حتی اگر فاطمه دختر محمد نیز دست به دزدی بزند، محمد دستش را قطع خواهد کرد.

بدین ترتیب، دست زن مخزومی بریده شد.(۲)

۱۰۱ برخورد با حیف و میل بیت المال

مِدْعَمْ از خدمت گزاران پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله بود که در یکی از جنگ ها همراه پیامبر به جبهه رفت و به شهادت رسید. مسلمانان کنار پیکر به خون تپیده او آمدند و با احساسات پاک به او می گفتند: بهشت بر تو گوارا باد. در این میان، پیامبر نه تنها سخنی نفرمود، بلکه خشمناک به نظر می رسید. حاضران علت خشم پیامبر را

۱- صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۲۴.

۲- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۸۵۱.

نمی دانستند. ناگهان پیامبر فرمود:

نه هرگز، سوگند به خداوندی که جان محمد در دست اوست، روپوش وی هم اکنون او را در میان آتش شعله ور خود می سوزد؛ چون او آن روپوش را از بیت المال مسلمانان (بدون مقررات و اجازه موازین نظامی و رهبری) از روی خیانت برداشته و آن لباس را هم اکنون پوشیده است.

یکی از مسلمانان، هنگامی که این سخن را شنید و فهمید که خیانت به بیت المال، کیفر سختی دارد، به شدت تحت تأثیر قرار گرفت و به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: من دو عدد بند کفش را برخلاف مقررات از بیت المال برداشته ام، آیا همین مقدار نیز بازخواست و کیفر دارد؟ پیامبر در پاسخ فرمود: آری، به اندازه همین مقدار برای تو آتش دوزخ فراهم شده است.(۱)

حادثه عجیب بالاـ که کشف گوشه ای از عالم برزخ در برابر چشم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله است، نشان می دهد هرگونه حیف و میل بیت المال و استفاده نابه جا از آن، گناه بزرگ به شمار می آید و کیفر سختی دارد.

بنابراین، می توان گفت استفاده شخصی از امکانات دولتی و اداری و آنچه برخلاف مقررات قانونی باشد، خیانت به بیت المال است. این روایت، هشداری کوبنده در مورد افرادی است که در حفظ بیت المال دقت نمی کنند.

در سال نهم هجری، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، ابن اللیثیه را برای گرفتن زکات به میان طایفه ای از مسلمانان فرستاد. او پس از گرفتن زکات نزد پیامبر آمد و گفت: این زکات اموال است و این هم هدیه ای است که به من داده اند. نبی اکرم صلی الله علیه و آله پس از شنیدن این جمله، بالای منبر رفت و فرمود: من گروهی را برای کاری که خداوند مرا والی آن کرده است، می فرستم، ولی یکی می آید و می گوید این زکات است و این هم هدیه ای که به من داده اند. چرا در خانه پدر و مادر خود نمی نشینید تا

۱- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۵۴.

ببینید که هیچ هدیه ای برای شما نمی آورند. به خدایی که جان من به دست قدرت اوست، هیچ کس چیزی از زکات برنگیرد مگر آنکه در روز قیامت، آن را بر گردن خود برداشته باشد. اگر شتر باشد، شتر است و اگر گاو و گوسفند باشد، گاو و گوسفند است. (آن گاه دو مرتبه فرمود): خدایا من رسالتم را ابلاغ کردم.(۱)

پس از جنگ حنین، رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار بر مرکب خود شد و به راه افتاد، ولی بعضی از تازه مسلمانان به دنبال آن حضرت رفتند و خواستند هرچه زودتر غنایم تقسیم شود، به گونه ای که عبای آن حضرت را می گرفتند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: سوگند به آن کسی که جانم در دست قدرت او است، اگر نزد من متاع بی حساب بود، آن را بین شما تقسیم می کردم. پس مرا به عنوان بخیل یا ترسو ملاقات نمی کردید.

پس برخاست و کنار شتری رفت و از کوهان آن اندکی پشم گرفت و بین دو انگشتانش قرار داد و فرمود: ای مردم! سوگند به خدا که از سهمیه شما چیزی، جز خمس آن، برای من به اندازه این «پشم» ارزش ندارد. خمس آن را نیز به شما برگرداندم. بنابراین، هرکس از هر نوع از غنایم هرچند به اندازه نخ و سوزن باشد، از روی خیانت برداشته است، برگرداند؛ زیرا در قیامت، خیانت کار به بیت المال در ننگ و آتش و زشتی است.

مردی از انصار تحت تأثیر قرار گرفت. مقدار ناچیزی از نخ مویی به حضور آن حضرت آورد و عرض کرد: این مقدار نخ مو را از غنایم بدون اجازه برداشتم تا جهاز شترم را با آن بدوزم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من به مقدار حقم از آن را به تو بخشیدم. آن شخص گفت: حال که کار به اینجا رسیده و حساب بیت المال دقیق است، من به همین مقدار هم نیاز ندارم و آن را دور انداخت.(۲)

۱- ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۵۹.

۲- اعلام الوری، ص ۱۷۴.

نه تنهـا پس از بعثت، بلکه پیش از آن نیز پیامبر گرامی اسـلام هیـچ گاه زیر بار سـتمی نرفت، بلکه همواره کوشـید تا از مظلوم دفاع کند و حق او را بسـتاند. نمونه برجسـته دوران پیش از بعثت، واقعه مشـهور حلف الفضول است. حضرت بیست سال بیشتر از عمرش نمی گـذشت که در حرکت جوان مردانه و سـتم ناپـذیری به نام حلف الفضول شـرکت کرد. گفته اند مردی از بنی زُبیـد در مـاه ذی قعـده وارد مکه شـد و کالا-یی داشت. عـاص بن وائـل سـهمی آن کالاـ را خریـد، ولی از پرداخت بهـای آن خودداری کرد. کـار به مشاجره کشـید و مرد زبیـدی نمی توانست حق خود را بگیرد. پس به ناچار بالای کوه ابوقُبیس رفت و دادخواهی کرد و آزادگـان قریش را به دفاع از مظلوم و جلوگیری از سـتم فراخوانـد. وی گفت: ای مردان قریش! به داد سـتم دیده ای برسـید که کالایش را در مکه به سـتم گرفته اند و دور از طایفه و کسان خویش است. حرمت، خاص کسـی است که حرمت نگه دارد و کسی که جامه خیانت پوشیده است، حرمت ندارد.

بنی هـاشم، بنی مطّلب بن عبـد منـاف، بنی زُهره بن کِلاـب، بنی یَتْم بن مُرَّه و بنی حارث بن فِهْـِد در خانه عبـداللّه بن جـدعان یَتْمی گردآمدند و پیمان بسـتند که هر ستم دیده ای را یاری کنند و در گرفتن حق مظلوم هم داسـتان باشند و اجازه ندهند در مکه بر هیچ کس ستم رود.(۱) از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که پس از مهاجرت به مدینه فرمود:

لَقَدْ شَهِدْتُ حَلْفا فِی دَارِ عَبدِاللّه بنِ جَدْعان لَوْدُعِیتُ إلی مِثْلِهِ لَأَجَبْتُ وَ مازَادَهُ الْاسلامُ إلّا تَشْدیداً.(۲)

در خانه عبداللّه بن جدعان در پیمانی حضور یافتم که اگر در اسـلام هم به مانند آن دعوت کنند، اجابت می کنم و اسـلام جز استحکام چیزی به آن

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸.

۲- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۴۵.

نیفزوده است.

حسین بن علی علیه السلام که با خون خویش، پرچم عدالت و دادخواهی را برفراز گیتی جاودانه کرده است، می فرماید:

ای مردم! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس سلطان ستمگری را ببیند که حرام های خداوند را حلال ساخته، عهد و پیمان الهی را شکسته، با سنت پیامبر مخالفت ورزیده است و با بندگان خدا با دشمنی و از سر گناه رفتار می کند و بر او با زبان و عمل نشورد و قیام نکند، بر خداوند است که او را با همان ستمگران در یک جایگاه عذاب کند.(۱)

رسول اللّه صلی الله علیه و آله در سخنی ظریف و هشداردهنده، مردم را از یاری ستمگران باز می دارد و می فرماید:

مَنْ مَشی اِلی ظالِمٍ لِیُعینَهُ وَ هُو یَعلمُ أَنَّهُ ظالِمٌ فَقدْ خَرَجَ مِن الْاءسلامِ.(۲)

هرکه به سوی ستمگری رود تا یاری اش کند و بداند که او ستمگر است، بی گمان، از اسلام بیرون رفته است.

همچنین در نکوهش این گروه که آسیاب ستم ظالمان به کمک آنان می گردد، فرمود:

هرکه در محکمه ای، متصدی دفاع از ستمگری شود یا او را بر ستمش یاری کند، پس فرشته مرگ بر او فرود آید و به او گوید: بشارت باد تو را به لعنت خدا و آتش دوزخ و آن، بد جایگاهی است.(۳)

۱۰۳ سازش ناپذیری

قریش شکنجه و آزارهای خود را به آخرین حد رسانده و راه های گوناگون تسلیم

۱- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۰۳.
۲- کافی، ج ۵، ص ۶۳ .
۳- عقاب الاعمال، ص ۳۳۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، صص ۱۳۱ و ۱۳۳.

شـدن مسـلمانان را آزموده بودنـد. بـا این حال، این روش ها کوچک ترین تأثیری در اراده پولادین مسـلمانان نگـذاشت. آنان وقتی از روش های مستقیم و غیرمستقیم خود ناامید شدند، درصدد تطمیع و تهدید پیامبر برآمدند.

ابو ولید عقبه بن ربیعه از طرف قریش مأمور شد تا با پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آلهگفت وگو کند. او به حضور آن حضـرت رسـید و پیشنهادهایی به ایشان کرد و گفت: ای پسر برادر! آن چنان که می دانی، تو در میان ما از موقعیت و منزلتی در اصل و نسب برخورداری و در این خاندان جایگاه والایی داری. اینک تو برای قبیله و قوم خود مسئله ای خطیر پدید آورده ای و بدان وسـیله، اجتماع آنان را پراکنده ساخته ای. اندیشه های آنان را به سـبکی و پوچی خوانده ای و از خدایان و دین مردم بدگویی می کنی. اکنون از من بشـنو تا اموری را بر تو عرضه دارم که در آن بنگری. شایـد برخی از آنها را بپـذیری. رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: بگو گوش فرا می دهم. گفت: اگر بـدانچه بر مردم آورده ای، در پی ثروت هستی، ما آن قدر از اموال و دارایی هـای خود برای تو جمع می کنیم و کنـار می نهیم که اگر آنهـا را بپـذیری، ثروتمنـدترین مـا خواهی بود و اگر جویای ریـاست هسـتی، مـا تـو را پیشوای خود می سـازیم تـا در مورد هیـچ کـاری مگر بـا اجـازه تو تصـمیمی نگیریم. اگر نیز در پی سلطنتی، تو را سـلطان خود می سازیم و گوش به فرمان تو خواهیم بود. وقتی عقبه سـخنان خود را به پایان رسانـد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابو ولید! آیا سـخنت را تمام کردی؟ گفت: آری. فرمود: اینک از من بشنو و سپس آیات زیر را بر او خواند:

کِتابٌ فُصِّلَتْ آیاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِیًّا لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ بَشیرًا وَ نَذیرًا فَأَعْرَضَ أَکْثَرُهُمْ فَهُمْ لا یَسْمَعُونَ وَ قالُوا قُلُوبُنا فی أَکِنَّهٍ مِمّا تَدْعُونا إِلَیْهِ وَ فی آذانِنـا وَقْرٌ وَ مِنْ بَیْنِنا وَ بَیْنِکَ حِجابٌ فَاعْمَلْ إِنَّنا عامِلُونَ قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحی إِلَیَّ أَنَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَاسْتَقیمُوا إِلَیْهِ وَ اسْتَغْفِرُوهُ وَ وَیْلٌ لِلْمُشْرِکینَ. (فصلت: ۳ ـ ۶)

کتابی است که آیات جامع اش را بر زبان عربی فصـیح برای دانشمندان مبین ساخته است. قرآنی است که نیکان را بشارت می دهد و بدان را می ترساند، ولی بیشتر مردم اندرزهایش را

نمی شنوند و مشرکان گفتند: دل های ما از قبول دعوتت، سخت محجوب و گوش ما از شنیدن سخنت، سنگین و میان ما و تو حجاب است. تو به کار دین خود بپرداز و ما هم البته به کیش خویش عمل می کنیم. ای رسول ما! به امتت بگو که من هم مانند شما بشری هستم، جز آنکه مرا وحی می رسد که پروردگار شما خدای یکتای بی همتاست. پس همه مستقیم به راه دین او بشتابید و از او آمرزش بخواهید و وای به حال مشرکان.(۱)

قریش برای آنکه کیش و آیین بت پرستی خود را حفظ کند و مانع نابودی آن شود، عده ای از سران و بزرگان خود را به نام های اسود بن مطلب، ولید بن مغیره، امیه بن خلف و عاص بن وائل نزد رسول اللّه صلی الله علیه و آله فرستادند. آنها گفتند: ای محمد! بیا با هم خدای تو را پرستش کنیم و سپس با هم خدای ما را بپرستیم و در یک امر مشترک باشیم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله این پیشنهاد باطل آنها را مثل پیشنهادهای دیگرشان نپذیرفت.

۱۰۴ مبارزه با تبعیض نژادی

رسول اکرم صلی الله علیه و آله با عقل رشید و وجدان سلیم دریافته بود که افراد بشر در اصل طینت و مواهب فطری نظیر یکدیگرند و همه آنان دارای روح و اراده و عواطف و احساسات انسانی هستند. بنابراین، تفاوت در نژاد، رنگ، زبان و زاد بوم و حتی امتیاز در دانش نیز نمی تواند منشأ تبعیض در حقوق باشد. پس چرا بعضی از افراد بشر، بعضی دیگر را به بردگی می گیرند و علاوه بر سلب آزادی، آنها را از تمام حقوق بشری، محروم می کنند؟ او نیک می دانست که زدودن یک فکر هزاران ساله که در ذهن هر دو دسته اربابان و بردگان رسوخ کرده است، جز با فرهنگ سازی میسر نمی شود. با وضع ماده قانونی، بدون ضمانت اجرا از درون آدمی، یک نظام طبقاتی ریشه دار را نمی توان از میان برداشت؛ چون اربابان، این ستم فاحش را جزو حقوق اساسی خود می پنداشتند. بردگان نیز به حکم عادت و مرور زمان، نیروی اراده شان از کار افتاده و قدرت استقلال و حس آزادگی و آزاد زیستن در وجودشان تخدیر شده بود و باور کرده بودند که حق حیاتشان در همین وضعیت مرگ آور است. پس باید این مشکل اجتماعی را به تدریج و با تدبیری حکیمانه حل می کردند.

۱- خاتم پیامبران، ج ۱، ص ۶۷۱ .

رسول اللّه صلی الله علیه و آله ابتدا به هر مناسبتی به گوش هر دو طبقه می خواند که اربابان و بردگان برادر یکدیگرند و همه آنها از یک نژاد هستند و خاستگاه اصلی همگی از همین خاک است.(۱)

ایشان می فرمود:

سفیدپوستان را بر سیاه پوستان هیچ گونه مزیت طبیعی نیست و بدترین مردم نزد خدا همانا آدم فروشانند.(۲) بردگان، برادران شمایند که زیر دست شما قرار گرفته اند و دارای حقوق هستند. شما باید از هر نوع غذا که می خورید، به آنها بخورانید و از هر آنچه به تن خودتان می پوشید، به آنها بپوشانید و به کار طاقت فرسا وادارشان نکنید و در کارها خودتان هم به آنها کمک کنید.(۳) هرگاه آنان را صدا می زنید، ادب را رعایت کنید و نگویید «بنده من»، «کنیز من». همه مردان، بندگان خدا و همه زنان، کنیزان خدایند و مالک همگی اوست، بلکه بگویید «پسرک من» «جوانک من».(۴)

این منطق رسا و دل نشین که از اعماق قلب یک انسان دوست واقعی به عنوان پیام الهی تراوش می کرد، در شکستن کبریای اربابان و از بین بردن عقده حقارت و زبونی از دل بردگان و در تحول فکری و ایجاد تردید در آنچه قرن ها آن را اصل مسلّم می پنداشتند، اثر فراوانی داشت. پس آنها را به تجدید نظر در گفتار و رفتارشان فرامی خواند و کم کم به این نتیجه می رسیدند که چرا باید برادر، برادر خود و خواهر، خواهر خود را به اسارت و بردگی بگیرد.

ص: ۲۷۰

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۷۵ .

۲- همان، ص ۳۵۴.

۳- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۴۹.

۴- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۴۸.

سپس رسول اکرم صلی الله علیه و آله با تـدبیرهای عملی، مردم را به آزاد کردن برده ها فرامی خوانـد؛ چه به وسـیله تشویق و وعده ثواب؛ چه به عنوان کفاره گناهان و گروگان قبول توبه یا به صورت بازخرید؛ بدین معنا که بردگان مبلغ معینی به اقساط از دستمزد عمل خود به صاحبان خویش پرداخت می کردند یا این مبلغ از بیت المال عمومی به آنها داده می شد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بـا این روش هـا، راه آزاد ساختن بردگان را گشود و از سوی دیگر، سرچشـمه وارداتی آن را نیز بست تا به مرور زمان این زشتی جامعه بشـری ریشه کن شود. خود ایشان پیش قـدم شـد و زیـد بن حارثه، غلام خود را که همسـرش خدیجه به او بخشـیده بود، آزاد کرد. همچنین برای اینکه حس حقارت و زبونی و زیردستی را از فکر او بیرون کند، در میان جمع قریش، او را پسـرخوانده خود معرفی کرد. همین که زیـد به سن رشـد رسـید، برای الغای برتری نژادی که دنیای آن روز و به ویژه قبایل عرب به آن توجه خاصـی داشـتند، دختر عمه خود، زینب را به همسری او در آورد تا قانون مساوات را پایه گذاری و برای دیگران الگوسازی کند.

در دوران جـاهلیت، تبعیض نژادی رواج بسـیاری داشت. پیـامبر اعظم صـلی الله علیه و آله در خطبه ای که پس از فتـح مکه در کنار کعبه خوانـد، هرگونه تبعیض از جمله تبعیض نژادی را باطل اعلام کرد و فرمود: ملاک فضـیلت تنها پرهیزگاری است، نه عرب بر عجم برتری دارد، نه سفید بر سیاه و نه پول دار و فامیل دار بر بی پول و بی فامیل و... .

هنگـام ظهر فرا رسـید. رسول اکرم صـلی الله علیه و آله به بلاـل حبشـی فرمود: بر بـام کعبه برو و اذان بگو. بلال، فردی غریب، سیـاه چهره و بی پول و بی فامیـل بود و پیـامبر بـا این دسـتور، بر تبعیض نژادی خـط بطلاـن کشـید. بلاـل بر بام کعبه رفت و با صدای بلند اذان گفت. مشـرکان هر کدام درباره بلال سخنی گفتند. بعضی گفتند: اگر زمین دهان باز کند و انسان در آن فرو رود، بهتر از این است که این صدا را بشـنود. دیگری گفت: حمد و سپاس خداوندی را که پدرم را تا امروز زنده نگذاشت تا این صـدا را بشـنود. سـهیل که معتدل ترین فرد آنها بود، گفت: این کعبه خانه خدا است و خدا این منظره را می بیند. اگر خدا بخواهـد، این منظره را (مثلاًـ بـا هلاـکت بلال) دگرگون می سازد. ابوسـفیان گفت: من در این باره چیزی نمی گویم؛ چرا که اگر سخنی بگویم، گمان آن دارم که این دیوارها سخن مرا به محمد خبر دهند.

پیامبر همه افراد معترض را احضار کرد و به یک یک آنها فرمود که شما چنین

گفته اید. عتاب عرض کرد: یا رسول اللّه ! سوگند به خدا که ما این سخنان را گفته ایم، ولی به درگاه خداوند استغفار و توبه می کنیم. عتاب همان دم آیین اسلام را قبول کرد و در راه اسلام همچنان استوار ماند تا اینکه پیامبر او را حاکم مکه کرد. به نقلی، حارث بن هشام نیز اسلام اختیار کرد. ابوسفیان به پیامبر عرض کرد: تو می دانی که من سخنی نگفته ام. پیامبر فرمود: خداوندا! قوم مرا هدایت کن. اینها نادان هستند.(۱) بدین ترتیب، پیامبر، ارزش های اسلامی را که بر محور توحید و تقوا است، معرفی کرد:

یا أَیُّهَا النّاسُ إِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوبًا وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّهِ أَتْقاکُمْ إِنَّ اللّهَ عَلیمٌ خَبیرٌ. (حجرات: ۱۳)

ای مردم! بی گمان ما شما را از مرد و زن آفریدیم و شما را به تیره ها و قبایل گوناگون قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید. بی گمان گرامی ترین شما در پیشگاه خداوند، پرهیزگارترین شما است و بی گمان خداند، دانا و آگاه است.

۱۰۵ رفتار با اسیران

پیامبر اسلام با اسیران به مدارا و نرمی رفتار می کرد و پیوسته به یاران خود درباره اسیران دشمن سفارش می کرد. در تاریخ آمده است اسیرانی که در جنگ بدر به اسارت مسلمانان در آمده بودند و در خانه های انصار نگه داری می شدند، گویا در میهمانی به سر می بردند، نه اسارت. البته این گونه برخوردها در جوان مردی و بزرگواری رسول خدا صلی الله علیه و آله ریشه داشت. پس از جنگ بدر، رسول اللّه صلی الله علیه و آله درباره اسیران با اصحاب خود مشورت کرد. یکی از میان برخاست و گفت: گردنشان را بزنید. حضرت از او رو برگردانید. دیگری گفت: بهتر است آنان را عفو کنید. پیامبر خدا نیز که منتظر چنین پیشنهادی بود، آن را پذیرفت و با قبول فدیه، اسیران را آزاد کرد.(۲)

ص: ۲۷۲

۱- کحل البصر، ص ۱۲؛ بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۱۸.

۲- سیره النبویه، ج ۲، ص ۴۵۷.

اگر اسیری فدیه ای نداشت که در برابر آن آزاد شود، فرموده بود اگر به ده نفر از مسلمانان خواندن و نوشتن بیاموزد، آزاد است.(۱) رسول رحمت هیچ گاه با زنان و کودکان دشمن وارد جنگ نمی شد و همواره به افرادش سفارش می فرمود که به زنان و بچه ها کاری نداشته باشند و آنان را نکشند، چنان که در سریه ای، عبداللّه بن عتیک را از کشتن زنان و کودکان نهی کرد.(۲)

در میان مسلمانان نهادینه شده بود که حتی در گرماگرم جنگ اگر زنی از دشمن را در مقابل خود می دیدند، هرگز به جنگ او نمی رفتند. ابودجانه که در جنگ احد با شمشیر پیامبر می جنگید، می گوید: متوجه کسی شدم که مردم را به شدت علیه ما تحریک می کرد. به طرف او رفتم و چون شمشیر کشیدم، او فریادی کشید که فهمیدم زن است و شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله را گرامی تر از آن دانستم که زنی را با آن بکشم.(۳)

عمیربن وهب یکی از مشرکان قریش و دشمن سرسخت و کینه توز پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و اصحاب او بود. اندکی بعد از واقعه بدر همراه صفوان بن امیه در حجر اسماعیل نشسته بود و درباره مصیبت بزرگ بدر با هم صحبت می کردند. صفوان گفت: به خدا سوگند، پس از یارانمان زندگی فایده ای ندارد. عمیر گفت: به خدا سوگند، راست می گویی. اگر نه این بود که وام دارم و چیزی ندارم که وام خود را بپردازم و اگرنه این بود که می ترسم پس از خودم، اهل و عیالم از گرسنگی هلاک شوند، سوار می شدم و می رفتم محمد را می کشتم. برای رفتن من بهانه ای هم موجود است؛ چون پسرم در دست آنها اسیر است. صفوان گفت: پرداخت وام تو بر عهده من. آن را از

ص: ۲۷۳

۱- نهایه الادب، ج ۲، ص ۵۶ .

۲- سیره النبویه، ج ۳، ص ۲۶۱.

۳- نهایه الادب، ج ۲، ص ۸۵ .

سوی تو می پردازم. زن و فرزند تو هم با زن و فرزند من خواهند بود و تا زنده باشند، با آنها به برابری رفتار خواهم کرد و هرچه داشته باشم از آنها دریغ نخواهم کرد. عمیر گفت: پس این موضوع را پوشیده نگه دار.

آن گاه دستور داد شمشیرش را تیز و مسموم کردند. سپس حرکت کرد تا به مدینه رسید. شتر خود را بر در مسجد خواباند و در حالی که شمشیر بر کمر داشت، آنجا ایستاد تا رسول خدا صلی الله علیه و آله از در مسجد بیرون آید. اصحاب وقتی او را دیدند، شناختند و دستگیرش کردند و نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله بردند. آن حضرت همین که او را دید، فرمود: نزدیک بیا. او جلو آمد و گفت: روزتان خوش باد. (این سلام جاهلی بود) حضرت فرمود: خداوند ما را به سلامی که بهتر از سلام تو است، گرامی داشته و آن سلام و تحیت اهل بهشت است. آن گاه پرسید: برای چه آمده ای؟ گفت: در مورد این اسیری که در دست شماست، آمده ام که بخواهم به او نیکی کنید. پیامبر پرسید: چرا شمشیر همراه داری؟ گفت: خداوند آن را نابود کند. مگر این شمشیر کاری هم انجام داده است. حضرت فرمود: راست بگو، برای چه آمده ای؟ گفت: فقط برای همین مسئله آمده ام. فرمود: چنین نیست، بلکه تو و صفوان بن امیه در حجر اسماعیل نشستید و چنین و چنان گفتید و تو تصمیم گرفتی که مرا بکشی.

عمیر پس از شنیدن سخنان حضرت بی درنگ گفت: گواهی می دهم که تو رسول خدایی؛ چون از این مسئله جز من و صفوان کسی باخبر نبود. آن گاه شهادتین گفت و مسلمان شد. پیامبر به یارانش فرمود: این برادرتان را فقه بیاموزید و قرآن برایش بخوانید و اسیرش را هم رها سازید.(۱)

اساسا حکومت اسلامی بر اساس رحمت و عطوفت شکل گرفته است و می خواهد همگان را در گستره رحمت فراگیر خود قرار دهد. در جریان پیمان نامه صلح حُدیبیه آمده است که سی نفر از جوانان مکه در حالی که مسلح بودند، مخفیانه و به طور

۱- همان، ص ۶۱ .

چریکی نزدیک حدیبیه آمدند تا به مسلمانان و شخص پیامبر حمله کنند و آنها را بکشند. این توطئه به صورت معجزه آسایی خنثی شد و همه آن سی نفر دستگیر شدند، ولی پیامبر آنها را آزاد کرد. جریان دستگیری آنها به این صورت انجام گرفت که پیامبر آنها را نفرین کرد. چشم آنها گرفته شد و در نتیجه اسیر شدند.(۱)

پس از پیروزی مسلمانان، رسول خدا صلی الله علیه و آله در راه رفتن به سوی طائف، چشمشان به جنازه زنی افتاد که روی زمین قرار داشت و سخت متأثر شد. از همراهان پرسیدند: چه کسی این زن را کشته است؟ گفتند: خالد بن ولید او را کشته است. پیامبر به بعضی از اصحاب فرمود: خالد را ببینید و از طرف من به او بگویید: «اِنّ رَسُولَ اللّه یَنْهاکَ اَنْ تَقْتُلَ إمْرَأةً اَوْ وَلیدا اَو عَسیفا؛ رسول خدا تو را نهی می کند: که زنی یا کودکی یا اجیری را بکشی».(۲)

اسیر دیگری به نام جمیل بن معمر را کشتند. پیامبر چون فهمید، خشمگین شد و به قاتلان فرمود: چرا او را کشتید، با اینکه رسولی به سوی شما فرستاده شده است که از کشتن اسیر نهی می کند؟(۳) ابوذر می گوید: مردی را اسیر گرفتم (به خاطر کاری که کرده بود)، به مادرش دشنام دادم. پیامبر فرمود: ای اباذر! او را به مادر نکوهش می کنی؟ تو کسی هستی که (هنوز) جاهلیت در توست. برادرانتان (= اسیران) غلامان و کنیزان شمایند که آفریدگار اکنون زیر دست شما قرار داده است. پس کسی که برادرش زیر دست اوست باید آنچه خود می خورد، به او بخوراند و آنچه خود می پوشد، به او

۱- مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۲۳.

۲- کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۶۵.

۳- بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۵۸.

بپوشاند. بیش از توانشان آنان را به کار نگیرید و اگر چنین کردید، یاری شان کنید.(۱)

۱۰۶ داوری خردمندانه

ده سال از ازدواج محمد امین صلی الله علیه و آله با خدیجه می گذشت و او اکنون سی و پنج ساله بود. طایفه های قریش برای تجدید بنای کعبه گرد هم آمدند و کار ساختمان را میان خود تقسیم کردند تا آنکه بر سرِ نهادن حجر الاسود در جایگاهش کشمکش پیش آمد؛ چون هر طایفه ای می خواست افتخار نصب حجرالاسود نصیبش گردد. آنان پیمان خون بستند که تا پای مرگ بایستند. طایفه بنی عبدالدار، تشتی پر از خون آوردند و با طایفه بنی عدی بن کعب هم پیمان شدند تا پای مرگ ایستادگی کنند و دست خود را در آن خون فرو بردند و به علقه الدم معروف شدند.(۲)

این نزاع، چهار یا پنج روز به طول انجامید تا آنکه فردی پیشنهاد کرد قریش هر که را نخست از در مسجد درآید، میان خود حَکَم قرار دهند و هرچه گفت، بپذیرند. همه این پیشنهاد را پذیرفتند. نخستین کسی که از مسجد در آمد، محمد امین بود. چون او را دیدند، ناگهان همه هم صدا، خشنودی خویش را ابراز داشتند و گفتند: «هَـٰذا الْأمينُ رَضِينا هَذا محمدٌ؛ این امین است، به داوری او تن می دهیم، این محمد است».

چون پیامبر از ماجرا آگاه شد، پارچه ای را درخواست کرد. سپس خود، حجرالاسود را در میان آن نهاد و فرمود هر طایفه ای یک گوشه آن را بگیرد و بلند کند. پس نمایندگان طایفه ها پیش آمدند و آن را بلند کردند و به پای کار رسانیدند. آن گاه محمد امین، با دست خود، سنگ را برداشت و در جایگاه خاص آن نهاد. بدین سان، ماجرایی را که ممکن بود به خون ریزی بینجامد، به خوبی پایان داد.(۳)

ص: ۲۷۶

۱- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۲۳.
۲- محمد ابراهیم آیتی، تاریخ پیامبر اسلام، ص ۸۰ .
۳- سیره النبویه، ج ۱، ص ۲۰۹.

۱۰۷ نفی قوم گرایی

در سال سوم هجرت، جنگ احد میان سپاه اسلام و سپاه شرک در کنار کوه احد نزدیک مدینه رخ داد. در میان سپاه اسلام، شخص غریبی بود که به او قُزْمان می گفتند. او قهرمانانه به سپاه دشمن حمله می کرد، خوب می جنگید و به تنهایی هفت یا هشت نفر را می کشت. در بین این افراد، شجاعانی مانند هشام بن امیّه، ولید بن عاص و خالد بن اعلم نیز وجود داشتند، ولی هرگاه از دلاوری ها و فداکاری های قُزمان در محضر پیامبر سخن به میان می آمد، آن حضرت می فرمود: قُزمان اهل دوزخ است.

قزمان در جنگ احد بر اثر زخم های بسیاری که از جانب دشمن به او رسید، بستری شد. مسلمانان کنار بستر او می آمدند و به او می گفتند: ای قزمان! آفرین بر تو، نیکو جنگیدی و نیکو فداکاری کردی، بهشت را به تو مژده می دهیم. قزمان که به بهشت و دوزخ اعتقاد نداشت، به آنها گفت: بهشت چیست؟ به خدا سوگند، من به خاطر قبیله ام و برای حفظ حسب و نسبم می جنگیدم. اگر جز این بود، هرگز نمی جنگیدم. قزمان سرانجام وقتی که زخم های بدنش بیشتر شد، خودکشی کرد.(۱) در این هنگام، مسلمانان به راز سخن پیامبر پی بردند که می فرمود: قزمان اهل دوزخ است.

امام صادق علیه السلام به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

کسی که در قلبش یک دانه خردل از عصبیت باشد، خداوند متعال در روز قیامت، او را با اعراب جاهلیت محشور می فرماید... کسی که نسبت به ملیّت خویش تعصب به خرج دهد یا اینکه دیگران برایش تعصب قوم گرایانه به خرج بدهند و او راضی باشد، همانا ریسمان ایمان را از گردنش باز کرده است.(۲)

بنابراین، یکی از سنت های مهم پیامبر گرامی اسلام این بود که قوم گرایی را

۱- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۵۴.

۲- پرتویی از مکتب پیامبر و امیر مؤمنان، ص ۶۵ .

بی اعتبـار سـازد و همه مسـلمانان را در پنـاه اسـلام، یکسـان و برادر بدانـد. در زمان آن بزرگوار، تمام مسـلمانان با ملیت های مختلف از قبیـل بلال حبشـی (اهل اتیوپی)، صـهیب رومی (اهل روم) ابوذر غفاری (عرب) و سـلمان فارسـی (ایران) و دیگران همه با هم برادر و برابر شدند و زنان مسـلمان نیز با ملیت های مختلف، خواهران دینی یکدیگر بودند. قرآن مجید ارزش انسان را در پرهیزگاری می داند و می فرماید:

یا أَیُّهَا النّاسُ إِنّا خَلَقْناکُم مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوبًا وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّهِ أَتْقاکُمْ. (حجرات: ۱۳)

ای مردم! ما شـما را از یک مرد و زن آفریده ایم و به صورت ملت ها و قبیله های مختلف درآوردیم تا با یکدیگر آشـنا شوید. همانا گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

۱۰۸ پیمان برادری

از کارهای بسـیار مهمی که رسول خدا صـلی الله علیه و آله پس از تصمیم هجرت به مدینه انجام داد، بستن پیمان برادری میان مهـاجران بود. ایشان هر دو نفر از آنها را به دلیل ارتباط و سـنخیتی که از نظر ظاهری یا اخلاقی با هم داشـتند، در مراسـمی که انجام شد، با یکدیگر برادر ساخت. این کار، در آن زمان که تصـمیم مهاجرت دسته جمعی به مدینه داشتند و خواه و ناخواه با سختی هـا و خطرهـایی روبه رو می شدنـد که به تعـاون و همکـاری در بالاـترین سـطح و با عالی ترین انگیزه نیاز بود، بهترین وسیله ایجاد صفا و صمیمیت به شمار می رفت.

پس از ورود به مـدینه نیز پیمان برادری دیگری میان مهاجر و انصار بسـته شد که آن نیز در راسـتای ایجاد ارتباط و پیوسـتگی محکم میـان مهاجران از یک سو (که برای سـکونت و ادامه زنـدگی نیاز شدیـدی به کمک مردم مـدینه داشـتند) و مسـلمانان مدینه از سوی دیگر بود.

مطلب قابـل تـوجهی که در هر دو پیمـان به چشم می خـورد، این است که رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله نیز خود را در این پیمان ها شریک ساخت و علی بن ابی طالب علیه السلام را برادر خود دانست.

در پیمان برادری اول که میان مهاجران برقرار شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله افرادی را با

هم برادر ساخت، که عبارت بودند از: حمزه بن عبدالمطلب با زید بن حارثه، عثمان بن عفان با عبدالرحمن بن عوف،(۱) زبیر با ابن مسعود، عباده بن حارث با بلال حبشی، مصعب بن عمیر با سعد بن ابی وقاص، ابوعبیده جرّاح با سالم مولی ابی حذیفه، سعید بن زید با طلحه و... .(۲)

۱۰۹ بت زدایی

سال نهم هجرت از هر سو، مردم به سوی اسلام جذب می شدند و سال گسترش اسلام و پیروزی های پی در پی بود. قبیله ثقیف و دیگران که در درون قلعه طائف بودند، دریافتند که همه مردمان اطراف قلعه، آیین توحید را پذیرفته اند. بنابراین، تشکیل جلسه دادند و پس از گفت وگو، شش نفر را به نمایندگی از خود به سوی مدینه به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستادند تا در مورد اسلام با پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله مذاکره کنند.

این شش نفر به حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله شرف یاب شدند و در مذاکره خود، شرایطی را برای پذیرش اسلام عنوان کردند. نخست گفتند: ما حاضریم مسلمان شویم به شرطی که بت لات همراه با بت خانه بزرگ طائف تا سه سال به همان حال باقی بماند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله که اساس دعوتش بر یکتا پرستی بود، از این پیشنهاد جاهلانه سخت ناراحت شد. نمایندگان وقتی چنین دیدند، از پیشنهاد خود پایین آمدند و گفتند: یک ماه بت خانه و بت لات به همین صورت باقی باشد. باز هم پیامبر روی خوش به آنان نشان نداد. آنها عذرخواهی کردند و گفتند: ما برای بستن زبان زنان و افراد جاهل قبیله ثقیف چنین تقاضایی کردیم، ولی اکنون با اصل شکستن بت ها موافقیم. البته دستور بدهید که شکستن آنها به دست خودمان باشد. پیامبر این شرط را پذیرفت؛

ص: ۲۷۹

۱- البته عثمان آن روز در حبشه بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله به طور غیابی، او را با عبدالرحمن بن عوف برادر ساخت.

۲- سیره حلبی، ج ۲، ص ۲۰.

زیرا هدف بت زدایی بود. به این ترتیب، قلعه طائف بدون خون ریزی به دست سپاه اسلام افتاد.(۱)

از امام صادق علیه السلام روایت است که در مسجد الحرام، ۳۶۰ بت وجود داشت که بعضی از آنها را به بعضی دیگر بسته بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله کفی از ریگ از زمین برداشت و بر روی آنها پاشید و سپس این آیه را خواند: «جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً؛ حق آمد و باطل از بین رفت. همانا باطل، نابود شدنی است.» (اسرأ: ۸۱) پس همه آن بت ها از ناحیه صورت به زمین افتادند. آن گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهدستور داد آنها را از مسجد بیرون ببرند و به دور اندازند.(۲)

واقدی در تاریخ خود می نویسد: «پیامبر و یارانش با شکوه هرچه تمام تر مشغول طواف بودند. آن حضرت در نخستین دور طواف، متوجه بت های بزرگی به نام هُبَل، اساف و نائله گردید که بالای در کعبه نصب کرده بودند. پیامبر با چوب بلند یا نیزه ای که در دست داشت، ضربه محکمی به آنها زد و آنها را به روی زمینی افکند. آن گاه آیه «وَ قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً» را خواند. بت بزرگ هُبَل در برابر چشم مشرکان به دستور پیامبر شکسته شد. این بت بزرگی که سالیان دراز بر افکار مردم بت پرست، حکومت می کرد، در برابر دیدگانشان، چنین زبونانه، قطعه قطعه گردید. زُبیر به عنوان مسخره رو به ابوسفیان کرد و گفت: بت بزرگ «هُبَل» شکسته شد. ابوسفیان با کمال ناراحتی به زبیر گفت: دست بردار. اگر از بت (هُبَل) کاری ساخته بود، سرانجام کار ما این نبود. ابوسفیان نیز دریافته بود که مقدرات مردم به دست هُبَل و بت های دیگر نیست».(۳)

۱- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۴۲.

۲- الارشاد، ص ۶۳ .

۳- المغازی، ج ۲، ص ۸۳۳؛ برگرفته از: فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۷۲۸.

۱۱۰ خرافه زدایی

در آن هنگام که محمد صلی الله علیه و آله دوران کودکی خود را نزد حلیمه سعدیه، مادر رضاعی خود می گذراند، کمتر از پنج سال داشت. روزی به حلیمه سعدیه فرمود: ای مادر! چرا دو نفر از برادرانم را (منظور فرزندان حلیمه بودند) در روز نمی بینم؟ حلیمه گفت: آنها روزها گوسفندها را به چراگاه می برند و اکنون در دشت هستند. محمد گفت: چرا مرا همراه آنها نمی فرستید؟ حلیمه پاسخ داد: آیا دوست داری همراه آنها به صحرا بروی؟ پیامبر گفت: آری.

بامداد روز بعد، حلیمه موی سر محمد صلی الله علیه و آله را شانه زد و خوش بو کرد و سرمه بر چشمانش کشید. یک عدد مهره یمانی نیز برای محافظت به گردنش آویخت. محمد صلی الله علیه و آله بی درنگ آن مهره را از گردن بیرون آورد و به کنار انداخت و به حلیمه فرمود: «مادر جان آرام باش این چیست؟ من خدایی دارم که مرا حفظ می کند (نه مهره یمانی!)».(۱)

اسلام، دین دانش، آگاهی و معرفت است و واقع گرایی در ذات آن نهفته است. از این رو، نمی تواند با اوهام و خرافات هماهنگ باشد یا در برابر آن سکوت کند، بلکه اصولاً این مکتب، مبارزه با افکار خرافی و باطل را در رأس کار خود قرار می دهد. بر این اساس، پیامبر اسلام، آگاهی دادن به مردم و جذب آنان به سوی واقعیت ها را در دستور کار خویش قرار داده بود.

پیش از بعثت، خرافات بر سرزمین حجاز سایه افکنده بود. پیامبر گرامی اسلام تلاش کرد تا این اوهام و تاریکی ها را از دل و ذهن مردم پاک کند. برای نمونه، ایشان پسری از ماریه قبطیه به نام ابراهیم داشت. وی این پسر را بسیار دوست داشت تا اینکه در هجده ماهگی از دنیا رفت. حضرت متأثر شد و گریست و فرمود: دل می سوزد و اشک می ریزد. ای ابراهیم، ما به خاطر تو محزونیم، ولی هرگز چیزی برخلاف رضای پروردگار نمی گوییم. تمام مسلمانان نیز به خاطر اینکه غباری از حزن بر دل مبارک آن حضرت نشسته بود، ناراحت بودند.

ص: ۲۸۱

۱- بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۳۹۲.

به طور اتفاقی، همان روز خورشید گرفت. مسلمانان نیز پنداشتند که عالم بالا هم در غم حضرت رسول سوگمند است. این مطلب در میان مردم مدینه پیچید و زن و مرد یک زبان شدند و گفتند خورشید به سبب اندوهی که به پیامبر رسیده، گرفته است. گرچه این کار سبب شد که عقیده و ایمان مردم به پیامبر افزوده شود، ولی پیامبر که نمی خواست از نادانی مردم استفاده کند، بالای منبر رفت و فرمود: اینکه خورشید گرفت، به خاطر فرزند من نبود. خورشید و ماه گرفتگی دو نشانه از نشانه های الهی است.(۱)

۱۱۱ امان دادن به دشمن

عبداللّه بن زبیر می گوید: وقتی که مکه فتح شد، عکرمه (با توجه به اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله اعلام کرده بود او را هرجا یافتید، بکشید) به سوی یمن فرار کرد. همسر او ام حکیم، دختر حارث بن هشام، زن هوشیار و کاردانی بود. وی به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: پسر عمویم عکرمه، از ترس جانش به سوی یمن فرار کرده است. از شما می خواهم به او امان بدهید. پیامبر مهربان درخواست او را پذیرفت و فرمود: عکرمه را به امان خدا امان دادم. هرکس او را دید، به او آسیبی نرساند.

همسرش خوشحال شد و برای جست وجوی شوهرش، از مکه خارج شد. سرانجام او را در کرانه دریای تهامه پیدا کرد که می خواست از راه دریا فرار کند. همسرش او را طلبید و به او گفت: ای پسر عموی من! از نزد کسی که نیکوترین و بهترین مردم است و از همه بیشتر رعایت پیوند خویشاوندی می کند، آمده ام. خود را به هلاکت نرسان. برای تو امان گرفته ام و او به تو امان داده است. عکرمه با تعجب گفت: تو این کار مهم را انجام داده ای؟ او گفت: آری. با پیامبر صحبت کردم و او به تو امان داد. عکرمه آرامش یافت و همراه همسرش به سوی مکه روانه شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود: عکرمه در حالی که مؤمن و مهاجر است، به سوی شما می آید. پدرش را فحش ندهید؛ زیرا فحش دادن به

۱- سیری در سیره نبوی، ص ۱۳۶.

مرده، موجب ناراحتی زنده می شود.

عکرمه همراه همسرش به مکه وارد شد و همسرش در حالی که نقاب بر صورت افکنده بود، به در خانه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و اجازه طلبید. پس به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرف یاب شد و آمدن عکرمه را به آگاهی ایشان رساند. پیامبر فرمود: به او بگویید بیاید. عکرمه به خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: همسرم به من خبر داد که شما به من امان داده اید. پیامبر فرمود: او راست می گوید، تو در امان هستی. عکرمه همان دم گفت: گواهی می دهم به یکتایی و بی همتایی خدا و اینکه که تو بنده و رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی. با کمال شرمندگی می گویم که تو نیکوترین و با وفاترین مردم هستی و از شما می خواهم برای هر دشمنی که در گذشته بر تو روا داشتم، از درگاه خدا برایم آمرزش بخواهی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آمرزش گناهان عکرمه دعا کرد. آن گاه عکرمه به پیامبر عرض کرد: ای رسول خدا! هر فرمانی که داری به من بیاموز تا آن را انجام دهم. پیامبر فرمود: بگو گواهی به یکتایی خدا می دهم و گواهی می دهم که محمد بنده و رسول خداست و عهد ببندی که در راه خدا جهاد کنی. عکرمه گواهی داد و تصمیم گرفت که در راه اسلام جهاد کند. پس گفت: ای رسول خدا! هرگونه انفاقی که در راه شرک کرده یا در راه شرک جنگیده ام، دو برابر آن را در راه پیشرفت اسلام انجام خواهم داد. عکرمه از آن پس یک مسلمان حقیقی شد و در جهاد با دشمن کوشش فراوان داشت تا اینکه در زمان خلافت ابوبکر در درگیری با دشمن به شهادت رسید.(۱)

از سوی دیگر نوشته اند در جریان فتح مکه، عده ای از مشرکان به خانه ام هانی، خواهر علی علیه السلام پناهنده شدند. او نیز به آنها پناه داد. از جمله پناهندگان، دو نفر از آن ده نفر جنایت کارانی بودند که پیامبر دستور قتل آنها را صادر کرده و گفته بود هرجا آنها را یافتید، به قتل رسانید. حضرت علی علیه السلام از پناهندگی آن دو نفر آگاه شد. پس در حالی که

۱- بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۴۳.

کاملاً مسلح بود و فقط چشمانش دیده می شد، به سوی خانه ام هانی رفت و فریاد زد: آنها را که پناه داده اید، بیرون کنید. جنایت کاران از ترس، لرزه بر اندامشان افتاد. ام هانی از خانه بیرون آمد، ولی علی علیه السلام را که همه بدنش را پوشیده بود، نشناخت و گفت: ای بنده خدا! دختر عموی پیامبر و خواهر علی بن ابی طالب به چند نفر پناه و امان داده است. از خانه من درگذر.

علی علیه السلام در این لحظه، کلاه خود را از سربرداشت. چشمان ام هانی به چهره برادرش افتاد که سال ها، حوادث روزگار میان آنها فاصله انداخته بود. قطره های اشک از چشمان ام هانی سرازیر شد و دست در گردن برادرش افکند. سپس گفت: من (پیش از آنکه تو را بشناسم) سوگند خورده بودم که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از تو شکایت کنم. علی علیه السلام فرمود: برو نزد پیامبر که در «اعلی الوادی» است و خود را از ذمه سوگند، آزاد کن.

ام هانی می گوید: به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم. آن حضرت در خیمه ای غسل می کرد و فاطمه زهرا علیهاالسلام لباسش را حاضر می کرد. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن مرا شنید، فرمود: خوش آمدی ای ام هانی. جریان ملاقاتم را با علی علیه السلام به آن حضرت عرض کردم و پیامبر فرمود: آنان را که پناه دادی، مانعی ندارد. فاطمه زهرا علیهاالسلام به او فرمود: ای ام هانی! آمده ای از علی علیه السلام شکایت کنی که دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را ترسانده است. پیامبر با قدردانی از تلاش علی علیه السلام برای او دعا کرد و امان ام هانی را نیز به خاطر مقامی که نزد علی علیه السلام داشت، محترم شمرد.(۱)

یکی دیگر از فراریان و جنایت کاران، عمیر بن وهب بود که به حضور پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمد و درخواست عفو کرد. پیامبر او را بخشید و عمامه خود را به عنوان نشانه امان به او داد. عمیر با همان عمّامه به شهر جدّه رفت و صفوان را که یکی دیگر از فراریان بود، با خود نزد پیامبر آورد. وقتی چشم پیامبر به صفوان افتاد، با کمال بزرگواری گفت: جان و مال تو محترم است، در صورتی که اسلام بیاوری. او دو ماه مهلت خواست. پیامبر چهار ماه به او مهلت داد و فرمود: این چهارماه را به تو مهلت

۱- اعلام الوری، ص ۱۱۷.

می دهم تا با کمال بصیرت، آیین اسلام را بپذیری. هنوز چهارماه نشده بود که او اسلام آورد.(۱)

۱۱۲ تألیف قلوب

هنگام تقسیم غنایم یکی از اصحاب عرض کرد: ای رسول خدا! به عُیَیْنَه و اَقْرع غنایم جنگی زیادی عطا کردی، ولی به جعیل بن سراقه چیزی ندادید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: سوگند به خدایی که جانم در دست قدرت اوست، اگر زمین پر از افرادی مثل عیینه و اقرع باشد، من جعیل را از همه آنها محبوب تر و بهتر می دانم. اعطای غنایم به افرادی مثل عیینه و اقرع برای جذب دل های آنها به سوی اسلام است، ولی جُعیل را به اسلام خودش نگریستم و بر این اساس با او رفتار کردم.(۲)

سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این بود که به سران قومی که تازه مسلمان شده بودند، از مال شخصی خود (خمس غنایم) بیشتر می داد تا دل های آنها را به سوی اسلام جلب کند که از آن افراد به عنوان «اَلْمُؤَلِّفَهِ قلوبُهم» (برای پیوند قلب های آنها با اسلام) یاد می شود. زراره می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره «المولفه قلوبهم» (توبه: ۶۱) پرسیدم. فرمود: آنها یکتاپرست بودند و رسالت محمد صلی الله علیه و آله را قبول داشتند، ولی در مورد احکامی که بر آن حضرت وارد شده است، در شک و تردید بودند. خداوند به پیامبرش فرمان داد تا با مال و عطایا، دل های آنها را جلب کند تا در راه اسلام نیرومند باشند و رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ حُنین، فرمان خدا را در این مورد اجرا کرد.(۳)

۱۱۳ مهربانی با اقلیت های مذهبی

مهرورزی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به تمامی انسان ها، چه مسلمان و چه کافر می رسید.

۱- کشف الغمه، ج ۱، ص ۲۹۱.
۲- کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۷۰.
۳- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۱۱.

با اینکه رهبر جامعه اسلامی بود، در برابر اقلیت های دینی، بسیار کوتاه می آمد. روزی شخص یهودی که از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله طلبکار بود، طلبش را درخواست کرد. پیامبر فرمود: ندارم تا به تو بدهم. یهودی گفت: تا طلبم را ندهی، رهایت نمی کنم. پیامبر فرمود: در این صورت، من با تو (همین جا) می نشینم. پس همان جا نشست، چندان که نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و نماز فردا را همان جا خواند، اصحاب آمدند و یهودی را تهدید کردند. پیامبر به آنان نگریست و فرمود: به او چه کار دارید؟ گفتند: ای رسول خدا! او تو را زندانی کرده است. فرمود: خداوند والا مرتبه مرا نفرستاده تا بر غیر مسلمانی که با من پیمان بسته یا نبسته است، ستم روا دارم.

چون آفتاب بالاـ آمد، یهودی گفت: می خواستم شما را بیازمایم. گواهی می دهم خدایی جز اللّه نیست و محمد، بنده و فرستاده اوست. من نیمی از ثروت خویش را در راه خدا می دهم.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله می فرمود:

کسی که غیر مسلمانی را که با دولت اسلامی پیمان بسته است، بیازارد، من دشمن اویم و کسی را که من دشمنش باشم، در رستاخیز بر وی پیروز خواهم شد. از نفرین ستم دیده بپرهیزید، گر چه کافر باشد؛ زیرا در برابر (رسیدن این نفرین به خداوند) مانعی نیست.(۱)

همچنین به همه مسلمانان هشدار می داد:

کسی که فردی از اقلیت های دینی را ـ که با دولت اسلامی پیمان بسته است ـ بکشد، بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد.(۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همسایه ای یهودی داشت که بیمار شد. پس خود به عیادتش

۱- کنز العمال، ج ۳، ص ۵۰۰.

۲- جامع الصغیر، ج ۲، ص ۸۹۶.

رفت.(۱) همچنین روزی یهودیان به دیدارش شتافتند و از دخترش فاطمه علیهاالسلامبرای شرکت در عروسی خود دعوت کردند و گفتند: ما حق همسایگی داریم. از تو درخواست می کنیم دخترت را به خانه ما بفرستی تا عروسی ما با آمدن ایشان رونق گیرد. یهودیان بر این درخواست پای فشردند. پیامبر نیز با خواست آنها موافقت کرد و دخترش را به عروسی شان فرستاد.(۲)

آورده اند روزی زید پسر سعنه، یکی از دانشمندان یهود مدینه برای گرفتن طلبی که از حضرت داشت، نزد ایشان آمد. پس عبای حضرت را گرفت و با تندی به او گفت: شما فرزندان عبدالمطلب، همواره در پرداخت وام خود تأخیر می کنید. عمر بر او بانگ زد. پیامبر لبخندی زد و فرمود: ای عمر! من و او به چیز دیگری نیازمندیم. به من بگو خوش حساب باش و به او بگو با مهربانی طلبش را بخواهد. سپس فرمود: هنوز سه روز از مهلتی که بین ما بوده، باقی است. بعد به عمر فرمود تا طلب وی را بدهد و چون او را ترسانده است، اندکی هم افزون بر طلب بپردازد. همین رفتار سبب شد این دانشمند یهودی مسلمان شود.(۳)

یکی از بزرگان قبیله کنده هم می گوید: نزد علی علیه السلام بودیم. اُسقف نجران نزد حضرت آمد. امام خود را جابه جا کرد و جایی برای نشستن وی آماده ساخت. یکی از حاضران گفت: آیا برای مردی مسیحی چنین می کنی؟ امام فرمود: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی که آنان خدمت حضرت می رسیدند، او با آنها چنین رفتار می کرد.(۴)

۱- همنام گلهای بهاری، ص ۱۸۴؛ برگرفته از: المصنف، ج ۶، ص ۳۱۴.

۲- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۰.

۳- سنن کبری، ج ۶، ص ۵۲.

۴- همنام گلهای بهاری، ص ۱۸۵.

۱۱۴ مشکل گشایی

علی بن ابی طالب علیه السلام از طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور شد به بازار برود و پیراهن برای ایشان بخرد. رفت و پیراهنی به دوازده درهم خرید و آورد. رسول اکرم صلی الله علیه و آلهپرسید: این را به چه مبلغ خریدی؟ حضرت فرمود: دوازده درهم. پیامبر فرمود: این را چندان دوست ندارم. پیراهنی ارزان تر از این می خواهم. آیا فروشنده حاضر است پس بگیرد؟ علی گفت: نمی دانم یا رسول الله! پیامبر فرمود: برو ببین حاضر می شود پس بگیرد.

علی علیه السلام پیراهن را با خود برداشت و به بازار برگشت و به فروشنده فرمود: پیامبر خدا پیراهنی ارزان تر از این می خواهد. آیا حاضری پول ما را بدهی و این پیراهن را پس بگیری؟ فروشنده قبول کرد. علی علیه السلام نیز پول را گرفت و نزد حضرت آورد. آن گاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام با هم به طرف بازار راه افتادند.

در میانه راه چشم پیامبر به کنیزکی افتاد که گریه می کرد. نزدیک رفت و از کنیزک پرسید: چرا گریه می کنی؟ او گفت: اهل خانه به من چهار درهم دادند و مرا برای خرید به بازار فرستادند. نمی دانم چطور شد پول ها گم شد. اکنون جرئت نمی کنم به خانه بر گردم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله چهاردرهم از آن دوازده درهم را به کنیزک داد و فرمود: هر چه می خواستی بخری بخر و به خانه برگرد. خودش به طرف بازار رفت و جامه ای به چهاردرهم خرید. در بازگشت، برهنه ای را دید. پس جامه را به او بخشید. دگرباره به بازار رفت و جامه ای دیگر خرید و به سوی خانه به راه افتاد. در بین راه همان کنیزک را دید که حیران و نگران و اندوهگین نشسته است. فرمود: چرا به خانه نرفتی؟ گفت: یا رسول الله! خیلی دیر شده است. می ترسم مرا بزنند که چرا این قدر دیر کردی! پیامبر فرمود: بیا باهم برویم. خانه تان را به من نشان بده. من وساطت می کنم که مزاحم تو نشوند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به اتفاق کنیزک به راه افتاد. همین که به پشت در خانه رسیدند، کنیزک گفت: همین خانه است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله از پشت در با آواز بلند گفت: ای

ص: ۲۸۸

اهل خانه سـلام علیکم. جوابی شـنیده نشد. بار دوم سلام کرد، جوابی نیامد. سومین بار سلام کرد. جواب دادند. السلام علیک یا رسول الله و رحمه الله و برکاته. پیامبر فرمود: چرا اول جواب ندادید؟ آیا صدای مرا نمی شـنیدید؟ گفتند: چرا، همان بار اول شنیدیم و تشـخیص دادیم که شـمایید! پیامبر فرمود: پس علت تأخیر چه بود؟ گفتند: یا رسول الله! خوشمان می آمد سلام شما را مکرر بشنویم. سلام شما برای خانه ما فیض و برکت و سلامت است.

رسول الله صـلی الله علیه و آله فرمود: این کنیزک شـما دیر کرده، من اینجا آمدم از شـما خواهش کنم او را بازخواست نکنید. آنان گفتند: یا رسول الله! به خاطر مقدم گرامی شما این کنیز از همین ساعت آزاد است. پیامبر فرمود: خدا را شکر، چه دوازده درهم پربرکتی بود؛ برهنه را پوشاند و یک برده را آزاد کرد.(۱)

پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

اِنَّ اللّهَ خَلَقَ عَبیداً مِنْ خَلْقِهِ لِحَوائِجِ النّاسِ یَرْغَبُونَ فِی الْمَعْرُوفِ وَ یَعُدُّونَ الْجُودَ مَجْداً وَاللّهُ یُحِبُّ مَکارِمَ الاَخْلاقِ.(۲)

خداوند از بندگان خویش مردمی را بیافریند که نیاز دیگر مردم را برآورند، ایشان شیفته احسانند و گشاده دستی را بزرگواری می شمارند و خدا خوی های نیک را دوست دارد.

در جایی دیگر می فرماید:

اِنَّ لِلّهِ عِباداً یَفْزَعُ اِلَیْهِمُ النّاسُ فِی حَوائِجِهُمْ اُولئِکَ هُمُ الْآمِنُونَ مِنْ عَذابِ اللّهِ یَوْمَ الْقِیامَهِ.(۳)

ص: ۲۸۹

۱- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۸، صص ۳۶۹_۳۷۱.
۲- تحف العقول، ص ۵۲.
۳- همان.

خداونـد بنـدگانی دارد که مردم برای رفع نیازمنـدی های خود بدانان پناه برند. آنان همان کسانی هسـتند که روز رسـتاخیز از عذاب خدا درامانند.

واپسین کلام

رفتار رسول اعظم صلی الله علیه و آله به توصیف امام حسن و امام حسین علیه السلام

رفتار رسول اعظم صلی الله علیه و آله به توصیف امام حسن و امام حسین علیه السلام

شیـخ صـدوق رحمه الله در معانی الاخبار از امام حسن و امام حسـین علیهم السـلام نقل می کنـد که رفتار و اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بود:

با غصه ها، قرین بود و همواره متفکر به نظر می رسید.

بیشتر اوقات ساکت بود و جز به هنگام ضرورت سخن نمی گفت.

هنگام سخن گفتن در آغاز و پایان، به آرامی، لب به سخن می گشود.

کلامش، کوتاه و جامع و خالی از تفصیل بی جا و رساننده مقصود بود.

در راه رفتن، قدم هایش را از زمین بلند می کرد و به آرامی و باوقار راه می رفت.

تند می رفت مانند کسی که بر زمین سراشیب راه می رود.

ص: ۲۹۰

چون به جانبی نگاه می کرد، با تمام بدن متوجه می شد.

چشم ها افتاده بود و به سوی زمین بیشتر نگاه می کرد تا به آسمان.

به کسی خیره نمی شد، بلکه نگاه کردنش، لحظه ای بیش نبود.

هر که را می دید، ابتدا سلام می کرد.

نعمت در نظرش بزرگ می نمود، اگر چه ناچیز باشد.

هیچ نعمتی را نکوهش نمی کرد.

دنیا و ناملایمات آن هرگز او را به خشم نمی آورد.

اگر حقی پای مال می شد، از شدت خشم، کسی را نمی شناخت و از هیچ چیز پروا نداشت تا آنکه حق را یاری کند.

هنگام اشاره، به تمام دست اشاره می کرد.

چون از مطلبی تعجب می کرد، دست ها را پشت و رو می کرد.

هنگام صحبت کردن، دست ها را به هم وصل می کرد و انگشت ابهام دست چپ را به کف دست راست می زد.

بیشتر خنده های آن حضرت لبخند بود.

با مردم انس می گرفت و آنان را از خود دور نمی کرد و حالشان را جویا می شد.

بزرگ هر قومی را گرامی می داشت و او را بر قومش حاکم می کرد.

همیشه از مردم حذر می کرد و خود را می پایید، بدون آنکه صورت از آنان بگرداند و بدخلقی کند.

هر کار نیکی را تحسین و تقویت می کرد.

از یاران خود تفقد می کرد.

از کار مردم غفلت نمی کرد، مبادا آنان منحرف شوند.

درباره حق کوتاهی نداشت و از آن هم تجاوز نمی کرد.

اطرافیان آن حضرت، نیکان مردم بودند. برترین آنان نزد ایشان، کسانی بودند که مردم را بیشتر نصیحت کنند و بزرگترینشان

کسانی بودند که درباره برادر دینی بیشتر

ص: ۲۹۱

مواسات و خیرخواهی داشت.

در هیچ مجلسی نمی نشست و برنمی خاست، مگر به یاد خدا.

در مجالس، جای مخصوصی برای خود انتخاب نمی کرد و از این کار نهی می فرمود.

وقتی به جمعیتی می پیوست، هر جا که خالی بود، می نشست و اصحاب را به این کار دستور می داد.

حق هریک از اهل مجلس را ادا می کرد و کسی احساس نمی کرد که دیگری پیش آن حضرت از او محترم تر است.

با هرکس که می نشست، آن قدر صبر می کرد تا خود آن شخص برخیزد.

مجلس ایشان، مجلس حلم و حیا و صداقت و امانت بود و در آن آوازها بلند نمی شد و حرمت مردم هتک نمی شد. اگر لغزشی سر می زد، جای دیگر گفته نمی شد.

کسی را زیاد مدح نمی کرد و از چیزی که به آن رغبت و میل نداشت، غفلت می ورزید.

از سه چیز پرهیز می کرد: جدال، پر حرفی و گفتن مطالب بی فایده.

نسبت به مردم از سه چیز پرهیز می کرد: هرگز کسی را سرزنش نمی کرد؛ از او عیب نمی گرفت؛ لغزش و عیب های مردم را جست وجو نمی کرد.

سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید ثواب در آن داشت.

اگر اهل مجلس از چیزی به خنده می افتادند، وی نیز می خندید و از آنچه تعجب می کردند، تعجب می کرد.

بر بی ادبی شخص غریب در پرسش و گفتار صبر می کرد.

هرگز ثنای کسی را نمی پذیرفت، مگر اینکه ثنایش به عنوان تشکر از آن حضرت باشد.

سخن هیچ کس را نمی برید، مگر آنکه از حد مشروع تجاوز کند. در آن صورت،

با نهی کردن یا با برخاستن، سخن او را قطع می کرد.(۱)

رفتار رسول اعظم صلی الله علیه و آله به توصیف امام خمینی رحمه الله

رفتار رسول اعظم صلی الله علیه و آله به توصیف امام خمینی رحمه الله

در پایان، نوشتار را با مقصد پیامبران از منظر امام خمینی رحمه الله می بندیم؛ همو که نمونه ای روشن از اخلاق نبوی در جهان معاصر بود و در انتها نیز با دیدگاه دانشمندان غربی، شیرازه کار را می بندیم.

تزکیه نفس

توجه کنید که بعثت برای چه بوده است، انگیزه بعثت چه بوده است و اگر کسی تخلف کند از انگیزه بعثت، چه خواهد شد. انگیزه بعثت، تزکیه نفس بوده است و تزکیه نفس به این است که خودخواهی ها برود، دنیاطلبی ها برود و به جای همه، خدا بنشیند. انگیزه بعثت این است که حکومت خدا در دل های بشر حکومت کند. تا اینکه در جامعه های بشری هم حکومت کند.(۲)

مکارم اخلاق و تقوا

باید مردم را آشنا کرد با آن چیزی که انبیا برای آن آمده اند. برای مکارم اخلاق، همه انبیا آمده اند: «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق؛ انبیا برای تقوا و آدم سازی آمده اند».(۳)

انسان سازی

آن چیزی که مطرح است پیش انبیا، انسان است. آن چیز، چیز دیگری نیست. انسان مطرح است پیش انبیا. همه چیز

۱- معانی الاخبار، ص ۸۳ .

۲- صحیفه نور، سخنرانی ۱۱/۴/۱۳۶۰.

۳- همان، ۵/۱۰/۱۳۶۱.

باید به صورت انسان درآید. می خواهند انسان درست کنند. انسان که درست شد، همه چیز درست می شود.(۱)

نشان دادن راه، از ظلمت به نور

خودتان را تبع تعلیمات انبیا کنید. مبدأ این است. از اینجا باید رفت. راه را نشان داده اند. ماها راه را نمی دانیم، آنها راه را می دانند. طبیبند و راه سلامت را می دانند و راه سلامت را هم گفته اند. بخواهید سالم باشید، باید از این راه بروید. انبیا آمده اند مردم را از این دنیا و این ظلمت ها بیرون بکشند و به مبدأ نور برسانند. مبدأ نور، نه انوار. از این طرف، ظلمت است و از آن طرف، نور. نور مطلق. می خواهند آن را فانی کنند در نور مطلق. این قطره ها را در دریا فانی کنند. تمام انبیا برای همین آمده اند.(۲)

قرآن کریم یک سفره ای است که خدای تبارک و تعالی به وسیله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بین بشر گسترده است که تمام بشر از آن هریک به مقدار استعداد خودش استفاده کنند. پس انگیزه بعثت، نزول وحی است و نزول قرآن است و انگیزه تلاوت قرآن بر بشر این است که تزکیه پیدا کنند و نفوس مصفا بشوند، از این ظلماتی که در آنها موجود است.(۳)

پیامبر صلی الله علیه و آله از نگاه چند تن از اندیشمندان غربی

زندگی درخشان رسول گرامی اسلام از آغاز تا پایان به ویژه در عصر ۲۳ ساله نبوت، گنجینه ارزشمند اخلاق فرهنگی، سیاسی و اجتماعی است که در تاریخ بشر، مثل و مانندی ندارد. اکنون گفتار چند تن از اندیشمندان جهان را درباره زندگانی حضرت محمد صلی الله علیه و آله می آوریم؛ چون به گفته حضرت مولانا:

خوش تر آن باشد که وصف دلبران

۱- همان، ۱۶/۳/۱۳۵۸.

۲- تفسیر سوره حمد، امام خمینی رحمه الله، جلسه دوم.

۳- صحیفه نور، سخنرانی ۱۱/۳/۱۳۶۰.

گفته آید در حدیث دیگران

ولتر (۱۶۹۴_۱۷۷۹ م.) دانشمند و نویسنده مشهور فرانسوی می نویسد:

محمد بی گمان مردی بسیار بزرگ بود و مردانی بزرگ را نیز در دامن فضل و کمال خویش پرورش داد. او قانون گذاری خردمند، جهان گشایی توانا، رهبری دادگستر، پیامبری پاک و پارسا بود و بزرگ ترین انقلاب های روی زمین را پدید آورد... . دین محمد هرگز تمایلات شهوانی را رواج نداد. محمد قانون گذاری خردمند بود که می خواست بشریت را از بدبختی و جهل و فساد رهایی بخشد. او تأمین منافع همه مردم روی زمین از زن و مرد، کوچک و بزرگ، خردمند و بی خرد، سیاه و سفید، زرد و سرخ را در نظر گرفت.(۱)

جرج برنارد شاو (۱۸۵۶_۱۹۵۰ م.) نویسنده و اندیشمند مشهور انگلیسی می نویسد:

آیین محمد به خاطر خصلت حیات بخشش، تنها آیینی است که استعداد آن را دارد تا تمام دگرگونی های عالم وجود را در خود جذب و با مقتضیات هر عصر و زمانی تطبیق کند. من زندگی محمد را بررسی کرده ام. او مرد عجیبی است. وضع و مقام او بالاتر از آن است که ضد مسیح باشد. او باید به عنوان نجات دهنده بشریت، شناخته شود. به عقیده من، اگر مردی مانند او، زمام رهبری سراسر جهان جدید را به دست بگیرد، توفیق آن را می یابد که مسائل و حوادث جهان جدید را با شیوه جامعی که موجب تأمین صلح و سلم و سعادت جهان است، حل کند. به نظر من، آیین محمد برای فردای اروپا قابل قبول است؛ چنان که برای امروز آن نیز قابل قبول است.(۲)

توماس کارلایل (۱۷۹۵_۱۸۸۱ م.) فیلسوف و دانشمند مشهور انگلیسی در کتاب قهرمانان می نویسد:

ص: ۲۹۵

۱- کلیات ولتر، ج ۲۴، صص ۵۳۴ _ ۵۵۵ .

۲- علی دوانی، پیامبر اسلام از نظر دانشمندان شرق و غرب، ص ۱۵۶.

زنـدگی محمـد بر مبنای اصول حکیمانه ای بود که هر اندیشـمند بایـد از آن پیروی کنـد و در این صورت، به صـراط مسـتقیم هـدایت گام نهاده است. او پیامبر بر حق است و از سوی خداونـد توانا و دانا آمده است. بعضـی از مسـیحیان با وارد کردن این اتهام که محمد، آیین خود را با شمشـیر و سرنیزه رواج داد، می خواهند به آیین محمد ضربه بزنند. این اتهام، نسبتی بسیار دور از حقیقت است؛ زیرا صاحبان این اتهام باید درست بیندیشـند نیرویی که این شمشیر را از نیام بیرون کشید و برق آن را بر فراز قله کوه های فرانسه، اسپانیا و کنگره های تاق مـداین تا سـمرقند و روی اهرام مصـر در دست کسانی مانند موسـی بن نصـیر و طـارق بن زیـاد، یعنی فاتحان بزرگ، آشـکار ساخت، کـدام نیرو بود! بـدون شک، آن نیرو، آیین (پر محتوا و سازنـده) محمد بود، نه زور شمشیر. به نظر من، حق، وجود خود را به هر وسیله که باشد، آشکار خواهد ساخت.(۱)

۱- همان، صص ۷۲، ۷۳ و ۷۸.

کتاب نامه

۱. ابن ابی الحدید المعتزلی، عزّالدین بن هبه اللّه ، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، داراحیاء الکتب العربیه، چاپ اول، ۱۳۷۸ ه .ق.

۲. ابن اثیر جزری، عزالدین، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، بیروت، دار المعرفه، بی تا.

۳. ابن اثیر، عزّالدین ابی الحسن علی بن محمد، کامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ۱۳۸۵ ه . ق.

۴. ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین،خصال، تهران، مکتبه صدوق، ۱۳۸۹ ه .ق.

۵. ________________________________، علل الشرایع، بی جا، مکتبه حیدریه، ۱۳۸۶، ه .ق.

۶. ________________________________، عیون اخبار الرضا، تحقیق: شیخ حسین اعلمی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ اول، بی تا.

۷. ________________________________، معانی الاخبار، تحقیق: علی اکبر غفاری، بی جا، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱.

۸. ________________________________، من لایحضره الفقیه، تصحیح و تعلیقه: علی اکبر غفاری قم، منشورات جماعه المدرسین، چاپ دوم، بی تا.

۹. ابن حنبل، احمد بن محمد، المسند، بیروت، دارالفکر، ۱۳۶۸ ه .ق.

۱۰. ابن حیون، نعمان بن محمد، دعائم الاسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضایا و الاحکام، تحقیق: آصف بن علی اصغر فیضی، قاهره، دارالمعارف، ۱۳۸۹ ه .ق.

۱۱. ابن شعبه حرّانی، ابو محمد الحسن بن علی بن الحسین، تحف العقول عن آل الرسول، قم، مکتبه بصیرتی، ۱۳۹۴ ه .ق.

۱۲. ابن شهر آشوب، ابو جعفر محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵ ه .ق.

۱۳. ابن طاووس، سید رضی الدین علی بن موسی بن جعفر، اقبال الاعمال، محقق: جواد القیّومی الاصفهانی، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه . ق.

۱۴. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، تحقیق: علی محمد البجاوی، قاهره، مکتبه نهضه مصر، ۱۳۳۶ ه .ق.

۱۵. ابن کثیر، اسماعیل، سیره النبویه، تحقیق: مصطفی عبدالواحد، بیروت،دارالمعرفه، ۱۳۹۳ ه . ق.

۱۶. ابن کثیر دمشقی، ابوالفداء اسماعیل بن عمر، السیره النبویه، تصحیح: احمد عبدالشافی، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.

۱۷. ________________، شمائل الرسول، شرح و تحقیق: مصطفی عبدالواحد، بیروت، دارالرائد العربی، ۱۴۰۷ ه . ق.

۱۸. ابن هشام، ابومحمد عبدالملک، السیره النبویه، مصر، قاهره، ۱۳۵۵ ه .ق.

۱۹. ________________، سیره ابن هشام (سیره النبی) تحقیق: محمد محی الدین عبدالحمید، بیروت، دارالفکر.

۲۰. ابنی السنی، ابوبکر، عمل الیوم و الیله، سلوک النبی صلی الله علیه و آله مع ربه، تحقیق: عبدالقادراحمد عطاء، بیروت، دار ابن زیدون، ۱۴۰۷ ه .ق.

۲۱. ابی داود سجستانی، سلیمان بن اشعث، سنن ابی داود، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ه . ق.

۲۲. ابی یعقوب، احمد، تاریخ یعقوبی، ترجمه: محمد ابراهیم آیتی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم، ۱۳۷۱.

۲۳. احسائی، ابن ابی جمهور، عوالی اللئالی، تحقیق: سید مرعشی و شیخ مجتبی عراقی، بی نا، چاپ اول، ۱۴۰۳ ه .ق.

۲۴. احمدی، حبیب اللّه ، رسول اللّه صلی الله علیه و آله؛ الگوی زندگی، قم، انتشارات فاطیما، چاپ سوم، ۱۳۸۱.

۲۵. اربلی، ابوالحسن علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، تبریز، مکتبه بنی هاشم، ۱۳۸۱ ه .ق.

۲۶. اقبال لاهوری، محمد، کلیات اشعار فارسی، با مقدمه: احمد سروش، تهران، کتاب خانه سنایی، ۱۳۴۳.

۲۷. القشیری النیشابوری، ابوالحسین مسلم بن الحجاج، صحیح مسلم بشرح النووی، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۴۰۷ ه .ق.

۲۸. المسعودی، علی بن الحسین، التنبیه و الاشراف، قاهره، دارالصاوی، ۱۳۵۷ه . ق.

۲۹. امام جعفر صادق علیه السلام، مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۰ ه . ق.

۳۰. بحرانی، سیدهاشم، حلیه الابرار، تحقیق: غلام رضا مولانا بحرانی، مؤسسه المعارف

ص: ۲۹۸

الاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه .ق.

۳۱. برقی، ابوجعفر، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، به اهتمام: جمال الدین حسینی محدث، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۰ ه .ق.

۳۲. بصری، ابن سعد، طبقات، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ ه .ق.

۳۳. بلخی، جلال الدین محمد، کلیات دیوان شمس تبریزی، مقدمه: بدیع الزمان فروزان فر، تصحیح و حواشی: م. درویش، تهران، سازمان انتشارات جاویدان علمی، ۱۳۴۶.

۳۴. بی آزار شیرازی، عبدالکریم، اخلاق پیامبر (داستان زندگی پیامبر)، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۶.

۳۵. پور امینی، محمد باقر، جوان در چشم و دل پیامبر، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ دوم، ۱۳۸۲.

۳۶. حداد، احمد بن عبدالعزیز بن قاسم، اخلاق النبی فی القرآن و السنه، بیروت، دارالغرب الاسلامی، چاپ اول، ۱۹۹۶ م.

۳۷. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، تهران، دارالمکتب الاسلامیه، ۱۳۶۶.

۳۸. حسینی دشتی، مصطفی، معارف و معاریف، قم، دانش، ۱۳۷۶.

۳۹. حسینی شیرازی، سید محمد، پرتویی از مکتب پیامبر و امیر مؤمنان، ترجمه: محمدباقر خانی، قم، چاپ شهید، چاپ سوم، ۱۳۷۹.

۴۰. حکیم، سید محمد تقی، پیام پیامبر، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۴.

۴۱. حویزی، عبد علی بن جمعه، نور الثقلین، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۷۳.

۴۲. خرمشاهی، بهاءالدین و مسعود انصاری، (ترجمه) پیام پیامبر، تهران، نشرحاجی، ۱۳۷۶.

۴۳. خوند میر، حبیب السیر، تهران، کتاب خانه خیام، ۱۳۳۳.

۴۴. دل شاد تهرانی، مصطفی، سیره نبوی (منطق عملی، دفتر اول و دوم)، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲.

۴۵. سراج الدین، عبداللّه ، سیدنا محمد رسول اللّه صلی الله علیه و آله (شمائله الحمیده، خصاله المجیده)، حلب، مکتبه دارالفلاح، چاپ ششم، ۱۴۱۰ ه .ق.

۴۶. سعیدی، غلام رضا، داستان هایی از زندگی پیغمبر ما، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۹.

۴۷. سهراب پور، همت، الگوی کامل (نگاهی به سیره اخلاقی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله)، قم، مرکزانتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۷۸.

۴۸. سیدی، حسین، همنام گل های بهاری، قم، نسیم اندیشه، ۱۳۸۳.

۴۹. سیوطی، جلال الدین، الجامع الصغیر فی الاحادیث البشیر النذیر، بیروت، دارالفکر، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ه .ق.

۵۰. ________________________________، الدرالمنثور فی التفسیر بالمأثور، قم، مکتبه المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ ه . ق.

۵۱. شافعی طبری، احمد بن عبداللّه ، ذخائر العقبی، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۳۵۶ ه . ق.

۵۲. شعیری، محمد بن محمد، جامع الاخبار، تحقیق: حسن مصطفوی، تهران، مرکز نشر کتاب، ۱۳۸۲ ه .ق.

۵۳. شمس الدین، سید مهدی، اخلاق اسلامی در برخوردهای اجتماعی، قم، انتشارات شفق، چاپ چهارم، ۱۳۷۳.

۵۴. صدر بلاغی، پیامبر رحمت، تهران، انتشارات حسینیه ارشاد، ۱۳۵۹.

۵۵. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دارالکتاب الاسلامی، ۱۳۹۳ ه .ق.

۵۶. ________________________________، سنن النبی، محمدهادی فقهی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۲۲ ه .ق.

۵۷. ________________________________، سیره نبوی، (ترجمه کتاب سنن النبی)، ترجمه: سید محمد رضا غیاثی کرمانی، قم، پاسدار اسلام، چاپ دوم، ۱۳۸۴.

۵۸. طبرسی، ابوالفضل علی بن ابی نصر رضی الدین، مشکاه الانوار فی غررالاخبار، بیروت، مؤسسه النور للمطبوعات، چاپ دوم، بی تا.

۵۹. طبرسی، ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب، الاحتجاج علی اهل اللجاج، مشهد، نشر المرتضی، ۱۴۰۳ ه .ق.

۶۰. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۳۷۵.

۶۱. ________________________________، مکارم الاخلاق، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۲ ه .ق.

۶۲. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۳۶۱.

۶۳. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، امالی، تهران، چاپ سنگی، ۱۳۱۳ ه .ق.

۶۴. ________________________________، تهذیب الاحکام، تحقیق: سید حسن خراسانی، تصحیح: شیخ محمد آخوندی، دارالکتب اسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵.

۶۵. ______________________________________ ، تهـذیب الاحکـام، تهران، بی نا، ۱۴۱۷ ه .ق.

۶۶. طوسی، محمدبن الحسن، الامالی، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیه مؤسسه البعثه، دارالثقافه، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه .ق.

۶۷. عاملی، سید جعفر مرتضی، الصحیح من سیره النبی الاعظم، قم، بی نا، ۱۴۰۰ ه . ق.

۶۸. ________________، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، به تصحیح و تحقیق و تذیبل: عبدالرحیم ربانی شیرازی، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، بی تا.

۶۹. غزالی، ابوحامد محمد بن محمد، احیاء علوم الدین، زیر نظر: عبدالعزیز عزّالدین السیّروان، بیروت، دارالقلم، بی تا.

۷۰. فاطمی، سید احمد، به سوی سعادت، تدوین: سید میر احمد فقیه نی ریزی، بی جا، دارالهدی، چاپ اول، ۱۳۷۹.

۷۱. فیض کاشانی، ملا محسن، محجه البیضاء فی تهذیب الاحیاء، تصحیح و تعلیقه: علی اکبر غفاری، بی جا، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، بی تا.

۷۲. قاضی عیاض، ابوالفضل عیاض بن موسی بن عیاض، الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت، دارالکتب العربی، بی تا.

۷۳. قرشی، باقر شریف، العمل و حقوق العامل فی الاسلام، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، چاپ چهارم، ۱۳۹۹ ه .ق.

۷۴. قضاعی، محمدبن سلامه، مسند الشهاب، تحقیق: مجدی عبدالحمید سلفی، بیروت، مؤسسه الرساله، چاپ اول، ۱۴۰۵ ه .ق.

۷۵. قمی، شیخ عباس، انوار البهیه فی تواریخ الحج الالهیه، تقدیم و تعلیق: محمد کاظم خراسانی (شانه چی) بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۴ ه .ق.

۷۶. ________________، سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، قم، مؤسسه انتشارات فراهانی، ۱۳۷۳.

۷۷. ________________، کحل البصر فی سیره سید البشر، قم، انتشارات الرسول المصطفی، ۱۴۰۴ ه .ق.

۷۸. ________________، منتهی الامال، قم، انتشارات هجرت، چاپ ششم، ۱۳۷۱.

۷۹. کریمی نیا، محمد علی، الگوهای تربیت کودکان و نوجوانان، قم، ناشر مؤلف، ۱۳۷۵.

۸۰. کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ ه .ق.

۸۱. گروهی از نویسندگان، الموسوعه العربیه المیسره، قاهره، دارالقلم و مؤسسه فرانکلین،

۱۹۶۵ م.

۸۲. مبرّد، ابو العباس محمد بن فريد النحوی، الكامل فی اللغه و الادب و النحو و التصريف، تحقيق: زكی مبارك و احمد محمد شاكر، قاهره، مطبعه الحلبی، چاپ اول، ۱۳۵۶ ه . ق.

۸۳. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، الجامعه لعلوم الائمه الاطهار، بيروت، دار احياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ه .ق.

۸۴. ____، بحارالانوار، بيروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ه . ق.

۸۵. محدثی، جواد، هم گام با رسول (آشنایی با سیره اخلاقی و رفتاری پیامبر خدا)، قم، پویشگر، چاپ اول، ۱۳۸۴.

۸۶. محمدی اشتهاردی، محمد، داستان های شنیدنی از فتح مکه و جنگ حنین، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۸ ه .ق.

۸۷. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲ ه .ق.

۸۸. محمودی، محمد باقر، نهج السعاده فی مستدرك نهج البلاغه، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۸۶ ه .ق.

۸۹. مسعود بن عیسی، تنبیه الخواطر و نزهه النواظر (مجموعه ورام)، بیروت، دارالتعارف، ۱۳۶۸.

۹۰. مسعودی، مروج الذهب، مصر، المکتبه التجاریه الکبری، چاپ سوم، ۱۳۷۷ ه .ق.

۹۱. مطهری، مرتضی، گفتارهای معنوی، انتشارات صدرا، ۱۳۷۲.

۹۲. مفید، محمد بن نعمان بغدادی، الارشاد فی معرفه حج اللّه علی العباد، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۹ ه .ق.

۹۳. مکارم شیرازی، ناصر (و جمعی از نویسندگان)، تفسیر نمونه، تهران، درالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۲.

۹۴. مکی العاملی، محمد بن جمال الدین، منیه المرید فی آداب المفید و المستفید، گردآوری: سید احمد حسینی، قم، مجمع الذخائر الاسلامیه، ۱۴۰۲ ه . ق.

۹۵. مناوی، محمد عبد الرئوف، فیض القدیر (شرح الجامع الصغیر)، تحقیق: احمد عبدالسّلام، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه .ق.

۹۶. موسوی گرمارودی، ابوالفضل، سیمای آفتاب، قم، انتشارات دلیل ما، چاپ اول، ۱۳۸۰.

۹۷. نراقی، محمد مهدی، جامع السعادات، تحقیق: محمد کلانتر، نجف، منشورات جامعیه النجف الدینیّه، چاپ دوم، ۱۳۸۳ ه .ق.

۹۸. نمازی شاهرودی، علی، مستدرک سفینه البحار، تحقیق: شیخ حسن بن علی نمازی، قم

ص: ۳۰۲

المشرفه، مؤسسه النشر الاسلامی لجماعه المدرسین، ۱۴۱۹ ه . ق.

۹۹. نوری طبرسی، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، تحقیق: مؤسسه آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ه .ق.

۱۰۰. نویری، شهاب الدین، نهایه الادب فی فنون الادب، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵.

۱۰۱. همدانی، رفیع الدین اسحاق ابن محمد، سیرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله، ترجمه: جعفر مدرس صادقی، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۳.

۱۰۲. هندی، علاء الدین متقی بن حسام الدین، کنز العمال فی احادیث الاقوال و الافعال، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ ه .ق.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹